



فضائل و مناقب حضرت علی (علیه السلام)

پیشخوان شماره ۱۵

در کلام حضرت آیت الله خامنه ای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۷ / امیرالمؤمنین (علیه السلام) مصداق کامل از خودگذشتگی
در راه خدا
- ۱۹ / اخلاص امیر المؤمنین (علیه السلام) باید روح همه‌ی کارهای ما
قرار گیرد
- ۲۷ / انتخاب راه خدا بر تمام راه‌ها از اول زندگی تا آخر عمر
- ۳۲ / فضایل و مناقب معنوی و ملکوتی
امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۴۳ / زهد و عدل دو فصل از فصول متعدد زندگی
امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۵۱ / آخرین وصایای حضرت علی (علیه السلام) در آخرین
لحظات حیات مبارکشان
- ۶۳ / درس گیری شیعه معتقد از شجاعت
امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۷۳ / پیروی عملی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عدالت
اجتماعی و زهد نسبت به دنیا
- ۸۱ / توازن در شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۹۳ / «بصیرت» و «صبر» دو خصوصیت قابل پیروی از
امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جوانان
- ۹۹ / اقتدار، مظلومیت و پیروزی سه عنصر بارز زندگی
و شهادت مولای متقیان
- ۱۰۹ / نیاز بشریت به خصلتهایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام)
پرچمدارش است
- ۱۱۷ / «عدالت» مفهوم برجسته، در زندگی و شخصیت
امیرالمؤمنین (علیه السلام)





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایت‌های سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایت‌های گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۶/۰۵/۱۳۹۱)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بُروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



امیر المؤمنین (علیه السلام) مصداق کامل از خود گذشتگی در راه خدا

- ❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) بلندترین قله بشریت
- ❖ فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) از زبان دشمن
- ❖ کتمان فضائل امام علی (علیه السلام) از روی ترس و بغض
- ❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) اقیانوس بیکران فضائل
- ❖ نزول آیه ای در شأن امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ❖ کافی نبودن شناخت فضیلت و محبت علی بن ابیطالب (علیه السلام)
- ❖ اولین از خود گذشتگی امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ❖ واقعه ی لیلۃ المبیت
- ❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) فدایی ترین فرد نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ❖ امیر المؤمنین (علیه السلام)، حاضر خطوط مقدم
- ❖ سخت ترین دوران زندگی امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ❖ بزرگترین امتحانات ایثار بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ❖ و...

امیر المؤمنین (علیه السلام) مصداق کامل از خودگذشتگی در راه خدا *

❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) بلندترین قله بشریت

امروز روز بیست و یکم ماه رمضان و روز شهادت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام است. جا دارد اگر مؤمنین نماز گزار، بخشی از وقت امروز خطبه‌ها را به یاد آن حضرت و حرکت به سمت آشنایی بیشتر و معرفت روشن تری از این چهره‌ی تابناک و این خورشید فروزان تاریخ بشر بگذارند.

البته زندگی امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام که مجسم کننده‌ی نمای بیرونی شخصیت علی ابن ابیطالب است، آن قدر پر حادثه و پرماجرا است که در وقت کم و جملات کوتاه به هیچ وجه نمی‌شود اندکی از بسیار را هم به درستی روشن کرد. شخصیت امیر المؤمنین و فضائل مولای متقیان هم آن قدر والا و رفیع و افق‌های دور از ذهن انسان‌های معمولی و بشر ناقص مثل ماست که حقیقتاً جز با توجه و استمداد از روح بزرگ و مطهر خود آن حضرت نمی‌شود شبیهی حتی از آن شخصیت عظیم را مشاهده کرد. اما با این حال، این بلندترین قله‌ی بشریت است، نمی‌شود به آن توجه نکرد و به سمت آن حرکت نکرد.

❖ فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) از زبان دشمن

خوشبختانه فضائل و مناقب آن حضرت مثل دریای عظیمی است که از هر طرف که وارد بشویم و هر رشته‌ای از رشته‌های محامد بشری را مطرح بکنیم، فیض عظیمی را خواهیم برد. یکی از جوان‌های آل زبیر - که آل زبیر معروف بودند به دشمنی با امیر المؤمنین - عبدالله بن زبیر، حتی در جنگ جمل هم به عنوان یک چهره‌ای معرفی شد که پدرش زبیر را وادار می‌کرد به ادامه‌ی جنگ با امیر المؤمنین. بعدها هم خاندان زبیر غالباً - مگر

بعضی از آنها- نسبت به امیرالمؤمنین با چشم خصومت و بغض و حسادت نگاه می کردند. در این خانواده یک جوانی که پسر عبدالله بن عروه بن زبیر است، از روی جوانی یک روز در حضور پدر خود مشغول مذمت امیرالمؤمنین شد. پدر با این که خودش هم نسبت به امیرالمؤمنین ارادت می یا بگوئیم محبتی نداشت، اما دید این جوان خام و ناپخته‌ی خودش را خوب است قدری آگاه کند؛ در محیط خلوت خانه به طور خصوصی. آن روزها کسی جرأت نمی کرد در عَن نامی از امیرالمؤمنین به نیکی ببرد. به پسرش گفت: پسر جان، یک چیزی را من به تو بگویم و او این است که هیچ چیزی را پیدا نمی کنی که دین ساخته باشد، به وجود آورده باشد و دنیا و دست دنیاطلبان بتواند آن را ویران کند. ممکن نیست. بنایی که دین می سازد، این بنایی نیست که به وسیله‌ی دنیاطلبان قابل ویران شدن باشد. «وَاللَّهِ مَا بَنَى النَّاسُ شَيْئاً إِلَّا هَدَمَهُ الدِّينُ» (۲) اما به عکس؛ هر چیزی که دست دنیاطلبان آن را به وجود بیاورد، بی گمان دین در مقام برخورد و اصطکاک با او اگر قرار بگیرد، آن را از بین خواهد برد. اما عکسش این جور نیست. اگر دین چیزی را ساخت، دنیاطلبها نمی توانند آن را از بین ببرند. بعد وارد اصل مطلب شد. گفتش که تو نگاه کن، بین این بنی مروان - آن سلسله‌ای از بنی امیه که آن روزها بر جامعه‌ی اسلام حکومت می کردند- گفت بین این بنی مروان چطور بر روی منبرها و در همه‌ی اقطار دنیای تحت نفوذ خودشان نسبت به امیرالمؤمنین، نسبت به علی بن ابیطالب، او گفت، عیب جویی می کنند و عیوب او را آشکار می کنند، ظاهر می کنند، هر چه به دهندشان می آید درباره‌ی علی می گویند. اما هر چه آنها بیشتر می گویند، امیرالمؤمنین چهره‌اش منورتر و در بین مردم محبوب تر می شود. «أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ عَلِيٍّ كَيْفَ تَظْهَرُ بَنُو مَرْوَانَ مِنْ عَيْبِهِ وَ ذَمِّهِ وَاللَّهِ لَكَأَنَّمَا يَأْخُذُونَ بِنَاصِيَتِهِ رَفْعاً إِلَى السَّمَاءِ» (۲)

اینی که بنی مروان عیب علی را می گویند، مثل این که خدای متعال اثر عکس می دهد. گویی که علی را بلند می کنند و به آسمان می برند و در کرسی آسمان علی را قرار می دهند از رفعت و شأن. هر چه بیشتر عیبش را می گویند، بالاتر می رود. اما مرده‌ها و شخصیت‌های خودشان را بنی مروان با نام نیک، با تشکیل محافل و مجالس مدح و ثنا بزرگ می کنند؛ هر چه بیشتر از گذشتگان خودشان و مردگان خودشان می گویند، مثل این که یک لاشه‌ی مرده‌ای، یک جیفه‌ای را می بیشتر باد می کنند. تَعَفَّنْشَانْ بِيْشْتَرِ دُنْيَا رَا مِي گيرد. «وَمَا تَرَىٰ مَا يَنْدُبُونَ بِهِ مَوْتَاهُمْ مِنَ التَّابِيْنِ وَ الْمَدِيْحِ وَاللَّهِ لَكَأَنَّمَا يَكْشِفُونَ بِهِ عَنِ الْجِيْفِ» (۳)

🔖 کتمان فضائل امام علی (علیه السلام) از روی ترس و بغض

این چیزی است که دشمن امیرالمؤمنین، آن خانواده‌ای که بنای بر بغض و حسادت به امیرالمؤمنین داشتند این جور می گفتند. یک جمله‌ای معروف است از خلیل بن احمد نحوی معروف که او می گوید که دوستان امیرالمؤمنین در طول مدتی برابر چند قرن از ترسشان مدایح امیرالمؤمنین را نگفتند و مکتوم نگه داشتند مدح امیرالمؤمنین را و فضائل او را. و دشمنان امیرالمؤمنین در طول چند قرن مدایح امیرالمؤمنین را مکتوم نگه داشتند از روی بغض و عداوتشان. فَظَهَرَ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ مَا مَلَأَ الْخَافِقَيْنِ. دو تا کتمان نسبت به مدایح امیرالمؤمنین؛ یکی از روی ترس یکی از روی بغض، اما میان این دو کتمان آن قدر از فضائل امیرالمؤمنین بروز



کرد که سرتاسر عالم را و میان مشرق و مغرب را گرفت.

❏ امیر المومنین (علیه السلام) اقیانوس بیکران فضائل

این فضائل علی بن ابیطالب است. یک اقیانوس بیکرانی است که از هر طرف وارد بشویم، از معنویات، از خصال روحی، از توجهات الهی و معنوی، از آن خصلت‌هایی که جز بندگان شایسته و صالح از آنها برخوردار نیستند، از روش اجتماعی، از خصلت‌های خانوادگی، از برخورد با ضعفا، از اداره‌ی امور کشور، از هر طرف امیر المومنین را مورد ملاحظه قرار بدهیم، شگفتی‌ها می‌بینیم؛ چیزهایی که چشم انسان را خیره می‌کند و هر چه هم انسان بیشتر می‌بیند، زمان بیشتر می‌گذرد، نسبت به شخصیت والای این عظیم بشریت «عظیم العظماء» بزرگ بزرگان، انسان بیشتر خاضع می‌شود.

❏ نزول آیه‌ای در شأن امیر المومنین (علیه السلام)

من فقط یک بخشی از شخصیت امیر المومنین را امروز می‌خواهم این‌جا مطرح کنم و او مضمون این آیه‌ی شریفه است. چون این آیه‌ی شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۱) در شأن امیر المومنین نازل شده و تأویل این آیه علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام است. آیه می‌گوید: در میان مردم کسانی هستند که جان خودشان را، وجود خودشان، یعنی عزیزترین سرمایه‌ای که هر انسانی دارد، این سرمایه‌ی عزیز انحصاری غیر قابل جبران که اگر این را دادی، دیگر به جای این چیزی نمی‌آید. بعضی‌ها همین سرمایه را، همین موجودی را یکجا می‌دهند برای این که خوشنودی خداوند را به دست بیاورند؛ فقط همین. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي» (۱) می‌فروشد، می‌دهد «نفسه» جان خود را، وجود خود را «ابتغاء مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۱) هیچ هدف دیگری، هیچ مقصود دنیوی‌ای، هیچ گرایش و انگیزه‌ی خودخواهانه‌ای، در بین نیست؛ فقط و فقط برای جلب رضایت خدا. اما خدا هم در مقابل این چنین ایثار و گذشت، یقیناً بدون عکس‌العمل شایسته نمی‌ماند؛ «وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱). خدا به بندگان خودش رأفت دارد.

این مصداق کاملش امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. من این بُعد را بیان می‌کنم. شما تاریخ زندگی امیر المومنین را نگاه کنید، از کودکی، از آن وقتی که در ۹ سالگی یا سیزده سالگی به نبوت رسول اکرم ایمان آورد و آگاهانه و هوشیارانه حقیقت را شناخت و به آن تمسک جست، از آن لحظه تا آن لحظه‌ای که در محراب عبادت مثل سحرگاه روز نوزدهم ماه رمضان، جان خودش را در راه خدا داد و خشنود و خوشحال و سرشار از شوق به لقاء پروردگار رسید. در طول این پنجاه سال تقریباً - یا پنجاه و دو سه سال از ده سالگی تا شصت و سه سالگی - شما ببینید یک خط مستمری وجود دارد در شرح حال زندگی امیر المومنین و آن خط ایثار و از خودگذشتگی است. در تمام قضایایی که در طول این تاریخ پنجاه ساله بر امیر المومنین گذشته، شما نشانه‌ی ایثار را مشاهده می‌کنید از اول تا آخر. حقیقتاً درس است برای ما.

❁ کافی نبودن شناخت فضیلت و محبت علی بن ابیطالب (علیه السلام)

و ما-من و شما- که علی گو و علی جو و معروف در جهان به محبت علی بن ابیطالب هستیم، باید درس بگیریم از امیرالمؤمنین. صرف محبت علی کافی نیست، صرف شناختن فضیلت علی کافی نیست. بودند کسانی که در دلشان به فضیلت علی بن ابیطالب اعتراف داشتند؛ شاید از ماها هم که هزار و چهارصد سال فاصله داریم با آن روزگار بیشتر. همان‌ها یا بعضی‌شان در دل علی را به عنوان یک انسان معصوم و پاکیزه دوست هم می‌داشتند، اما رفتارشان رفتار دیگری بود، چون همین خصوصیت را نداشتند؛ همین ایشار را، همین رها کردن منیت را، همین کار نکردن برای خود را. هنوز در حصار خود گرفتار بودند و علی امتیازش این بود که در حصار خود گرفتار نبود. «من» برای او هیچ مطرح نبود. آن‌چه برای او مطرح بود، وظیفه بود و هدف بود و جهاد فی سبیل الله بود و خدا بود.

❁ اولین از خود گذشتگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اولی که امیرالمؤمنین در اوان کودکی به پیغمبر ایمان آورد، مورد ایذاء و تمسخر همه در شهر مکه قرار داشتند. یک شهری را شما فرض کنید، مردمی که به طور طبیعی هم اهل توسل به خشونتند، مردم متمدن بانزاکت آهسته‌برو آهسته‌بیایی که نبودند. یک مردم خشن، اهل برخورد اهل اصطکاک، سر کوچک‌ترین چیزی دعوا بکنند، به شدت متعصب نسبت به همان عقائد باطل، توی یک چنین جامعه‌ی این جور، یک پیامی از سوی یک انسان بزرگی مطرح شده که همه چیز این جامعه را می‌برد زیر سؤال؛ عقایدشان را، آدابشان را، سنت‌هایشان را. خب طبیعی است که همه با او مخالفت می‌کنند و قشرهای مختلف با او مخالفت کردند. توده‌های مردم هم با پیغمبر مخالفت کردند. از یک انسان این جور و یک پیام این جور با همه‌ی وجود دفاع کردن و به آن پیوستن، این از خود گذشتگی می‌خواهد. این اولین قدم از خود گذشتگی امیرالمؤمنین است.

❁ واقعه‌ی لیلۃ المبیت

سیزده سال در کنار پیغمبر در سخت‌ترین مواقف، علی ابن ابیطالب علیه الصلاة والسلام ایستاد. بعد آن وقتی که سیزده سال داشت به پایان می‌رسید، درست است که هجرت رسول اکرم هجرت از روی اجبار و ناچاری و زیر فشار قریش و مردم مکه بود، اما آینده‌ی روشنی داشت. همه می‌دانستند که این هجرت مقدمه‌ی کامیابی هاست، مقدمه‌ی پیروزی هاست. درست در آن جایی که یک نهضت از دوران محنت دارد وارد دوران راحتی و عزت می‌خواهد بشود، در همان لحظه که همه معمولاً تلاش می‌کنند زودتر خودشان را برسانند - اگر بتوانند - از مناصب اجتماعی چیزی را بگیرند، جایگاهی پیدا بکنند، در همین لحظه امیرالمؤمنین آماده شد تا در جای پیغمبر، در بستر پیغمبر، در شبی ظلمانی و تاریک بخوابد تا پیغمبر بتواند از این خانه و از این شهر خارج بشود. توی آن شب، کشته شدن آن کسی که در این بستر می‌خوابد، تقریباً قطعی و مسلم بود. این جور نبود

که حالا چون من و شما قضیه را می دانیم، می دانیم که امیرالمؤمنین در آن حادثه به شهادت نرسید، بگوییم که آن جا همه می دانستند. نه خیر. مسأله این است که در یک شب ظلمانی در یک نقطه‌ی معینی یک کسی بنا است کشته بشود، قطعی است. می گویند آقا، این آقا برای این که بتواند از این جا خارج بشود، باید کسی در آن جا به جای او باشد تا جاسوس‌ها که نگاه می کنند، احساس کنند کسی در آن جا هست. کی حاضر است؟ این ایشار امیرالمؤمنین خود یک حادثه‌ی فوق‌العاده مهم است، اما زمان این ایشار هم بر اهمیت آن می افزاید. زمان کی است؟ آن وقتی که بنا است این دوران محنت به سر بیاید. بنا است بروند حکومت تشکیل بدهند، راحت باشند. مردم مدینه - یثرب - ایمان آورده‌اند، منتظر پیغمبرند، همه این را می دانند. در این لحظه این ایشار را امیرالمؤمنین می کند. هیچ انگیزه‌ی شخصی باید در یک انسانی وجود نداشته باشد تا اقدام به یک چنین حرکت بزرگی بکند.

❖ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فدایی ترین فرد نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بعد وارد می شوند به مدینه. جنگ‌ها و مبارزات شبانه‌روزی حکومت تازه پا و جوان پیغمبر شروع می شود، دائماً جنگ می شود. این خاصیت آن چنان حکومتی است؛ دائماً بر خورد. از قبل از جنگ بدر بر خوردها شروع شد تا آخر دوران زندگی پیغمبر. در این ده سال، در طول این ده سال، چند ده جنگ و برخورد پیغمبر اکرم با کفار و انواع و اقسام کفار و شعب کفار داشت. در تمام این دوران‌ها امیرالمؤمنین به عنوان پیشقراول، به عنوان فدایی ترین کس و پیشمرگ پیغمبر - آن چنانی که خود امیرالمؤمنین بیان می کند و تاریخ هم این را نشان می دهد - در تمام این مراحل و صحنه‌های خطرناک حضور داشته. «وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنَكُّصٌ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَتَتَنَافَرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ» (۴) آن جاهایی من در کنار پیغمبر ماندم و جانم را سپر بلای او کردم که قهرمانان و شیر مردان در آن جا پایشان می لرزید و مجبور به عقب نشینی می شدند.

❖ امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حاضر خطوط مقدم

در شدیدترین مراحل امیرالمؤمنین ایستاد. هیچ برایش مطرح نبود که این جا خطر است، بعضی‌ها با خودشان فکر می کنند که ما خوب است جان خودمان را حفظ کنیم تا بعداً برای اسلام مفید واقع بشویم. امیرالمؤمنین هرگز خودش را با این گونه معاذیر فریب نداد و نفس والای امیرالمؤمنین فریب بخور نبود. در تمام مراحل خطر در خطوط مقدم امیرالمؤمنین حاضر بود.

❖ سخت ترین دوران زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بعد از آنی که دوران پیغمبر به سر آمد و رسول اکرم رحلت کردند، به نظر من سخت ترین دوران‌های زندگی امیرالمؤمنین در این سی سال بعد، بعد از رحلت پیغمبر شروع شد. سخت ترین دوران‌های امیرالمؤمنین آن روزها بود. آن روزی که پیغمبر عزیز و بزرگوار بود و می رفتند در سایه‌ی او مجاهدت می کردند، مبارزه می کردند

که روزهای شیرینی بود. روزهای خوبی بود. روزهای تلخ، روزهای بعد از رحلت پیغمبر است که روزهایی است که گاه گاه قطعات فتنه، افق دیده‌ها را آن چنان مُظلم می‌کرد که قدم از قدم نمی‌توانستند بردارند آن کسانی که می‌خواستند درست قدم بردارند.

🕌 بزرگترین امتحانات ایثار بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در یک چنین شرایطی امیرالمؤمنین بزرگ‌ترین امتحان‌های ایثار را داد. اولاً در هنگام رحلت پیغمبر، امیرالمؤمنین مشغول انجام وظیفه شد. نه این که نمی‌دانست یک اجتماعی وجود دارد یا ممکن است وجود داشته باشد که سرنوشت قدرت و حکومت را در دنیای اسلام، آن اجتماع تعیین خواهد کرد. مسأله این نبود برای امیرالمؤمنین. مسأله این است که برای او آن چه مطرح نیست، خود است. بعد از آنی که مسأله‌ی خلافت استقرار پیدا کرد و مردم با ابی‌بکر بیعت کردند و همه چیز تمام شد، امیرالمؤمنین کناره گرفت. هیچ جمله‌ای، کلمه‌ای، بیانی که حاکی باشد از معارضه‌ی امیرالمؤمنین با دستگاه حکومت، دیگر از او شنیده نشد. آن روزهای اول چرا؛ تلاش می‌کرد شاید بتواند آن چیزی را که به عقیده‌ی او حق است و باید انجام بگیرد، او را به کرسی بنشانند. بعد که دید نه، مردم بیعت کردند، قضیه تمام شد و ابی‌بکر شد خلیفه‌ی مسلمین، این جا امیرالمؤمنین به عنوان یک انسانی که ولو معترض است، هیچ گونه از قِبَل او برای این دستگاه ضرری و خطری و تهدیدی وجود ندارد، شناخته می‌شود در تاریخ اسلام.

امیرالمؤمنین در این دوران، که خیلی هم نبود، مدت کوتاهی این دوران طول کشید، شاید چند ماهی، من دقیقاً الان یادم نیست، فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي» (۵) گفت: می‌دانید که من از همه‌ی مردم به خلافت شایسته‌ترم. این را خود شماها هم می‌دانید. راست هم می‌گفت امیرالمؤمنین، می‌دانستند. و الله، سوگند به خدا؛ لَا سَلِمْنَ يَا لَأَسْلَمَنَّ يَا لَأَسْلَمَنَّ. من دست روی دست خواهم گذاشت و تسلیم خواهم شد «مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ» تا وقتی که احساس می‌کنم که امور مسلمین باسلامت در جریان است. تا وقتی می‌بینم کسی مورد ظلم قرار نمی‌گیرد، «وَأَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرًا أَعْلَىٰ خَاصَّةً» (۶) تا وقتی که به مردم ظلم نمی‌شود و در جامعه ظلم و جور وجود ندارد، فقط من مظلوم واقع شدم در جامعه، تا این جور است، من هیچ کاری به کار کسی ندارم. هیچ مزاحمتی، هیچ اعتراضی، نخواهم کرد. نشست کنار.

🕌 فعالیت‌های اجتماعی حضرت در دوران خلیفه اول

بعد از مدت کوتاهی، شاید چند ماهی بیشتر نگذشته بود که شروع شد به ارتداد گروه‌ها. شاید تحریکاتی هم بود. بعضی از قبائل عرب احساس کردند که حالا پیغمبر نیست، رهبر اسلام نیست، خوب است که یک ایرادی، اشکالی درست کنند و تعارضی بکنند و جنگ و دعوایی راه بیندازند و شاید هم منافقین تحریکشان می‌کردند، درست نمی‌دانم. بالأخره جریان رده‌پیش آمد؛ یعنی ارتداد عده‌ای از مسلمین. جنگ‌ها شروع شد. جنگ‌های رده‌شروع شد. این جا که وضع این جور شد، امیرالمؤمنین دید نه، این جا دیگر جای کنار



نشستن هم نیست، باید وارد میدان شد به دفاع از حکومت. در این جا می فرماید: «فَأَمْسَكْتُ يَدِي» (۷) من بعد از آنی که قضیه‌ی خلافت پیش آمد و ابی بکر خلیفه‌ی مسلمین شد، من دست کشیدم کنار، نشستم کنار. این حالت کناره‌گزینی بود، «حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ يُرِيدُ مَحْوَ الْإِسْلَامِ» (۷) دیدم نه‌خیر، عده‌ای از مردم دارند از اسلام برمی‌گردند، می‌خواهند اسلام را از بین ببرند. این جا دیگر دیدم نخیر؛ وارد میدان شدم و امیرالمؤمنین وارد میدان شد به صورت فعال. در همه‌ی قضایای مهم اجتماعی امیرالمؤمنین بود. خود آن حضرت از حضور خودش در دوران بیست و پنج ساله‌ی خلافت خلفای سه‌گانه تعبیر می‌کند به وزارت. بعد از آنی که آمدند امیرالمؤمنین را بعد از قتل عثمان به خلافت انتخاب کنند فرمود: من وزیر باشم بهتر از این است که امیر باشم، همچنانی که در گذشته بودم. بگذارید وزیر باشم. یعنی مقام و موقعیت جایگاه بیست و پنج ساله‌ی خودش را جایگاه وزارت می‌داند. یعنی در امور دائماً در خدمت اهداف و در موضع کمک به مسئولینی که بودند و خلفایی که در رأس امور بودند. این هم یک ایثار فوق‌العاده بزرگی بود که انسان واقعاً گنج می‌شود وقتی که فکرش را می‌کند که چقدر گذشت در این کار امیرالمؤمنین وجود دارد.

🕌 امام علی (علیه السلام) هیچگاه به فکر قیام و کودتا نیفتاد

در تمام این بیست و پنج سال به فکر قیام و کودتا و معارضة و جمع کردن یک عده‌ای و گرفتن قدرت و قبضه کردن حکومت نیفتاد. این چیزها به ذهن انسان‌ها می‌آید، امیرالمؤمنین جوانی بود سی و سه ساله. آن وقتی که رسول اکرم از دنیا رحلت کردند، تقریباً حدود سی سال تاسی و سه سال عمر آن حضرت بود، بعدها هم دوران‌های جوانی و قدرت جسمانی را می‌گذرانند، دوران نشاطش را می‌گذرانند، و جبهه در بین مردم، محبوبیت در بین توده‌ی مردم و مغز فعال، علم فراوان، همه‌ی جاذبه‌هایی که برای یک انسان ممکن بود وجود داشته باشد، در امیرالمؤمنین به نحو اعلائی وجود داشت. او اگر می‌خواست یک کاری بکند، حتماً می‌توانست بکند. در تمام این بیست و پنج سال به هیچ وجه، جز در خدمت همان هدف‌های عمومی و کلی نظام اسلامی که در رأسش هم خلفایی بودند، امیرالمؤمنین هیچ حرکتی نکرد و هیچ چیزی شنید نشد از آنها و ماجراهای فوق‌العاده عظیمی این جا وجود دارد که من نمی‌خواهم حالا وارد شرح موارد تاریخی بشوم.

🕌 ایثار امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شورای شش نفره

بعد در شورای شش نفره‌ی بعد از درگذشت خلیفه‌ی دوم، امیرالمؤمنین را دعوت کردند. قهر نکرد و آمد شد. بگوید آقا من با این‌هایی که شما می‌گویید هم‌ردیف نیستم، طلحه و زبیر کجا، عبدالرحمن بن عوف کجا، عثمان کجا، من کجا، من نمی‌آیم با این‌ها. نه‌خیر. شش نفر را به عنوان شورا گذاشتند آن جا که این شش نفر بعد از عمر، طبق وصیت عمر، این شش نفر در بین خودشان یک نفر را به عنوان خلیفه انتخاب کنند. رفت، قبول کرد. در بین این شش نفر شانس او برای خلافت از همه بیشتر بود و عبدالرحمن بن عوف که رأیش تعیین‌کننده بود در آن شش نفر. یعنی امیرالمؤمنین دورای داشت - خودش و زبیر - عثمان هم

دو رأی داشت -خودش و طلحه- عبدالرحمن بن عوف هم دو رأی داشت -خودش و سعد بن ابی وقاص- او رأی عبدالرحمن بن عوف در این شورای شش نفره تعیین کننده بود. اگر با امیرالمؤمنین بیعت می کرد، او خلیفه می شد. اگر با عثمان بیعت می کرد، او خلیفه می شد. اول رو کرد به امیرالمؤمنین و به او پیشنهاد کرد که با کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره ی شیخین -یعنی دو خلیفه ی قبلی- حضرت حرکت کنند. فرمود نه؛ من کتاب خدا و سنت پیغمبر. سیره ی شیخین را من کاری ندارم. من اجتهاد خودم را عمل می کنم و به اجتهاد آنها کاری ندارم. می توانست با کوچک ترین اغمازی از آن چه که صحیح و حق می دانست، می توانست حکومت را به دست بگیرد و قدرت را قبضه بکند. امیرالمؤمنین به این فکر یک لحظه هم نیفتاد و حکومت را از دست داد و قدرت را از دست داد. این جا هم ایثار کرد. این جا هم خود و منتیت را مطلقاً مطرح نکرد و زیر پاله کرد این گونه چیزها را. اگر چه این احساسات شاید در امیرالمؤمنین، اصلاً از اول بروز نمی کرد.

عملکرد امام علی (علیه السلام) در جریان محاصره خانه عثمان

بعد از آنی که دوازده سال دوران حکومت عثمان گذشت، در آخر کار عثمان می دانید، این ها در تاریخ هست، فقط هم تاریخ شیعه ننوشته اند این ها را؛ همه ی مورخین اسلام نوشته اند. در آخر کار عثمان اعتراضات به او زیاد شده بود، کسانی مخالفت می کردند، اشکالات زیادی بر او وارد می کردند، از مصر آمده بودند، از عراق آمده بودند، بصره و جاهای دیگر؛ بالأخره یک جمع زیادی درست شدند و خانه ی عثمان را محاصره کردند، جان عثمان را تهدید کردند. خب این جا یک کسی در مقام امیرالمؤمنین چه می کرد؟ یک کسی که خودش را صاحب حق خلافت بداند و بیست و پنج سال است که از این حقی که برای خودش مسلم است که این حق اوست، او را کنار گذاشتند، به رفتار حاکم کنونی هم اعتراض دارد، حالا هم می بیند که اطراف خانه ی او را گرفته اند، او را محاصره کرده اند. آدم معمولی، حتی برگزیدگان و چهره های والا در این جا چه کار می کنند؟ همان کاری را می کنند که دیگران کردند. همان کاری را می کنند که طلحه کرد، زبیر کرد، عایشه کرد، بقیه ی کسانی که در ماجرای عثمان به نحوی دست داشتند، آنها کردند. که ماجرای قتل عثمان یکی از آن ماجراهای بسیار مهم تاریخ اسلام است و این که کی موجب قتل عثمان شد، این را انسان توی نهج البلاغه و تو آثار اسلامی و تاریخ اسلامی که نگاه کند کاملاً برایش روشن می شود که کی عثمان را کشت، کی ها موجب شدند. این ها افرادی که ادعای دوستی با عثمان را بعدها محور کار خودشان قرار دادند، آن جا از پشت خنجر زدند، از زیر تحریک کردند. به قول عمرو عاص یکی پرسید از عمرو عاص که عثمان را که کشت، گفت فلانی، اسم یکی از صحابه را آورد. او شمشیرش را ساخت، آن دیگری تیز کرد، آن دیگری او را مسموم کرد، آن یکی هم بر او وارد آورد. واقعیت هم همین است.

امیرالمؤمنین در این ماجرا با کمال خلوص آن وظیفه ی الهی و اسلامی را که احساس می کرد دارد، انجام داد. حسنین را، این دو گوهر گرانبه را و دو یادگار پیغمبر را فرستاد برای دفاع از عثمان به خانه ی عثمان. جزو مسلمات است. حسنین را فرستاد آن جا برای دفاع از عثمان. اطراف خانه ی عثمان را گرفته بودند نمی گذاشتند



که آب وارد خانه بشود. امیرالمؤمنین آب فرستاد وارد خانه‌ی عثمان. آذوقه فرستاد. با کسانی که نسبت به عثمان خشمگین بودند، بارها و بارها مذاکره کرد تا خشم آنها را پایین بیاورد. وقتی هم که آنها عثمان را کشتند، امیرالمؤمنین خشمگین شد. خشمگین شد. البته آن کسانی که کشتندگان عثمان بودند، بالمباشره یک حالتی داشتند، یک حکمی داشتند، آن کسانی که از پشت تحریک می کردند حکم دیگری داشتند که حالا آن ماجراها را نمی خواهیم وارد بشویم. در این جا هم امیرالمؤمنین باز منیت و خودخواهی و احساسات خودی که برای همه‌ی انسانها وجود دارد، این جا در دستگاه امیرالمؤمنین مطلقاً مشاهده نمی شود.

تجلی روح بزرگ امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از قتل عثمان

بعد از آنی که عثمان کشته شد، امیرالمؤمنین می توانست به صورت یک چهره‌ی موجه، یک آدم فرصت طلب، یک نجات بخش، بیاید توی میدان بگوید ها مردم دیگر حالا راحت شدید، خلاص شدید، مردم هم دوستش می داشتند. نه. در بعد از حادثه‌ی عثمان هم باز امیرالمؤمنین اقبالی به سمت قدرت و قبضه کردن حکومت، اول کار نکرد. «دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي» (۸) چقدر این روح بزرگ است. من را رها کنید ای مردم، بروید سراغ دیگری. اگر دیگری را به حکومت انتخاب کردید، من وزیر او خواهم بود، من در کنار او خواهم بود. این فرمایشاتی است که امیرالمؤمنین در آن روزها کرد. مردم قبول نکردند.

بزرگترین بیعت اسلامی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

مردم دیگر قبول نکردند. نمی توانستند غیر از امیرالمؤمنین کس دیگری را به حکومت انتخاب کنند. تمام اقطار اسلامی با امیرالمؤمنین بیعت کردند. تا آن روز، هیچ بیعتی به عمومیت بیعت امیرالمؤمنین وجود نداشت. هیچ بیعتی از بعد از پیغمبر به عمومیت بیعت با امیرالمؤمنین سابقه ندارد؛ جز شام که با امیرالمؤمنین بیعت نکردند. تمام اقطار اسلامی و تمام بزرگان صحابه بیعت کردند. یک تعداد محدودی کمتر از ده نفر فقط ماندند که بعد امیرالمؤمنین فرمود این ها را آوردند توی مسجد و یکی یکی از این ها پرسید که شماها چرا بیعت نکردید؟ عبدالله بن عمر تو چرا بیعت نکردی؟ سعد بن ابی وقاص تو چرا بیعت نکردی؟ یک چند نفری بودند بیعت نکرده بودند. امیرالمؤمنین از این ها پرسید. هر کدام یک عذری آوردند، یک حرفی زدند. بعضی باز بیعت کردند، بعضی نکردند. حضرت رهایشان کرد رفت. تعداد خیلی محدودی انگشت شمار، بقیه‌ی بزرگان، چهره‌های معروف، طلحه، زبیر، دیگران، دیگران، همه با امیرالمؤمنین بیعت کردند.

اتمام حجت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با مردم

بعد از این که امیرالمؤمنین بیعت کردند، البته قبل از آنی که با آن حضرت بیعت کنند، حضرت فرمود که «و اَعْلَمُوا» بدانید، «إِنِّي إِن أُجِبْتُكُمْ» اگر حالا که شما اصرار می کنید من حکومت را به دست بگیرم، اگر من پاسخ مثبت به شما دادم، مبدا خیال کنید که من ملاحظه‌ی چهره‌ها و شخصیت‌ها و استخوان‌های قدیمی و



آدم‌های نام و نشان دار را خواهیم کرد. مبدا خیال کنید من از این و آن تبعیت و تقلید خواهم کرد. روش دیگران را روش خودم قرار خواهم داد. ابداً. «وَاعْلَمُوا أَنِّي إِن أُجِئْتُكُمْ زَكَيْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ» (۹) آن جوری که خود من علم دارم و می‌دانم و تشخیص دادم، از اسلام دانستم، آن جور من شما را حرکت خواهم داد و اداره خواهم کرد. این اتمام حجت‌ها را هم با مردم کرد امیرالمؤمنین و خلافت را قبول کرد. می‌توانست امیرالمؤمنین در آن جا هم به خاطر حفظ مصالح و ملاحظه‌ی جوانب قضیه و این چیزها کوتاه بیاید، دل‌ها را به دست بیاورد. این جا هم با کمال قاطعیت بر اصول اسلامی و ارزش‌های اسلامی پافشاری کرد به طوری که آن همه دشمن در مقابل علی صف کشید و امیرالمؤمنین در یک اردوگاه، با تجلی کامل زر و زور و تزویر و در یک اردوگاه با چهره‌های موجه و معتبر و معروف، و در یک اردوگاه دیگر با عناصر مقدس مآب و علی‌الظاهر متعبد، اما ناآگاه از حقیقت اسلام، از روح اسلام، از تعالیم اسلام، از شأن و مقام امیرالمؤمنین، و اهل تشبث به خشونت و قساوت و بداخلاقی، با این‌گونه افراد مواجه شد. در سه اردوگاه امیرالمؤمنین با سه خط جداگانه که ناکشین و قاسطین و مارقین باشند، امیرالمؤمنین جنگید که هر کدام از این وقایع نشان‌دهنده‌ی همان روح توکل به خدا و ایثار و دور شدن از منیت و خودخواهی در امیرالمؤمنین است. و بالأخره هم در همین راه امیرالمؤمنین به شهادت رسید؛ که درباره‌ی آن حضرت گفته‌اند: «قَتِلَ فِي مِحْرَابٍ عِبَادَتِهِ لَشِدَّةِ عَدْلِهِ» علی را عدلش به خاک و خون غلطاند.

❖ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شاخص حق و باطل

اگر امیرالمؤمنین می‌خواست عدالت را رعایت نکند، اگر می‌خواست ملاحظه‌کاری بکند، اگر می‌خواست شأن و مقام و شخصیت خودش را بر مصالح دنیای اسلام ترجیح بدهد، موفق‌ترین خلفاء می‌شد و قدرتمندترین و هیچ معارضی هم پیدا نمی‌کرد، اما امیرالمؤمنین شاخص حق و باطل است. اینی که علی بن ابیطالب را معیار و شاخص حق و باطل می‌دانند و هر کس دنبال علی است و علی را قبول دارد و می‌خواهد مثل او عمل کند، او حق است و هر که علی را قبول ندارد، باطل است، این به خاطر همین است. به خاطر این است که امیرالمؤمنین لب و وظیفه، بدون ذره‌ای دخالت دادن منیت و احساسات شخصی و منافع شخصی و خود، در آن راه و حرکتی که انتخاب کرده است. یک چنین شخصیتی است امیرالمؤمنین. لذاست که علی علیه‌السلام میزان الحق است واقعاً.

این زندگی امیرالمؤمنین است. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۱). فقط در شهادت این بزرگوار نبود که یشری نفسه ابتغاء مرضات الله. در لحظه‌ی مرگ نبود که امیرالمؤمنین جانش را در راه خدا داد؛ در طول عمر، امیرالمؤمنین همواره جانش را در راه خدا داد. خودی‌ها را رها کرد و سختی‌ها و محنت‌های بسیاری هم امیرالمؤمنین کشید.

❖ غوغای کوفه در شهادت حضرت

صلی الله علیک یا امیرالمؤمنین. امروز روز شهادت امیرالمؤمنین است. آن مردمی که در مسجد کوفه و در شهر



کوفه، در طول این چند سال چهره‌ی آن حضرت را همواره مشاهده کردند، آن معنویت، آن صفا، آن بزرگواری، آن رقت به ضعیفان و یتیمان را، آن کسان‌ی که صدای گرم علی بن ابیطالب و نفس پاک و معطر آن حضرت را در مسجد کوفه شنیدند، در مثل امروزی احساس می‌کنند که پدر آنها از میان آنها رفته است. حقیقتاً مردم کوفه حق داشتند اگر امروز احساس یتیمی کنند و واقعاً هم احساس یتیمی می‌کردند. در نقل‌ها و خبرها آمده که در روز بیست و یکم ماه رمضان، کوفه غوغا و هنگامه‌ای بود از عزادارای مردم. جمعیت‌های زیاد، مردم، زن و مرد و حتی بچه‌های کوچک، با چهره‌ی عزادار و غبار گرفته و اندوهگین هجوم می‌آوردند به آن جایی که خانه‌ی امیرالمؤمنین بود. از روز نوزدهم که امیرالمؤمنین آن ضربت مسموم دشمن خدا را تحمل کرد و در خانه افتاد، لحظه به لحظه مردم کوفه در نگرانی بودند. دور خانه‌ی امیرالمؤمنین جمع می‌شدند. خبر می‌گرفتند. هر کس می‌رفت داخل، هر کس می‌آمد بیرون، از حال امیرالمؤمنین سؤال می‌کردند. شهر بزرگی هم بوده کوفه. شهر پر جمعیتی بوده. جمعیت زیاد، مردم گوناگون، دوستان امیرالمؤمنین، یاران آن حضرت، خانواده‌ی آن حضرت، همه لحظات بسیار پراضطرابی را گذراندند که در آن داستان اسبق بن نباته کاملاً مشخص می‌شود که وضعیت چگونه بوده.

جریان اسبق بن نباته و شهادت حضرت

می‌گوید: دور خانه‌ی امیرالمؤمنین را همه گرفته بودند. ما هم نشسته بودیم آن جا منتظر که از داخل خانه یک خبری بیاید بیرون. که بعد می‌گوید از خانه آمدند بیرون و گفتند به جمعیت که متفرق بشوید و امیرالمؤمنین حال پذیرایی از مردم را ندارد. می‌خواستند بروند علی را ببینند. می‌گوید رفتند، اما من طاقت نیاوردم که بروم. ایستادم در همان جا چندی بعد کسی از داخل خانه، یکی از فرزندان امیرالمؤمنین شاید، آمد بیرون و دید من نشسته‌ام. گفت مگر نشنیدی که ما گفتیم امیرالمؤمنین کسی را نمی‌پذیرند، گفتم که من دلم طاقت نمی‌آورد که از این جا دور بشوم و دلم می‌خواهد یک خبری از مولای خودم پیدا کنم. رفت داخل ظاهراً اجازه گرفت اسبق بن نباته در این روایت گفته است که من وارد خانه‌ی امیرالمؤمنین شدم و رفتم بر بالین آن حضرت؛ آن خانه‌ی ساده و محقر و آن بستر خشن، آن چهره‌ی تابناک و ملکوتی. گفت دیدم حضرت بر روی بستر افتاده، اما رنگ حضرت پریده و بر اثر شدت تأثیر زهر در چهره‌ی آن حضرت، رنگ آن بزرگوار به زردی گرایش پیدا کرده که در همان حال هم امیرالمؤمنین چشم باز می‌کنند و می‌بیند اسبق بالای سرشان هست. دست او را می‌گیرند. یک حدیثی را از پیغمبر برای او نقل می‌کنند. یعنی در حتی آخرین لحظات هم آن حضرت مایل نیستند که از تعلیم دین و آموزش و تربیت افراد منصرف بشوند و این را وظیفه‌ی همیشگی خودشان می‌دانند. اسبق می‌گوید من دیدم حضرت بعد از آنی که یک مقداری صحبت کرد، غش کرد و از حال رفت. من بر خاستم از خانه بیرون آمدم. یک مقداری که از خانه دور شدم، دیدم که صدای گریه و زاری از خانه‌ی امیرالمؤمنین برخاست. صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین. صلی الله علیه و آله و علی اولادک الطیبین الطاهرین المعصومین. اللهم العن قتلة امیرالمؤمنین.

اخلاص امیر المؤمنین (علیه السلام) باید روح همه‌ی کارهای مآقرار گیرد

❖ ماه رمضان، ماه ذخیره سازی سرمایه در سیر الی الله

❖ طاقت نداشتن اهل بیت در مواجهه با سبک

زندگی علوی

❖ عناصر شخصیتی امیرالمومنین

❖ زهد علوی

❖ اخلاص، جوهر و روح اعمال امیرالمومنین

❖ نمونه‌هایی از اخلاص در زندگانی امیرالمومنین

❖ دوران انقلاب، دوران تبلور اخلاص

❖ اخلاص، زمینه ساز پیشرفت جامعه اسلامی

❖ وضع کوفه بعد از ضربت خوردن امیرالمومنین

❖ کیفیت ضربت خوردن امیرالمومنین

اخلاص امیر المؤمنین (علیه السلام) باید روح همه‌ی کارهای ما قرار گیرد *

🕌 ماه رمضان، ماه ذخیره سازی سرمایه در سیر الی الله

امروز به مناسبت روز نوزدهم ماه مبارک رمضان، در خطبه‌ی اول چند جمله‌ی درباره‌ی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) عرض خواهم کرد؛ لیکن قبلاً به مناسبت این که ماه رمضان در شرف دهه‌ی سوم و رو به اتمام است، در جهت قدردانی از روزها و شبهای ذی‌قیمت و بابرکت این ماه تذکراتی بدهم.

این ماه، ماه روزه است؛ ماه نزول قرآن و انس با قرآن است؛ ماه عبادت و دعا و مناجات است - که دعا مغز و روح عبادت است - ماه استغفار و توبه و بازگشت از راههای ناپسند نزد خدای متعال و رعایت تقوای الهی است؛ ماه جهاد است - که در این ماه مبارک، غزوه‌ی بدر در سال دوم هجرت، و فتح مکه در سال هشتم هجرت، و شروع غزوه‌ی حنین در همان سال اتفاق افتاده است - ماه جهاد با نفس و جهاد با شیطان و جهاد با دشمنان خداست؛ ماه آمادگی و ماه ذخیره‌ی تقواست؛ ماه صله‌ی رحم، صدق و برّ با برادران دینی، آشنایی با معارف، آشنایی و تدبیر در قرآن، و خلاصه ذخیره کردن سرمایه‌ی حرکت الهی در طول یک سال است. امید است که روزهای گذشته را با عمل بر وفق مقتضیات این ماه گذرانده باشیم و روزهای آینده را بیشتر قدر بدانیم و در کار نفس خود، در معامله‌ی با احکام الهی، در برخورد با مردم، در تدبیر و ارتباط با قرآن، و در تصمیم و عزم بر مجاهدت با نفس، یک تصمیم جدی و یک اقدام قاطع انجام بدهیم.

من به عمل کردن به این توصیه‌ها، از شما محتاج‌ترم. این توصیه‌ها، توصیه‌های بزرگان دین و امیر المؤمنین - صاحب امروز - است. این روزها را مغتنم بشمارید و رابطه‌تان را با خدا مستحکم کنید. در

سایه‌ی این ارتباط قوی، به سمت حل مشکلات دینی و دنیوی حرکت خواهیم کرد و ان شاء الله به آن نایل خواهیم شد.

طاق‌ نداشتن اهل بیت در مواجهه با سبک زندگی علوی

و اما در مورد شخصیت علی بن ابی طالب (علیه الصلوة والسلام) هر چه گفته شود، کم گفته شده است؛ چون آن شخصیت، شخصیت قابل احاطه‌ی ذهنی و بیانی نیست؛ یعنی نمی‌شود با بیان، ابعاد نامتناهی آن شخصیت الهی را توصیف کرد. امثال بنده، در بیان جزئی از اجزای آن عناصر شریف که در شخصیت اوست، عاجزیم؛ لیکن چون اسوه است، باید او را در حد توان بشری خودمان بشناسیم.

نمی‌شود به اوج شخصیت علی بن ابی طالب رسید. این را ائمه‌ی بزرگوار معصوم ما که خود فرزندان و جانشینان او هستند، گفته‌اند. در روایتی که از امام باقر (علیه الصلوة والسلام) نقل شده است، آن حضرت پس از اشاره به زهد و عبادت و خصوصیات اخلاقی و روحی امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام)، می‌فرماید: «و ما اطاق عمله متنا احد»^۱؛ از ما هم هیچ کس توان انجام دادن عمل او را ندارد. یعنی حتی امام باقر و امام صادق و ائمه‌ی هداة مه‌دیین (علیهم السلام) هم نمی‌توانند خودشان را به آن حدی برسانند که امیرالمؤمنین به آن رسیده بود. طبق این روایت، بعد فرمودند: «و ان کان علی بن الحسین (علیه السلام) لینظر فی کتاب من کتب علی (علیه السلام)»^۲. بنا بر این روایت، امام باقر فرمود که پدرش علی بن الحسین (علیه السلام) به یکی از کتابهای علی بن ابی طالب (علیه السلام) نظر می‌کرد - لابد کتابی از دستورات امیرالمؤمنین بوده، که آن دستورات طبق عمل و زندگی عملی خود آن بزرگوار بوده است - «فیضرب به الارض»^۳؛ کتاب را روی زمین گذاشت، «و یقول من یطیق هذا؟»^۴؛ چنین عملی را چه کسی طاق‌ت می‌آورد؟ یعنی امام سجاد که سیدالعابدین و زین‌العابدین است، در مقابل عمل و عبادت و زهد امیرالمؤمنین احساس عجز می‌کند. خود آن بزرگوار هم در نامه به عثمان بن حنیف فرمود: «الا و انکم لاتقدرون علی ذلک»^۵؛ شما نمی‌توانید به این سبکی که من عمل می‌کنم، عمل کنید. واقعاً هم انسان وقتی نگاه می‌کند، آنچه از امیرالمؤمنین نقل شده، دهشت‌آور است.

پس، سخن در این نیست که کسی یا جامعه‌ی بتواند خود را همگون و همسان با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بکند؛ سخن در پیدا کردن جهت حرکت جامعه و اشخاص، مخصوصاً زمامداران و اولیای امور در نظام اسلامی است. جهت حرکت، باید این جهت باشد.

عناصر شخصیتی امیرالمؤمنین

شخصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) ترکیبی از عناصری است که هر کدام به تنهایی یک انسان عالی‌مقام را اگر بخواهد به اوج آن برسد، به زانو درمی‌آورد. زهد امیرالمؤمنین و بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی او نسبت به شهوات زندگی و زخارف دنیایی، یکی از این عناصر است. علم آن بزرگوار و دانش وسیع او که



بسیاری از بزرگان مسلمین و همه‌ی شیعه بر آن اتفاق دارند که بعد از نبی اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) ، کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین از آن علم برخوردار نبوده است، یکی از این عناصر است. فداکاری آن بزرگوار در میدانهای مختلف - چه میدانهای نظامی، و چه میدانهای اخلاقی و سیاسی - یکی از این عناصر است. عبادت آن بزرگوار، یکی دیگر از این عناصر است. عدل و دادگری امیرالمؤمنین که پرچم برافراشته‌ی شاخصی برای عدل اسلامی است، یکی دیگر از این عناصر است. رأفت آن بزرگوار نسبت به ضعیفان - اعم از فقرا، کودکان، غلامان و کنیزان، زنان و از کارافتادگان - یک وادی عظیم و یکی دیگر از ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین است. پیشقدمی آن بزرگوار در همه‌ی کارهای خیر، که انسان در تاریخ زندگی آن حضرت برخورد می‌کند، یکی دیگر از این عناصر است. حکمت و فصاحت آن بزرگوار نیز بخشی از این عناصر است. شمارش رئوس این مطالب هم به آسانی ممکن نیست، و در همه‌ی اینها در حد اعلاست.

🔖 زهد علوی

قطب راوندی که از بزرگان علمای ما در قرن ششم است، درباره‌ی زهد امیرالمؤمنین می‌گوید: وقتی کسی سخن علی (علیه السلام) در باب زهد را نگاه بکند و نداند که این سخن از علی بن ابی طالب است - یعنی از کسی است که بر بخش عظیمی از دنیای آباد آن روز حکم می‌رانده و آن همه مسایل اجتماعی و سیاسی پیرامون او ریخته بوده است - «لایشکّ انه کلام من لاشغل له بغیر العبادة»؛ شک نمی‌کند که این سخن، سخن کسی است که در زندگی هیچ کاری جز عبادت نداشته، «و لاحظ له فی غیر الزّهادة»؛ و هیچ کاری جز زهد انجام نمی‌داده است. این، زهد امیرالمؤمنین است. تمام ابعاد شخصیت او همین طور در اوج است. بعد می‌گوید: «وهذه من مناقبه العجیبه الّتی جمع بها بین الاضداد»؛^۶ این منقبت شگفت‌آور و عجیبی است که جمع بین اضداد کرده است.

🔖 اخلاص، جوهر و روح اعمال امیرالمؤمنین

آن نکته‌یی که من امروز می‌خواهم بر روی آن قدری تکیه بکنم، اخلاص امیرالمؤمنین است. ما باید این را جوهر و روح کارهای خودمان قرار بدهیم؛ کم‌این‌که شاید در زندگی علی بن ابی طالب هم اخلاص جوهر و روح کار آن حضرت بود؛ یعنی کار را فقط برای رضای خدا و برطبق تکلیف الهی و اسلامی و بدون هیچ انگیزه‌ی شخصی و نفسانی و امثال اینها انجام می‌داد. به گمان این جانب، در باب شخصیت امیرالمؤمنین، اصل قضیه این است.

🔖 نمونه‌هایی از اخلاص در زندگانی امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین این اخلاص را از دوران کودکی و نوجوانی که اسلام را از پیامبر قبول کرد و سختیهای آن را به جان خرید، نشان داد. او برای خدا از آسایش محترمانه‌ی یک آقازاده‌ی قریشی صرف نظر کرد و در طول

سیزده سال، مبارزات خود را در کنار پیامبر ادامه داد، و بعد هم ماجرای خوابیدن آن بزرگوار در جای پیامبر در شبی که رسول اکرم از مکه به طرف مدینه هجرت کردند. این خوابیدن امیرالمؤمنین در جای پیامبر، از جمله‌ی کارهایی است که اگر کسی تدبیر بکند، درمی‌یابد که بزرگترین فداکاری است که یک انسان می‌تواند از خود نشان بدهد؛ یعنی به طور قاطع تسلیم مرگ شدن. شب تاریک، دشمن مسلح و خشمگین و آماده‌ی در پشت دیوارها و عازم بر قتل پیامبر که در این بستر باید خوابیده باشد. امیرالمؤمنین آن شب به پیامبر عرض کرد که اگر من در جای تو بخوابم، تو سلامت خواهی جست؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس می‌خوابم.

کسانی مثل آن نویسنده‌ی مسیحی که از دین ما خارج هستند و با رؤیت اسلامی و شیعی به امیرالمؤمنین نگاه نمی‌کنند، می‌گویند که این کار امیرالمؤمنین فقط قابل مقایسه‌ی با کار سقراط است که برای مصلحت جامعه، به دست خود جام زهر را نوشید؛ یعنی یک فداکاری قطعی. اخلاص، تنها چیزی بود که در آن شب حاکم بود. کسانی که در چنین مواردی به فکر خودشان باشند، در فکر این هستند که از موقعیت استفاده کنند؛ اما او در همین لحظه به فکر نجات جان پیامبر است.

در جنگهای پیامبر، در اُحد آن وقتی که همه به جز اندکی رفتند و امیرالمؤمنین از پیامبر دفاع کرد، در خندق آن وقتی که همه از مبارزه‌ی با عمرو بن عبدود سرپیچیدند و آن حضرت مکرر داوطلب شد، در قضیه‌ی خیبر، در قضیه‌ی آیات برائت، بعد از رحلت پیامبر، در ماجرای انتخاب جانشین برای پیامبر در سقیفه، در شورای تشکیل شده‌ی بعد از درگذشت خلیفه‌ی دوم، در همه‌ی این موارد امیرالمؤمنین فقط و فقط رضای الهی را در نظر گرفت و خالصاً لله آن چیزی را که به نفع اسلام و مسلمین بود، انتخاب کرد و «خود» را دخالتی نداد. در وقتی که خلافت را قبول کرد، در بیست و پنج سالی که از خلافت دور ماند، در همکاریش با خلفا، در کارش برای اسلام، در حضورش در میدان جهاد و کار و مبارزه و خدمت به نظام اسلامی، در تعلیم مردم، در تربیت و تزکیه‌ی انسانهای جامعه، و بعد در دوران خلافتش در برخورد با جناحهای مختلف، که هر کدام شعاری داشتند و دارای خصوصیتی بودند، و در همه‌ی موارد دیگر، علی بن ابی طالب، همان علی بن ابی طالبی است که خدا می‌پسندد و رسول خدا انتخاب می‌کند و برمی‌گزیند؛ بنده‌ی خالص خدا. این، آن چیزی است که من و شما باید رشحه‌ی از آن را در عمل و زندگی خود از علی بن ابی طالب بیاموزیم و عمل کنیم. در آن روز، این باعث پیشرفت اسلام شد، و همین است که اگر یک قطره‌ی از آن در وجود انسانی باشد، او را به موجودی مفید برای اسلام و مسلمین تبدیل می‌کند.

🏠 دوران انقلاب، دوران تبلور اخلاص

ما در دوران انقلاب بزرگ اسلامی، آن اخلاص را بالمعاینه در زندگی مردمان مشاهده کردیم، و شد آنچه شد. امام بزرگوار ما مظهر این اخلاص بود، و کرد آنچه کرد. او دنیا را در مقابل اسلام خاضع و خاشع کرد و دشمنان اسلام را به عقب‌نشینی وادار نمود. امروز هم آحاد ملت ایران، زن و مرد ملت، اقشار مختلف،

مخصوصاً مسؤولان - خصوصاً هر چه مسؤولیتها بالاتر برود - محتاج همین اخلاص هستیم، تا این بار را به سرمنزل برسانیم.

❁ اخلاص، زمینه ساز پیشرفت جامعه اسلامی

طبق نقل در نهج البلاغه، امیرالمؤمنین فرمود: «و لقد کتبا مع رسول الله (صلى الله عليه واله) نقتل ابائنا و ابائنا و اخواننا و اعمامنا لایزدنا ذلك الا ايماننا و تسليما و مضيا على اللقم و صبرا على مضض الألم»؛^۹ خالصانه و مخلصانه با کسان و نزدیکان خود می ایستادیم و برای خدا مبارزه می کردیم. «فلما رأى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت و انزل علينا التصر»^{۱۰}؛ وقتی در راه خدا با اخلاص و صادقانه عمل کردیم و خدای متعال این را از ما دید، دشمن ما را سرکوب کرد و ما را پیروز نمود. بعد می فرماید: اگر این طور نبود، این کارها انجام نمی شد: «ما قام للدين عمود و لا اخضر للايمان عود»^{۱۱}؛ یک شاخه‌ی ایمان سبز نمی شد و یک پایه‌ی دین بر سر پا نمی ماند. به برکت اخلاص و صدق آن مسلمین، این پیشرفت‌ها انجام شد و جامعه‌ی اسلامی پدید آمد. تمدن اسلامی و این حرکت عظیم تاریخی امروز هم همان است، و ملت ما و مسلمانان در همه‌ی عالم و امروز ملت عراق و پیشروان آن ملت و نیز دیگر مردمی که در هر گوشه‌ی دنیا به نام اسلام سخن می گویند، باید این درس را از علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرا بگیرند.

❁ وضع کوفه بعد از ضربت خوردن امیرالمؤمنین

امروز، روز نوزدهم ماه مبارک رمضان است. این که با ضربت خوردن آن حضرت، چه حالتی بر مردم کوفه حاکم بوده است، خدا می داند. آن چهره‌ی محبوب، آن انسان بزرگ، آن عدل مجسم، آن نوای شورانگیز، آن فریاد رأفت و رحمت برای ضعفا و خشم الهی در مقابل اشقیای مردم کوفه و مردم عراق و کسانی که از مدینه با آن حضرت آمده بودند، در این پنج سال، چه در کوفه و چه در میدانهای دیگر، علی بن ابی طالب را این طور دیده بودند و با او انس گرفته بودند. حالت این مردم، آن وقتی که شنیدند امیرالمؤمنین در محراب عبادت ضربت خورده است، چه حالتی بوده است؟ من در ذهن خودم تا حدودی به آن ساعاتی تشبیه می کنم که شما مردم خبر بیماری امام بزرگوارمان را شنیدید. یادتان هست که چه ولوله‌ی بی، چه غوغایی، چه حزنی، چه قیامتی بین مردم به وجود آمد؛ همه‌ی دستها به دعا بلند، همه‌ی اشکها جاری، همه پرسیان از یکدیگر. چیزی شبیه به همین حالت، قاعدتاً با وضع خاص آن زمان و با تغییراتی، در کوفه وجود داشته است.

❁ کیفیت ضربت خوردن امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین مانند دیروز و دیشبی، نماز را با مردم خوانده است. شاید با آنها حرف زده است، آنها او را دیده‌اند، باز هم تاز یانه بردوش در میان بازارهای کوفه راه رفته و امر به معروف و نهی از منکر کرده است.

بیماری بی در وجود او نبوده است. پیش از صبح، آن بزرگوار برای اقامه‌ی نماز به مسجد رفته، مردم را از خواب بیدار کرده، صدای آن بزرگوار را باز هم شنیدند که مشغول خواندن نافله شده است. ضبط کرده‌اند که امیرالمؤمنین در آن نافله‌ی که ضربت خورد، چه خواند. آیات شریفه‌ی سوره‌ی انبیا را تلاوت می‌کرد: «واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصه ابصار الذین کفروا»^{۱۲}. در روایت هست که مردم شنیدند امیرالمؤمنین ده آیه از این آیات را خواند. در خلال این آیات، آیاتی است که منطبق با حال خود آن بزرگوار است: «ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون. لایسمعون حسیسها و هم فی ما اشتتہ انفسهم خالدون»^{۱۳}. بعد هم وقتی که حضرت به رکوع یا به سجده رفته، تیغ آن اشقی‌الاشقیاء فرق مبارک علی بن ابی طالب را شکافته است. امیرالمؤمنین را به خانه آوردند و تمام شهر ناگهان اطلاع پیدا کردند. نقل شده است که صدای منادی شنیده شد: «تهدمت واللہ ارکان الہدی»^{۱۴}؛ به خدا قسم پایه‌های هدایت ویران شد. این، تعبیر درستی هم است و به حقیقت وجود امیرالمؤمنین می‌آید، و می‌زیبد که چنین تعبیری باندا و فریاد آسمانی انجام گرفته باشد. مردم این یکی، دو روز را در حال انتظار و نگرانی و التهاب و ناراحتی گذرانیدند. بعضی به دیدن آن حضرت رفتند، بعضی هم اطراف خانه‌ی آن حضرت جمع شدند. نقل است که یتیمان و کسانی که مورد عیادت و مراقبت آن بزرگوار بودند، در خانه‌ی آن بزرگوار جمع شدند. ما جزییات و خصوصیات آن واقعه را نمی‌دانیم. آنچه که می‌دانیم، این است که شاید بیست و چهار ساعت، شاید چهل و هشت ساعت از آن ساعت‌های هولناک و مخوف نگذشته بود که ناگهان خبر شهادت آن بزرگوار در کوفه پیچید و همه اطلاع پیدا کردند که علی از دستشان رفته است. لاحول و لاقوة الا باللہ العلیّ العظیم.

۱۲. انبیاء: ۹۷

۱۳. انبیاء: ۱۰۱ و ۱۰۲

۱۴. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲

انتخاب راه خدا بر تمام راه‌ها

امیرالمومنین از مقیاس‌های ما خارج است

دوستی و محبت امیرالمومنین، حقیقتی درخشان

حب به امیرالمومنین، راه رشد و معراج

محبت واقعی و محبت صوری

دنباله روی از صفات امام علی (علیه السلام)

خدا محور ی امیرالمومنین

اولین قدم امیرالمومنین در راه ایمان

امام علی (علیه السلام) مدافع تنها در راه اسلام و حق

قوای انسان، سرمایه ای برای حق مداری و حق محوری

حق محوری، شاخص عملکرد امیرالمومنین

دشمنان امروزه اسلام

راه دستیابی به پیروزی

انتخاب راه خدا بر تمام راه‌ها از اول زندگی تا آخر عمر*

❁ امیرالمؤمنین از مقیاسهای ما خارج است

درباره‌ی مقام امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام)، زبانهای نوع بشر و قدرت تصویر و ترسیم انسانها، عاجز از ارائه‌ی کُنه و حقیقت مطلبند؛ بلکه عاجز از تصور آن مقام شامخ و کُنه عظمت آن بزرگوارند. ما با قیاس به معلومات خودمان می‌توانیم چیزی را بشناسیم و بفهمیم. امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) از مقیاسهای ما خارج است. او را با ذرع و پیمانهای بی‌کیفیت که برای سنجیدن انسانها و فضیلتها و محسنات و زیباییها در اختیار ماست، نمی‌شود سنجید و اندازه گرفت؛ او بالاتر از این حرفهاست. آنچه که ما می‌بینیم، درخشش آن بزرگوار است که به چشم هر انسانی - حتی دشمنان و مخالفان - می‌آید؛ چه برسد به دوستداران و یاشیعیان؛ همچنان که از روایات اهل سنت روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «علی بن ابی طالب یزهر فی الجنة ککوک الصبح لاهل الدنیا»؛ درخشش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بهشت، مثل درخشش ستاره‌ی صبح برای مردم دنیا است؛ نور را می‌بینند، درخشش را می‌بینند؛ اما ابعاد و جزئیات را نمی‌توانند درک کنند و ببینند.

❁ دوستی و محبت امیرالمؤمنین، حقیقتی درخشان

رابطه‌ی ملت ما با امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام)، یک رابطه‌ی عاشقانه است؛ مسأله، بالاتر از اعتقاد به ولایت و امامت آن بزرگوار است. اعتقاد به ولایت و امامت وجود دارد و جزو جان ماست؛ جزو اولین آموخته‌های ما در گاهواره است و ان شاء الله تا گور با ما همراه خواهد بود؛ اما عنصر دیگر در رابطه‌ی ملت

ما و امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام)، رابطه‌ی محبت و عشق است. آن قدر زیباییها و جلوه‌ها و جاذبه‌ها در آن بزرگوار بسیار است، که دلی که با این جاذبه‌ها آشنا شود، نمی‌تواند نسبت به آن بزرگوار بی تفاوت بماند. هر کس او را به قدری که در همین روایات هست، شناخت، دلباخته‌ی او شد. حتی آن کسانی که امامت آن بزرگوار و ولایت آن حضرت را هم مانند ما قبول نداشته و عقیده‌ی ما را نداشته باشند، این فضایل و مناقب را که در کتب فریقین آمده است، می‌بینند - مخصوص شیعه نیست؛ علمای بزرگ اهل سنت هم این فضایل را آورده‌اند؛ و اینها را که می‌بینید، در همه‌ی آفاق منتشر شده است - دلباخته و مجذوب امیرالمؤمنین می‌شوند. پس مسأله‌ی ما، مسأله‌ی شناخت حقیقت نورانی و علوی امیرالمؤمنین نیست، که او را نه می‌توانیم بفهمیم، نه می‌توانیم تصور کنیم، نه راهی داریم برای این که او را درک کنیم؛ مگر کسانی که دلشان به نور هدایت و معرفت الهی در آن ابعاد روشن شده باشد؛ اما این مسأله‌ی محبت، مسأله‌ی مهمی است. این ارتباط دوستی و عشق و رابطه‌ی با امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یک حقیقت درخشان است. از این حقیقت درخشان، ما باید مانند معراجی استفاده کنیم و عروج کنیم؛ و این می‌شود. با نردبان محبت می‌شود به بالاترین درجات معرفت هم رسید. اصل کار، محبت است.

🕌 حب به امیرالمؤمنین، راه رشد و معراج

برادران و خواهران! این عمر کوتاه است. این دنیا برای ما و برای هر نفس بشری کوچک است و زود می‌گذرد. باید فرصتها را مغتنم شمرد و با تعارف و با چیزهایی که ما را به پیش نمی‌برد، نباید مشغول شد. این محبت باید ما را به معراج ببرد و رشد بدهد. این چه وقت خواهد شد؟ این محبت، چه وقت چنین اکسیر اثری را نشان خواهد داد؟ آن وقتی که ما به پیوند محبت آمیز بین خودمان و امیرالمؤمنین و اولیای دین، به چشم جدی نگاه کنیم. چگونه؟ جدی نگاه کردن به محبت، این است که ما تلاش کنیم در راهی که به آن بزرگوار می‌رسد، حرکت کنیم؛ و الا اگر به آن راه پشت کنیم و خدای نکرده با هر عملی، با هر اقدامی و با هر سخنی، خودمان را یک قدم از آن بزرگوار دور کنیم، این محبت هم بتدریج کمرنگ و بی‌عمق و سطحی و صوری خواهد شد.

🕌 محبت واقعی و محبت صوری

محبت واقعی داریم و محبت صوری. محبت واقعی شما، محبت شما به فرزندان است. هیچ گرفتاری بی، شما را از بیماری فرزند، از خطری که او را تهدید می‌کند، از نگرانیهای او فارغ نمی‌کند؛ این محبت حقیقی است. یک محبت هم محبت زبانی است و در مواقع حساس و مراکز حساس، انسان را رها می‌کند. اگر ما خدای نخواستیم از امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) دور بشویم، این طور خواهد شد؛ محبت، زبانی و ادعایی خواهد شد؛ دست ما را در وقتی که به آن احتیاج داریم، نخواهد گرفت. اما اگر ما آن راهی را که به امیرالمؤمنین می‌رسد، دنبال کنیم، هر چه پیش برویم، این محبت عمیقتر خواهد شد.

دنباله روی از صفات امام علی (علیه السلام)

درباره‌ی علی بن ابی طالب (علیه الصّلاة والسلام) که نمی‌شود با این چند دقیقه‌ها حرفی زد. آن چیزی که من فکر می‌کنم باید در این مختصر عرض کنم، این است که ما به دهها صفت برجسته‌ی که در ذات مبارک امیرالمؤمنین و در رفتار آن بزرگوار هست - که هر کدام مثل خورشیدی می‌درخشد - نگاه کنیم و چند تا از این صفات را انتخاب کنیم و خودمان را دنباله‌رو این صفات قرار دهیم.

خدا محوری امیرالمؤمنین

یک صفت از صفات آن بزرگوار این است که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام)، از اول زندگی تا آخر عمر، به خدای متعال فکر کرد و راه خدا را - ولو مورد مخالفت همه‌ی انسانها هم بود - بر راه غیر خدا و ضد خدا انتخاب کرد. امیرالمؤمنین از قبیل این صفت، دهها خصلت برجسته دارد؛ این یکی از آنهاست.

اولین قدم امیرالمؤمنین در راه ایمان

آن وقتی که می‌خواست ایمان بیاورد - که اول مؤمن به نبی اکرم، امیرالمؤمنین بود - همه‌ی کسانی که در آن جامعه بودند؛ به این حقیقت کافر بودند؛ اما او به کفر و انکار و عناد آنها اعتنایی نکرد. در واقعه‌ی «یوم‌الدار»، پیامبر بزرگوار بزرگان عرب را در مکه جمع کردند و اسلام را بر آنها عرضه کردند و فرمودند که هر کس امروز اول نفر ایمان را بپذیرد، او وصی و امیر پس از من خواهد بود. این معنا را بر دیگران عرضه کردند و هیچ کس از کفار و قریشیانی که بودند، حاضر نشد این دعوت را قبول کند؛ ولی امیرالمؤمنین که کودکی سیزده ساله بود، بلند شد و قبول کرد و رسول اکرم هم از او قبول فرمودند - هم ایمانش را، هم نفر دوم شدنش را - که کفار برگشتند به صورت استهزاء به ابی طالب گفتند که پسرت را بر تو امیر کرد! این اولین قدم بود.

امام علی (علیه السلام) مدافع تنها در راه اسلام و حق

در تمام دوران مکه، یک لحظه رعایت و ملاحظه‌ی خشونت‌ها و عصبیتها و مخالفتها و دشمنیها را نکرد و از حق دفاع نمود. در تمام دوران مدینه، هر جا که خطر بود، علی بن ابی طالب آن جا بود و هیچ چیز را ملاحظه نکرد. در قضیه‌ی خندق، آن وقتی که همه سرها را به زیر انداختند، او بلند شد و شجاعانه داوطلب شد؛ یعنی برای وجود خود، هیچ حیثیتی جز حیثیت دفاع از اسلام و دفاع از حق قائل نبود؛ برای او همین یک کار بود که از حق دفاع کند.

قوای انسان، سرمایه‌ای برای حق‌مداری و حق‌محوری

انسان قوای معین و عمر محدودی دارد؛ باید اینها را به عنوان سرمایه‌ی در اختیار حق قرار بدهد. این

است سلوک یک مؤمن به علی (علیه السلام). این است که اگر چنین شخصی در بشر - ولو در جمع کوچکی از بشر - به وجود بیاید، خواهد توانست دنیا را از ظلم و جور خالی کند. ما انسانهای چسبیده‌ی به غذا و خوراک و راحتی و عشرت و زندگی و خانه و جاه و جلال و مقام و قدرت و سایر دلبستگیها و سرگرمیهای بشر در دنیا، نمی‌توانیم از میان این حصارها خودمان را خارج کنیم و آن‌گونه در آن راه حرکت کنیم؛ و نتیجه در دنیا این می‌شود که مشاهده می‌کنید.

اگر از این روحیه، در خشکی در یک انسان به وجود بیاید، همان خواهد شد که شما در جبهه‌های جنگ دیدید؛ در شهدا دیدید؛ در رزمندگان شجاع ما دیدید؛ در آزادگان ما در زندانها دیدید؛ در جانبازان صبور ما دیدید؛ در خانواده‌ها و پدران و مادران دیدید؛ در طول انقلاب و دوران جنگ تا امروز، در این ملت دیدید و مشاهده کردید که چه هنگامه‌یی در دنیا به وجود آورد. این، یک چیز ناقص و کوچک بود؛ قطره‌یی بود از آنچه که دریای آن در روح بزرگ امیرالمؤمنین وجود داشت.

🏠 حق محوری، شاخص عملکرد امیرالمؤمنین

او در تصمیم‌گیریها و در عمل خویش، ملاحظه‌ی خود را، ملاحظه‌ی من را، ملاحظه‌ی راحتی و ملاحظه‌ی خواسته‌های نفسانی را اصلاً مداخله نداد. بعد از رحلت خاتم‌الانبیاء هم همین‌طور بود. در آن دوران بیست و پنج سال، آن طوری که مصلحت امت اسلام اقتضاء و ایجاب می‌کرد، عمل کرد؛ از مصلحت تخطی نکرد و نیت نشان نداد. بعد از آن که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، آن کسانی که حق را با خودشان می‌دانستند و در سر سودای خلافت داشتند، دیدید که چه کردند؟ دیدید که چه جنگها و خونریزیهایی به راه انداختند؟ علی در آن بیست و پنج سال از این کارها نکرد؛ با این که خود را حق می‌دانست. این، کلمات و زندگی امیرالمؤمنین است. او حقی را برای خود قائل بود؛ اما مصلحت بزرگ اسلام را در این می‌دید که سکوت کند، تسلیم باشد و با جریان معمول جامعه پیش برود. آن وقتی هم که به خلافت رسید، باز دوستان نزدیک، دوستان دور و دشمنان ظاهر ساز او را نصیحت کردند که عجله نکن، فلانی را عزل نکن، فلانی را نصب نکن، این حرف را نزن، این تقسیم این‌گونه را انجام نده، این پول و این مستمری را قطع نکن. آن بزرگوار، به همه‌ی اینها با چشم بی‌اعتنایی نگریست؛ آنچه را که حق می‌دانست، عمل کرد؛ این یک صفت از صفات امیرالمؤمنین است.

ما محبان آن بزرگوار هستیم. شکی نیست که در دل ما عشق امیرالمؤمنین موج می‌زند؛ این مایه‌ی امید و افتخار ماست؛ اما این محبت را چه چیزی عمق می‌دهد و جزو جان ما می‌نماید و روزافزون و ثمربخش می‌کند؟ این که به این صفت امیرالمؤمنین اقتدا کنیم.

🏠 دشمنان امروزه اسلام

امروز دنیا برای آن کسی که مسلمان است، دنیای سختی است. امروز بعد از قرن‌ها که اسلام از مظاهر



حقیقی حاکمیت و نشان دادن قدرت برکنار بود، داعیه‌ی حاکمیت دارد؛ در مسند حاکمیت نشسته است؛ یک کشور را اداره می‌کند و قوانین بر اساس اسلام است. در دنیا آوازه‌ی اسلام جاذبه پیدا کرده است. بشریت دلمرده، نسلهای جوان افسرده‌ی دنیا که از همه جا ناامید شده‌اند، به اسلام توجه پیدا کرده‌اند. احساسات جوامع اسلامی دارد بیدار می‌شود. کشورهای بی‌امنی را می‌بینید که شوق اسلام، آن ملت‌ها را به هیجان آورده و در آنها شوری افکنده است. امروز اسلام با این وضعیت، دشمنان جدی دارد؛ دشمنانی که اسلام را مانع کار خود، مانع غارتگریهای خود، مانع سلطه‌ی خود بر ملت‌ها، مانع تحمیق افراد بشر در سطح عالم می‌بینند؛ اینها دشمن جدی اسلامند.

امروز دشمنان اسلام، مثل دوران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محدود به قبایل پراکنده نیستند؛ مجهزترین سلاحها در دست آنهاست؛ بیشترین پولها در دست آنهاست؛ دانش پیشرفته‌ی بشر در دست آنهاست و اینها ضد اسلامند. «مسلمانی» در این دوران، برافراشتن پرچمی است که در آن، سعادت و آزادی و خیرات و برکات و پاره کردن زنجیرهای اسارت هست. برافراشتن پرچمی که این همه برکت دارد، آسان نیست؛ باید ایستادگی کرد.

ملت ما تجربه‌ی بسیار درخشانی پشت سر خود دارد که باید آن را فراموش نکند؛ آن تجربه‌ی انقلاب و سپس تجربه‌ی جنگ است؛ یعنی دو پیروزی. ما در انقلاب و در تشکیل نظام جمهوری اسلامی پیروز شدیم - این یک پیروزی - در جنگ هم پیروز شدیم. خناسها خیلی کوشش می‌کنند تا وانمود کنند ایران در جنگ پیروز نشد؛ این حرف شیطان یا کوتاه‌نظران است. برای ملتی که همه‌ی دنیا در کنار دشمن او قرار بگیرند و به او سلاح و تجهیزات بدهند، برای این که آن ملت از مرز خود عقب بنشیند، نیروهای مسلحش از بین برود و نظام اجتماعیش از هم پاشد؛ اما علی‌رغم همه‌ی این توطئه‌ها و فشارها، روزبه‌روز قویتر بشود؛ نیروهای مسلحش را تقویت کند؛ آحاد ملت را آموزش بدهد؛ مرزهای خود را محکم نگهدارد، آیا این پیروزی نیست؟

🏠 راه دستیابی به پیروزی

برادران و خواهران! این پیروزیها برای ما مایه‌ی عبرت است. چه‌طور شد این پیروزیها به دست آمد؟ با نترسیدن از دنیا. از امریکا نباید ترسید، و ملت ایران نمی‌ترسد. با این روح شجاعت، با این توکل به خدا، با این حماسه و شوری که در اقصای ملت ما - بخصوص در جوانان ما - هست، این ملت پیروز خواهد شد؛ به اهداف خود خواهد رسید و دشمنان را به زانو در خواهد آورد. هیچ دشمنی نمی‌تواند ملت ایران را از پیمودن این راهی که اسلام در مقابل او گذاشته است، باز دارد. فقط این نکته را بایستی به یاد داشت که مثل علی بن ابی طالب، از کثرت دشمن نباید هراس داشت.

فضایل و مناقب معنوی و ملکوتی امیر المؤمنین (علیه السلام)

- ❖ امام علی (علیه السلام)، تقوای مجسم
- ❖ مناقب و فضائل امیر المؤمنین
- ❖ زهد امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ❖ پنج خصلت امیر المؤمنین
- ❖ نگاه به چهره علی بن ابی طالب (علیه السلام)
- عبادت است
- ❖ علی (علیه السلام) نشان دهنده‌ی راه خدا
- ❖ دوری از غرور در زندگی امیر المؤمنین
- ❖ فرق نداشتن بین دوست و دشمن در اجرای احکام
- ❖ انفاق امام علی (علیه السلام)
- ❖ هیچکس نمیتواند مانند امیر المؤمنین باشد
- ❖ رضایت خدا، تنها هدف امیر المؤمنین
- ❖ امیر المؤمنین در کلام ابن عباس
- ❖ امیر المؤمنین، معجزه‌های الهی
- ❖ ذکر مصیبت امیر المؤمنین
- ❖ و...

فضایل و مناقب معنوی و ملکوتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) *

❏ امام علی (علیه السلام)، تقوای مجسم

این ایام، مربوط و آمیخته با یاد وجود مقدس مولی الموحّدين و امیرالمؤمنین و امام المتّقین، علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام است که در گفتار و کردار خود، تقوا را مجسم فرمود. شایسته ترین وظیفه ما مردم - بخصوص نمازگزاران جمعه - این است که از این مناسبت استفاده کنیم؛ برای این که به پیروی از آن بزرگوار، ذخیره تقوا را در خود افزایش دهیم.

حقیقتاً او امام متّقین و مجسمه تقوا و پرهیزکاری است. من به شما برادران و خواهران نمازگزار و به همه ملّت، توصیه می‌کنم که دنباله روی و تبعیت از آن بزرگوار را، بیش از همه چیز در زمینه تقوا و پرهیز از گناه و مراقبت از افعال و گفتار و حتّی ذهنیّات و آنچه در دل خطور می‌کند، پیشه کنید و تقوا را رعایت نمایید.

❏ مناقب و فضائل امیرالمؤمنین

خطبه اول امروز را، ان شاء الله مخصوص به ذکر مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کنم. آن بزرگوار، دو نوع مناقب و فضایل دارد: یک نوع، فضایل و مناقبی است که به مکان و مقام معنوی و ملکوتی وی اشاره می‌کند. یک دسته از مقامات آن بزرگوار، در بهشت، در قیامت، در آسمانها و در میزان ملایک و مقربین است، و دسته دیگر از مناقب آن امام همام، ویژگیهایی است که در اعمال و گفتار، نقشهای زندگی، جهاد و زحماتی که آن بزرگوار در طول عمر کشیده، معامه او با دنیا، با مردم، با دوستان، با ضعیفان، با مستضعفان و با گردنکشان، دیده می‌شود. دسته دوم از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام مرتبط با همان فضایل دسته اول است. یعنی

علت مهم مناقب معنوی او، اعمال و رفتار آن بزرگوار است که البته طینت و ذات هم در جای خود مؤثر است. هر دو دسته از مناقب و فضایل، روایات زیادی دارد. اولاً، عرض کنم که آنچه از فضایل و مناقب راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته می‌شود، مخصوص شیعیان نیست. یعنی این طور نیست که فقط شیعه آنها را روایت کند یا شیعه از آنها لذت ببرد. به جز یک عده انگشت شمار و معدود، که معلوم هم نیست امروز از آنها اثری باقی مانده و کسی از آنها وجود داشته باشد - یعنی نواصب و خوارج - بقیه مسلمین، دوستدار امیرالمؤمنین اند. بسیاری از فضایل و مناقب را غیر شیعه در کتابهایشان نقل کرده‌اند که بعضی از آنها را امروز عرض می‌کنم.

🕌 زهد امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بسیاری از مسلمین، به اهل بیت مکرّم پیغمبر علیهم السلام و به آن بزرگوار به طور خاص، ارادت و علاقه و شیفتگی دارند. یک روایت، روایتی است که نویسنده معروف شافعی، «ابن مغازلی»، در کتاب خود نقل کرده که راوی این حدیث، غیر شیعه است. از انس بن مالک نقل می‌کند که پیغمبر فرمودند: «انّ علی بن ابی طالب یضیء لاهل الجنّة كما یظهر کوكب الصبح لاهل الدنیا.»؛ مردم بهشت، وجود علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام را چنان درخشان می‌بینند که مردم دنیا ستاره صبح را آن گونه درخشان می‌دیدند؛ یعنی نور آن بزرگوار، در بهشت هم بر انوار دیگر غلبه دارد. همین نویسنده سنی، روایت دیگری را از عمّار یاسر نقل می‌کند که گفت: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (قال لعلي بن ابی طالب، علیه السلام) یا علی، انّ الله قد زینک بزینة لم یزین بعباد بزینة احب الی الله منها.» یعنی پیغمبر به علی فرمود: ای علی! خدای متعال تو را به زینتی آرایش داد که هیچ بنده‌ای از بندگان خود را به زینتی بهتر و محبوبتر از آن، آرایش نداده است. آن زینت چیست؟ «الزهد فی الدنیا.»؛ زهد و بی رغبتی به دنیا؛ یعنی به ظواهر فریبنده‌ای که انسان از آنها لذت می‌برد، زینتی است که خداوند به علی علیه السلام داده است. دنیا، معنایش آباد کردن دنیا نیست. معنایش این نیست که دنیا را آباد کنند، زمین را با زینتهای الهی مزین کنند و بندگان خدا را برخوردار کنند؛ که - امیرالمؤمنین علیه السلام خود پیشتاز این راه بود. دنیا یعنی این که من و شما از آنچه که در زمین وجود دارد - چه در خوراک و پوشاک و مرکب و یا در شهوات جنسی - برای حظّ نفس و لذت خودمان، فراهم آوریم. این، همان دنیایی است که در روایات آمده است. البته مقداری از این بهره‌ریهای دنیایی، مُجاز و شاید ممدوح است؛ اما زیاده روی در آنها، همان دنیای بد و خبیثی است که ما را از آن باز داشته‌اند. پس، زهد در دنیا، زینت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ادامه حدیث چنین است که پیغمبر به علی علیه السلام فرمود: «و جعل الدنیا لاتنال منک شیئا.» خداوند این دنیا را به گونه‌ای قرار داده است که از تو هیچ چیز نخواهد برد.

❁ پنج خصلت امیر المومنین

روایت دیگر، روایت «موفق خوارزمی حنفی» است که او هم از نویسندگان سنی است و کتابی در مناقب دارد. این روایتها، دل دوستداران آن بزرگوار را روشن می کند و باید آماده شویم برای این که عملاً - نه فقط اسماً دنبال هر آن شخصیت عظیم باشیم. «موفق»، این روایت را نقل می کند که پیغمبر به امیر المومنین علیه السلام فرمود: «یا علی! انی سألت ربی فیک خمس خصال فاعطانی.» من از خدای متعال پنج امتیاز در ارتباط با تو خواستم و خدا هر پنج امتیاز را به من داده و قبول کرده است: «أما أولها فسألت ربی ان تنشقَّ عني الارض و انفضَّ التراب عن رأسی و انت معی.» اول این است که از خدا خواستم وقتی در قیامت محشور می شوم و از خاک بر می خیزم، تو در کنار من باشی. خدا این را قبول کرد و به من داد. «أما الثانية فسألت ربی ان یوقفنی عند کفة المیزان و انت معی.» از خدا خواستم هنگامی که اعمال خلائق را در میزان الهی می سنجند - این میزان اسمش در قرآن آمده - و من آن جا ایستاده ام، تو هم در کنار من باشی. خدا این خواسته را هم پذیرفت و به من عطا کرد. «و أما الثالثة فسألت ان یجعلک حامل لوائی و هو لواء الله الاکبر علیه المفلحون الفائزون بالجنة.» از خدا خواستم لوائی را که بزرگترین لوائ الهی در قیامت است - آن علمای که از همه علمهای خدا در قیامت برافراشته تر است و روی آن نوشته: «المفلحون الفائزون بالجنة» - به دست تو بسپارد. این را هم خداوند قبول فرمود.

از این قسمت کلام نبوی معلوم می شود که در قیامت علمهایی است و هر گروه از خلائق، زیر یکی از این علمها جمع می شوند. «و أما الرابعة فسألت ربی ان تسقی امتی من حوضی.» از خدا خواستم که ساقی حوض کوثر تو باشی و خدا این را هم قبول کرد. «و أما الخامسة فسألت ربی ان یجعلک قائد امتی الی الجنة.» از خدا خواستم که در قیامت، پیشرو امت من به بهشت، تو باشی؛ یعنی تو جلو باشی و امت من پشت سر تو به سوی بهشت روانه شوند. این را هم خدا قبول کرد.

طبق این روایت، آخر سر هم فرمود: «فالحمد لله الذی منّ علیّ بذلك.» پیغمبر از این که خدا چنین مقامات معنوی را به علی بن ابی طالب علیه السلام داده است، از خالق هستی سپاسگزاری می کند. واقعاً هیچ مقامی به بلندی این مقام نیست.

❁ نگاه به چهره علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت است

روایت دیگر - که این روایت از اسناد متواتره است؛ یعنی همه از طرق مختلف آن را روایت کرده اند و من از «بحار الانوار» نقل می کنم - از ابوهریره، و او از معاذ بن جبل و او از پیغمبر نقل می کند که فرمود: «النظر الی وجه علی بن ابی طالب عبادة»؛ نگاه کردن به چهره علی بن ابی طالب، عبادت است. چرا؟ چون علی علیه السلام یک عنصر معنوی و یک بنده خالص خداست. چون نگاه به او، انسان را به خدا نزدیک می کند و جزو «من یدرکم الله رؤیته» به حساب می آید. وجهش معلوم است: چون او معنوی است، لذا نگاه کردن به او، که از مظاهر عبودیت در مقابل پروردگار است، نوعی عبودیت است. بعد، مرحوم علامه عالی مقام، مجلسی

رضوان الله تعالی علیه از ابن اثیر جزری نقل می کند که وی در «النهاية» این حدیث را آورده و بیان کرده است که چرا نگاه کردن به علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است. ابن اثیر، چنین گفته است که: «أَنَّ عَلِيًّا كَانَ إِذَا بَرَزَ قَالَ النَّاسَ لَالَهُ الْإِلَهَ مَا أَشْرَفَ هَذَا الْفَتَى.» وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل مردم ظاهر می شد، مردم با دیدن او می گفتند: لاله الا لله! چقدر شریف است این جوان! «لَالَهُ الْإِلَهَ مَا أَكْرَمَ هَذَا الْفَتَى.» چقدر کریم و بزرگوار است این جوان! «لَالَهُ الْإِلَهَ مَا أَعْلَمَ هَذَا الْفَتَى.» چقدر دانشمند است این جوان! «لَالَهُ الْإِلَهَ مَا أَشْجَعَ هَذَا الْفَتَى.» چقدر شجاع است این جوان! خلاصه این که، ابن اثیر می گوید وقتی مردم به علی بن ابی طالب علیه السلام می نگرستند، از بس صفات او بر جسته بود، مکرر در مکرر تهلیل می گفتند و ذکر خدا می کردند. از این جهت، نگاه کردن به او عبادت است. مجلسی این بیان را قبول ندارد و می گوید: ابن اثیر خواست یک فضیلت را از علی بن ابی طالب علیه السلام سلب کند؛ که خود نگاه کردن به او، به خاطر خود علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت باشد. این را خواست سلب کند. اما چند فضیلت دیگر را، من حیث لایشعر، برای علی بن ابی طالب علیه السلام اثبات کرد!

🕌 علی (علیه السلام) نشان دهنده ی راه خدا

اکنون به مناقب نوع دوم بپردازیم که باید برای من و شما درس باشد. نمی شود ما ادعای تشیع کنیم و خود را مختصین به علی بن ابی طالب علیه السلام بدانیم، اما در عمل، از اعمال و رفتار آن بزرگوار چیزی در ما نباشد. اعمالی که طبق روایات مذکور از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است، برای همه ما حجت و معیار است. مسؤولین کشور، آحاد مردم، افرادی که پولدارند، افرادی که فقیر هستند، افرادی که دارای علمند، افرادی که در صحنه های رزمند، همه و همه باید از رفتار و کردار امیر المؤمنین علیه السلام درس بگیرند. او یک وجود چندین جانبه است و در هر جانب، حجت خدا بر مردم است؛ یعنی نمایشگر راه خدا برای کسانی است که می خواهند آن راه را بروند.

🕌 دوری از غرور در زندگی امیر المؤمنین

این روایت هم باز از منابع اهل سنت و از انس بن مالک نقل شده است که امیر المؤمنین علیه السلام را با شصت و چند جراحت، به پشت خط مقدم جبهه آوردند. - ظاهراً در جنگ احد بوده است. شصت و چند جراحت برداشتن در جنگ، شوخی نیست! - پیغمبر، ام سلیم و ام عطیه را که دوزن جراح یا پرستار بودند، مأمور کرد که به آن بزرگوار برسند و ایشان را تداوی کنند. آنها گفتند که این پیکر، با این وضع که ما می بینیم، خائفیم بر او. یعنی احتمال دارد که قابل مداوا نباشد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و مؤمنین، می آمدند و از آن بزرگوار عیادت می کردند و می رفتند. راوی - انس بن مالک - می گوید: «و هو قرحه واحدة؛» سر تا پایش گانه یک جراحت بود. از سر تا پا، پر بود از جراحت! بعد پیغمبر با دستش روی جراحت را مسح می کرد و از طریق معجزه، جراحت امیر المؤمنین علیه السلام را بهبود می بخشید. پیغمبر مسح می کرد و

جراحات، یکی یکی خوب می‌شد. یعنی به طریق عادی ممکن نبود. ببینید چقدر حال آن حضرت، وخیم بوده است! این نکته مورد نظر من است: کسی که در جبهه، چنان فداکاری‌ای از خود نشان داده، چندین مرتبه با شمشیر خود، بلا را به ظاهر از جان پیغمبر دور کرده است و لشکر فراری شده را با مقاومت خود برگردانده - یعنی یک تنه، کار هزار نفر یا هزاران نفر را انجام داده است - آخر سر این همه جراحت برداشته است.

مسلمانان دسته دسته به عیادتش می‌آیند و می‌روند. پیغمبر می‌آید و چنان محبتی در حق علی می‌کند. این جا، برای امثال ما، لغزشگاهی است که غروری بر ایمان پیدا شود. اما ببینید امیر المؤمنین علیه السلام در برابر لطف پیغمبر، محبت مؤمنین و شفای جراحات - در نقطه‌ای که محل شدید لغزش و غرور برای خلیه‌هاست - بر خوردش چگونه است: فقال علیّ علیه السلام: «الحمد لله الذی جعلنی لم افرّ و لم اولی الدبر.»^۱ نگفت: من ایستادگی کردم. گفت: خدا را شکر می‌کنم، زیرا کاری کرد تا من نگریم! خدا را شکر می‌کنم که کاری کرد تا پشت به دشمن نکنم!

این روحیه، روحیه برجسته‌ای است که باید از آن الهام بگیریم. اگر کار برجسته‌ای در خودمان سراغ داریم، خودمان را شکر نگوییم. مگر ما که ایم و چه کاره هستیم؟! باید خدا را شکر بگوییم. و آن وقت: «فشکر الله تعالی له ذلک فی موضعین من القرآن.» در دو جای قرآن، خدای متعال از این عمل امیر المؤمنین علیه السلام طبق این روایت شکر گزاری کرد. و هوقوله تعالی: «سیجزی الله الشاکرین، و سنجزی الشاکرین.»^۱ این، عمل امیر المؤمنین علیه السلام فیما بین خود و خدایش بود. کوبیدن پتک بر سر پیل مستی بود که نامش نفس است و در وجود بشر، سر بلند می‌کند. مثل یک پیلبان زرنگ، باید دائم با چکش بر سر پیل نفس بکوبی؛ و الاّ رم می‌کند و دیگر قابل کنترل نیست.

🏠 فرق نداشتن بین دوست و دشمن در اجرای احکام

و اما در خصوص اجرای حدود الهی. شاعری است به نام نجاشی که از یاران امیر المؤمنین علیه السلام است. او علی را مدح کرده و در شعر، به هجو دشمنان وی پرداخته است.

تنها وسیله یا مهمترین وسیله تبلیغاتی آن روز، شعر بود که دلها را متوجه می‌کرد. در آن زمان، یک شاعر در جامعه خیلی ارزش داشت. به این خاطر که می‌توانست فضا را عوض کند. شاعر در آن روز، تقریباً نقش رسانه‌های عمومی امروز را ایفا می‌کرد؛ یعنی در فضایی که شعر، آن همه اهمیت داشت و مردم آن را زود حفظ و دهان به دهان نقل می‌کردند، وظیفه رسانه‌های عمومی روزگار ما را داشت. در چنین فضایی، نجاشی، شاعر علی بن ابی طالب علیه السلام است. خبر رسید که وی در روز ماه رمضان، شُرب خمر و لاپالیگری کرده است. امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد او را آوردند و بر او حدّ شُرب خمر جاری کردند. مضاف بر این چند شلاق هم به خاطر تعزیر هتک حرمت ماه رمضان بر وی زدند! این کار را چه کسی می‌کند؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام، آن هم در مورد کسی که دوست است، مدّاح است، ابزار دست و گرداننده رسانه جمعی

است! دوستان و هم قبیله‌ای‌های نجاشی شاعر - ظاهراً از قبیله حمدان بود - نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و گفتند: «این چه کاری بود که شما کردید؟» عبارتش چنین است: «مانری ان اهل المعصیه و الطاعه ستیان فی الجزاء حتی کان من سمعیک بفلان.» گفتند: «یا امیرالمؤمنین! تا پیش از این خیال نمی‌کردیم که دوستان و مطیعین، با مخالفین و عصیانگران برابر باشند؛ اما با حدی که بر نجاشی جاری کردید، فهمیدیم که در نظر شما، دوست و دشمن هیچ فرقی با هم ندارند! آیا شما خدمتکار و مخالف خودتان را تشخیص نمی‌دهید یا فرقی نمی‌گذارید؟ این چه کاری بود که با این شخص کردید؟» «فحملتنا علی الجاده التی کتا نری ان سبیل من رکه النار؛» «با دست خود، ای علی، ما را در راهی می‌اندازید که تا کنون خیال می‌کردیم اگر کسی به آن راه برود، اهل آتش است!»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، بعضی کسان تهدید می‌کردند و می‌گفتند: این گونه که امام با ما رفتار کرد یا دستگاه با ما رفتار می‌کند، مجبور می‌شویم برویم و مثلاً به فلان دشمن پناهنده شویم! کانه پناهنده شدن به دشمن، برای دستگاه بدتر است تا برای خود آنان! همین تهدید را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کردند که «شما با این کارتان ما را وادار کردید که برویم به جاهایی که تا کنون نمی‌خواستیم برویم!» حضرت در جواب آنان، بیان عجیبی دارد. آن حضرت با خونسردی و در عین حال، روشنگرانه با قضیه برخورد می‌کند: «فقال یا اخاء بنی نهد.» گفت: ای برادر نهدی! «هل هو الارجل من المسلمین انتھک حرمة من حرم الله [یا من حرمة الله] فاقمنا علیه حدها؟» مگر چه اتفاقی افتاده است؟ مگر آسمان به زمین آمده است؟ او - نجاشی - هم فردی است از مسلمانان که مرتکب خلافی شده است و ما هم حد الهی را بر او جاری کردیم. این برای خودش هم بهتر است. «زکاه له و تطهیراً؛» حدی که بر او جاری کردیم، او را پاک می‌کند، طهارت می‌دهد؛ جان او را پاک می‌کند.

بینید! در نظر امیرالمؤمنین علیه‌السلام، کاری که انجام گرفته، صد در صد طبق قاعده است؛ در حالی که دیگر قدرتمندان عالم این گونه نیستند. حتی کسانی که اندکی از قدرت برخوردارند - نه قدرتهای مطلق و زیاد - در اجرای احکام و قوانین و حدود الهی بین دوستان و دشمنان خود فرق می‌گذارند؛ اما علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، فرقی نمی‌گذارد. این، برای ما درس است.

انفاق امام علی (علیه السلام)

البته ماجرای که نقل شد، هم درباره نجاشی و هم درباره حسان بن ثابت، روایت دارد و ممکن است دو قضیه جدا از هم باشد. یک روایت دیگر که باز از طرق عامه نقل شده است، روایتی است که «تاریخ بلاذری» و کتاب «فضایل احمد» آن را نقل کرده‌اند و در انفاق امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که: «کانت غلّة علیّ اربعین الف دینار.» ظاهراً مربوط به دوران بیست و پنج ساله است که آن بزرگوار فراغت بیشتری داشت و به آباد کردن ملک و حفر چاه و از این قبیل امور می‌پرداخت. زمینهای زیادی را آن حضرت به دست خود آباد کرده بود. در یک روایت دارد: «بکدّ یدّه و عرق جبینه.» چنین نبود که کارگر بگیرد و آنها حفر چاه کنند؛ نه.



خودش کلنگ بر می داشت، با بازوی خودش چاه می کند و زمین آباد می کرد و در آمد زیادی هم داشت. باری؛ آن روایت می گوید: در یک سال، چهل هزار دینار در آمد ملکی آن حضرت بود که گندم و خرما و از این قبیل، کاشته و برداشته بود. چهل هزار دینار در آمد یک سال! «فجعلها صدقه»؛ تمام این چهل هزار دینار در آمد یک سال خود را صدقه داد!

حرف را در ذهن خودتان مرور کنید! امیرالمؤمنین علیه السلام، تمام در آمد سالش را صدقه داد! پول دیگری هم نداشت که خیال کنیم زندگی را از آن طریق خواهد گذراند.

دنباله روایت این است: «وآته باع سیفه»؛ همان روز که در آمد خود را صدقه داد، به بازار رفت و شمشیرش را در معرض بیع گذاشت که بفروشد. گفتند: یا امیرالمؤمنین! شما امروز چهل هزار دینار وجه نقد یا جنس داشتی و صدقه دادی! یعنی حالا شمشیرت را می فروشی؟

فرمود - طبق این روایت - : «قال لو كان عندي عشاء مابعته.» اگر برای شام، غذا داشتیم، شمشیرم را نمی فرو ختم!

هیچکس نمیتواند مانند امیرالمؤمنین باشد

اینها افسانه نیست؛ واقعیات است! برای این است که من و شما درس بگیریم که از دادن خمس مالمان، ربع مالمان، نصف مالمان، عشر مالمان، زکات واجیمان و انفاق برای مستحقین، این قدر ابا داریم! این، آن نمونه عالی است. البته نه شما، نه بزرگترهای ما، نه انسانهای عالی مقام و نه ما، به حد امیرالمؤمنین علیه السلام نمی رسند و نمی رسیم. این، امر واضحی است. من یک وقت - چند سال قبل از این - در خطبه گفتم که «ما نمی توانیم مثل امیرالمؤمنین علیه السلام باشیم.» یکی نامه نوشت: "خوب عذری پیدا کردید که می گویند «ما نمی توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم.» نه؛ این عذر نیست. امام باقر علیه الصلاة والسلام - طبق روایت - کارهای امیرالمؤمنین، علیه السلام را که نگاه کرد، گریست و فرمود: «چه کسی مثل این طاقت دارد؟» بعد فرمود: «تنها کسی که در میان اهل بیت می توانست خودش را شبیه علی کند، امام سجاد بود.» سیدالساجدین، تازه شبیه امیرالمؤمنین! مگر کسی می تواند؟! خود آن حضرت هم، طبق آنچه که در خطبه نهج البلاغه است، فرمود: «الا و انکم لا تقدرون علی ذلک^۲» اما این نقلها برای این نیست که ما مثل او باشیم و بگوییم: «خوب، ما که نمی توانیم!» بلکه برای این است که در این جهت حرکت کنیم. همه باید در این جهت حرکت کنند.

رضایت خدا، تنها هدف امیرالمؤمنین

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، به مناسبتی نام آن بزرگوار در محضر ابن عباس به زبان آمد. ابن عباس گفت: «والسفاة علی ابی الحسن؛ والسفاة علی ابی الحسن مزی و الله ما غیر و لا بدّل و لا قصر و لا جمع و لا منع و لا آخر الا الله»؛ برای خودش چیزی جمع نکرد. برای خودش هیچ کار مادی نکرد. چیزی را



مگر خدا ترجیح نداد. در همه کارها، قصدش خدا بود. هدف او فقط و فقط کسب رضایت خدا بود. مصداق آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد» که اول خطبه خواندم، امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است.

❖ امیرالمؤمنین در کلام ابن عباس

بعد، ابن عباس گفت: «والله لقد كانت الدنيا اهون عليه من شسع نعله»؛ به خدا دنیا و این زینتها و زخارف و ثروتها و خوشیهای آن، در چشم او کوچکتر و سبکتر از بند کفش او بود. «لیث فی الوقی»؛ در میدان جنگ، شیر درنده بود. «بحر فی المجالس»؛ وقتی که جای گفتگو و افاده و علم و معرفت بود، دریا بود. «حکیم فی الحکماء»؛ اگر حکمای عالم جایی جمع می شدند، در میان آنها، کسی که حکمت را باید از او بیاموزند، علی بود. «هیئات قد مضی الی الدرجات العلی».

وقت گذشت. البته روز ماه رمضان است و بنده بر خلاف رسم خودم که بنا دارم خطبه‌ها را کوتاه کنم، دیدم امروز اصراری بر این معنا نیست؛ چرا که روز امیرالمؤمنین علیه السلام است و امشب هم، شب بیست و سوم ماه رمضان و قویاً محتمل است که شب قدر باشد. خوب است که قدری دلها با این معارف الهی، روشن شود. آنچه گفتیم، اجمالی از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. البته اگر بخواهیم روایات مربوط به زندگی آن بزرگوار و اخلاقیات و فضایل و مناقب ایشان را خلاصه کنیم، شاید صد برابر روایات و سخنانی شود که من امروز خواندم.

❖ امیرالمؤمنین، معجزه‌های الهی

باید در راه آن حضرت حرکت کنیم و برویم. آن بزرگوار، یکی از معجزات خدا در تاریخ بود. وجود آن حضرت، حادثه‌ای شگفت آور بود. حادثه شگفت آور دیگر این که، قدر امیرالمؤمنین علیه السلام را در زمان خودش ندانستند. این هم واقعاً از آن حوادث شگفت آور و تلخ است. کار را به جایی رساندند که - آن طوری که در نهج البلاغه و احوال آن بزرگوار هست - ایشان، مکرر در زمان حکومت خود، از دست مردم به خدای متعال شکوه می کرد. دل آن بزرگوار، خون بود. با آن همه سعه صدر، با آن همه گذشت در راه خدا و در راه احکام الهی، در دوران زندگی خود، در نهایت ضیق و عسرت قرار گرفته بود؛ و مثل همین روزها هم بود که به لقای خدای متعال پیوست.

❖ ذکر مصیبت امیرالمؤمنین

برای این که جلسه ما بیشتر آمیخته به یاد آن بزرگوار شود و مختصری به ذکر مصیبت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بپردازیم، دو، سه جمله از حالات این روزها عرض می کنم:

وقتی که آن ضربت غدر آمیز بر فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، منادی در کوفه فریاد بر

آورد: «تهدمت واللّه ارکان الهدی»؛ پایه‌های هدایت ویران شد. و مردم فهمیدند که چه اتفاق افتاده است. آن محبوب دلها را، اگر چه نافرمانی اش می کردند، اما دوست می داشتند. کسی نمی توانست امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست نداشته باشد. اگر بخواهید تصویری از آن روز را به ذهن بیاورید که خبر شهادت آن بزرگوار چه به روز مردم آورد، به یاد بیاورید آنچه را که در زمان خود مادر بیماری امام بزرگوار مان و بعد در خبر رحلت آن بزرگوار پیش آمد. دیدید چه غوغایی در دل‌های مردم به وجود آمد! این، ممکن است مقداری وضع را برای ما روشن کند. در شهر کوفه غوغایی به پا شد. اما با وجود غوغای مردم، خانواده امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام احساس غربت می کردند؛ چون می دانستند آن بزرگوار با این مردم چگونه بود و از دست آنها چه کشید.

حضرت را با آن حال کسالتِ سخت و مسمومیتِ شدید و با آن چهره خون آلود و محاسن خونین، از مسجد به منزل بردند. آن بزرگوار، تقریباً دو روز در آن حالت بود و خانواده ولایت در نهایت نگرانی و اضطراب به سر می بردند که سر نوشت پدر چه خواهد شد؟ طبیب آوردند. معاینه کرد و فهمید که آن بزرگوار مسموم شده است. دیگر همه از حیات امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام ناامید شدند.

اصبغ بن نباته نقل می کند که «به عیادت آن بزرگوار رفتم. وقتی وارد شدم، دیدم چهره امیرالمؤمنین علیه السلام، به قدری زرد بود که نمی شد فهمید صورت حضرت زردتر است یا آن پارچه زرد رنگی که بر فرق مبارکش بسته بودند! زردی چهره امام از اثر زهر و کسالت و جراحت شدید بود.» بعد می گوید: «از خانه که بیرون آمدم، غوغای مردم نشان داد که امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام از دنیا رفته و به شهادت رسیده است.»

توجه امیرالمؤمنین به یتیمان

در روایاتی که برای نقل در این جا یادداشت می کردم، به روایتی از فردی به نام «ابوالطفیل» برخورد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام، در دوران حیات خود به یتیمان خیلی اهمیت می داد و آنان را نوازش می کرد. آن حضرت می گفت «من پدر یتیمان هستم و باید به آنها محبت کنم تا مثل پدر با آنها رفتار شده باشد.» می گوید: آن قدر امیرالمؤمنین علیه السلام، با انگشت مبارک خود، عسل از ظرف برداشته بود و در دهان کودکان یتیم گذاشته بود، که یکی از مسلمانان آن روز گفته بود «آرزو می کردم کاش من هم یتیم بودم، تا چنین مورد لطف و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گرفتم!»

این رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با ایتام است. لذا قضیه‌ای که بین گویندگان معروف است و شاید در بعضی از کتب هم باشد، بعید نیست. آن قضیه این است که می گویند وقتی اعلام کردند «امیرالمؤمنین علیه السلام، به دلیل مجروحیت و مسمومیت، احتیاج به شیر پیدا کرده است، دیدند چندین کودک یتیم، کاسه‌های شیر به دستشان گرفته‌اند و اطراف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شده‌اند.» صلی الله علیک یا امیرالمؤمنین. صلی الله علیک و علی روحک و بدنک.

زهد و عدل، دو فصل
از فصول متعدد زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

- شخصیت امیرالمؤمنین، بخش فاخری از آفرینش
- وظایف مسلمانان در قبال فضایل امیرالمؤمنین
- دو نقطه حائز اهمیت در زندگانی امام علی (علیه السلام)
- اقامه عدل، پیام اسلام
- در نظام اسلامی هدف عدالت است نه سرمایه داری
- تنظیم سیاست ها بر مبنای عدالت
- معنای دقیق عدالت
- استفاده از همه ی ظرفیت ها برای رسیدن به عدالت
- وظیفه مردم و مسئولین در قبال زهد امیرالمؤمنین
- التذاذ از مناصب دنیوی، طعمه دنیا
- مقام و منصب در جمهوری اسلامی

زهد و عدل، دو فصل از فصول متعدد زندگی امیر المؤمنین (علیه السلام)

❁ شخصیت امیر المؤمنین، بخش فاخری از آفرینش

در زندگی امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام، اگر مسائل معنوی و ویژگیهایی که شخصیت روحی آن بزرگوار قائم به آنهاست مورد توجه قرار گیرد - همچنان که شخصیت پیغمبر اکرم و هر یک از معصومین علیهم السلام مورد توجه قرار می‌گیرد - در آن صورت، ذهن بشرو این ذهنیت مادی، قادر بر تصوّر موقعیت آن بزرگوار هم نخواهد بود. ما فقط از دور اشاره‌ای به شخصیت معنوی و ملکوتی و نورانی آن بزرگوار می‌کنیم. البته آن معرفت هم لازم است. نمی‌شود به بهانه این که ما نمی‌توانیم شخصیت این بزرگواران را بشناسیم، درباره آنان صحبت نشود، تحقیق نشود و گویندگان نگویند؛ نه. آن، بخش فاخری از کل آفرینش است. لذاست که در روایات هم درباره این جنبه و این بُعد یا این بخش از شخصیت ائمه علیهم السلام، مطالب و حرفها و اشاراتی هست که برای اهل نورانیت و اهل دل، گویاست. منتها ما و امثال بنده، آن رسایی در اندیشه و بینش را در اختیار نداریم که به آن جذابیت و درخشندگی چشم بدوزیم. آن بخش دیگر از شخصیت امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام، عبارت است از فضایل و امتیازاتی که ناشی از همین حیات مادی یا جلوه گاه حیات مادی او، مثل علم، تقوا، عبادت، شجاعت، دلسوزی و رحم او نسبت به ضعفا و عدل او در حکومت و از این قبیل ویژگیهاست. یا مسائلی که نسبت به چنین ویژگیهایی شاید درجه دو محسوب می‌شود؛ مثل فصاحت و بلاغت و نثر و شعر و از این قبیل. اینها را، هر صاحب فکری، به شرط آن که در این بخش و این بُعد تدبّر کند، بابهای متعددی به رویش گشوده خواهد شد.

🌸 وظایف مسلمانان در قبال فضایل امیرالمؤمنین

ما مسلمانان، مخصوصاً موالیان امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام؛ یعنی شیعیان، حقیقتاً باید خودمان را موظف بدانیم که به این بخش از حیات امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام هم توجه کنیم و هم توّجهمان همراه با تعمق و تدبّر باشد. به این نکته اکتفا نکنیم که چنین شخصیتی در تاریخ بود و این امتیازات را داشت و ما به او، معناً و قلباً یا ایماناً، متصلیم. کتابها درباره آن حضرت نوشته شده است؛ خیلی هم نوشته‌اند. شیعه، سنی، حتی غیرمسلمانان راجع به امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، کتاب نوشته‌اند و حرف زده‌اند.

چقدر مطلب در زبانهای ما راجع به آن حضرت رایج است که باید روی اینها فکر کنیم! از اینها سرسری نمی‌شود گذشت. این، یک وظیفه است. بنده همین‌طور که در مجموعه حیات این بزرگوار می‌نگرم، مشاهده می‌کنم که برای وضع امروز ما مسلمانان در جمهوری اسلامی - برای ملت ایران که همیشه خودمان را زیر پرچم علی بن ابی‌طالب علیه السلام دانسته‌ایم و ان شاء الله همیشه این کشور و این ملت زیر پرچم امیرالمؤمنین علیه السلام، زندگی خواهد کرد - بخصوص برای ما شیعیان، چه از ایران و چه از غیر ایران و چه برای مسؤولینی که در این کشور مشغول تلاش و مجاهدت و خدمت هستند، دو نقطه از زندگی امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، در این دوره از حیات ملی ما و در این برهه از زمان، باید بیشتر مورد توجه باشد. البته این دو نقطه، واقعاً دو فصل از فصول متعدّد زندگی امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام و حقیقتاً دو صفحه از یک کتاب قطور است. اما خود این دو صفحه هم مهم است.

🌸 دو نقطه حائز اهمیت در زندگانی امام علی (علیه السلام)

۱- عدالت

یکی از این دو صفحه، صفحه عدالت است؛ عدل و دادگری. یکی از بخشهای زیبای شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام، عدل است. ما ملت ایران - همه شیعیان و بخصوص ما مسؤولین - درباره عدل امیرالمؤمنین علیه السلام، باید بیشتر فکر کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه راجع به عدالت بسیار سخن گفته است. آن قدر ماجرای عدالت در زندگی و بیان او برجسته است که می‌شود گفت کلّ حکومت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام را تحت تأثیر خود قرار داده است. این نکته برای ما معنای خاصی ندارد؟ صرف این که بگوییم از خصوصیات این بزرگوار یکی هم عادل بودن اوست، کافی است؟ این، نقطه‌ای است که ما باید روی آن خیلی تدبّر کنیم.

۲- زهد

نقطه دوم هم زهد است. زهد، یعنی بی‌اعتنایی به دنیا. بی‌اعتنایی به دنیا به معنی بی‌اعتنایی به تلاش دنیا نیست. چه کسی از امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا پر تلاش تر بود؟ چه کسی بیشتر از امیرالمؤمنین

علیه السلام، از قدرت بازو، قدم، مغز، جسم، روح، مال و همه نیروهای خود برای ساختن یک دنیای خوب استفاده کرده است؟ اشتباه نکنیم! بی رغبتی به دنیا، به معنای پشت کردن به تلاش، سازندگی، مبارزه و ساختن جهان به شکل مطلوب نیست. آن زحمتها را باید کشید. کسی که بی رغبت به دنیا است، زاهد است؛ یعنی همه آن زحمتها را می کشد، مجاهده می کند، مبارزه می کند، خود را در میدانهای مبارزه حتی به خطر هم می اندازد، تا پای جان هم پیش می رود، بازوی او، پای او، مغز او، جسم او، روح او و دارایی او هم - اگر دارد - در راه ساختن دنیای خوب مصرف می شود؛ منتها وقتی نوبت برداشت شخصی از خزانه دنیا می رسد، کم برمی دارد. این، معنای زهد است. پای شخص او وقتی به میان آمد و زندگی شخصی او وقتی مطرح شد، حظّ خود را از لذایذ مادی کم می کند. این هم که کم می کند نه از این بابت که می خواهد غرایز مادی را سرکوب کند؛ نه. در همان حدّی که طبیعت انسان است، به طور معمول لذات و زیباییهای زندگی را هم مورد استفاده قرار می دهد؛ اما نه با ولع و نه مثل یک انسان حریص. از باب مثال، دو نفر بر سر سفره ای می نشینند. یکی می خواهد خود را سیر کند و بلند شود. لذا هر چه دم دستش باشد می خورد. نان بود یا خورش، فرقی نمی کند. مقصود این است که سدّ جوع کند؛ چون سدّ جوع لازم است. اما هدف نفر دوم، سدّ جوع نیست. نه این که نمی خواهد سدّ جوع کند. می خواهد سدّ جوع کند؛ اما خواهان تنوّع و تلذذ هم هست. دست می اندازد به آن طرف سفره، دست می اندازد جلو دیگران و ظروف غذا را جلو خودش می کشد تا از همه نوع غذا به بهترین کیفیت و بیشتر از همه، استفاده کند. این، همان است که مذموم است. و اما، برداشت کم از دنیا و در مقابل، تلاش زیاد، نقطه دوم در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام است. خود او زاهد بود. به دیگران زهد را می آموخت و امر می کرد و خود از همه زاهدتر بود. این دو نقطه است که ما باید به آن توجه کنیم: عدل علی و زهد علی.

🏠 اقامه عدل، پیام اسلام

در جمهوری اسلامی، عدل یک پیام شخصی نیست؛ بلکه یک نظام اجتماعی است. این طور نیست که هر کس فقط در محیط خود، عادلانه رفتار کند. این کافی نیست. عدل معنایش این است که باید جامعه قائم به قسط باشد. «لیقوم الناس بالقسط»^۱. قانون، عادلانه؛ اجرا، عادلانه؛ نظارت، عادلانه؛ قضاوت، عادلانه؛ تقسیم، عادلانه. این، خصوصیتی است که برای جمهوری اسلامی ارزش محسوب می شود. ما اگر از لحاظ مادی و سازندگی به کشورهای پیشرفته دنیا هم برسیم، کافی نیست. امروز کسانی که سرشان در حسابهای مادی و محاسباتی و از این قبیل است، تا صحبت می شود، می گویند: ما می خواهیم خودمان را مثل فلان کشور بسازیم. البته هر کس هم، سلیقه و نظری برای خودش دارد. اگر ما ایران را مثل کشورهای برخوردار مادی ساختیم، اما از عدالت خبری نبود، این هیچ ارزش ندارد. پیام اسلام، اقامه عدل است. قیام اسلامی در ایران، برای اقامه عدل بود. پیغمبران که آمدند، برای اقامه عدل و قسط آمدند. بشریت که با عطش تمام منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و می خواهد مهدی موعود بیاید و چشم

انتظار آن حضرت است، برای این است که او بیاید تا دنیا را از عدل و داد پر کند. این است آن پیامی که انقلاب اسلامی برای دنیا دارد و خودش هم متعهد و متکفل آن است. اصل قضیه این است که اگر ما کم داشته باشیم، اما عادلانه عمل کنیم، به مراتب ترجیح دارد بر این که زیاد داشته باشیم و غیر عادلانه عمل کنیم.

🕌 در نظام اسلامی هدف عدالت است نه سرمایه داری

هدف، زیاد داشتن نیست. هدف، عدل است. بسیاری از کشورها در دنیا وجود دارند که خیلی ثروتمندند. نگاه کنید به کشورهای سرمایه‌داری دنیا! نگاه کنید به بعضی از کشورهایی که سرمایه‌های عظیم الهی در زیر خاکهای آنهاست و حکامشان بیرون می‌آورند و بی‌محابا می‌فروشند و پولهایش را خرج می‌کنند! اینها ثروتمندند. کشورهای سرمایه‌داری، طبق آنچه که معمول بین اقتصادپون است، وقتی سرانه کشوری را محاسبه و ملاحظه می‌کنند، خودشان ده برابر کشورهای متوسط سرانه دارند. معنای این چیست؟ آیا معنایش این است که همه مردم آن کشورها از این سرانه برخوردارند؟ ابداً معنایش این نیست! اگر شما در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری، جلوه‌های ثروت، از جمله کارخانه‌های عظیم، آپارتمانها و ساختمانهای سربه فلک کشیده را می‌بینید؛ اگر ثروتهای زیاد و پولهای افسانه‌ای را ملاحظه می‌کنید، آیا به این معناست که در این کشورها عدالت وجود دارد؟ خوب؛ معلوم است که از عدالت خبری نیست! در همین کشورها کسانی هستند که از گرسنگی، از بی‌دارویی و از نبود مسکن، به شدت در رنجند و بعضی به دلیل همین کمبودها و ناراحتیها، در همان کشورها می‌میرند.

🕌 تنظیم سیاست‌ها بر مبنای عدالت

ما که این را نمی‌خواهیم! انقلاب که برای این نیست! انقلاب برای این است که عدالت برقرار شود. البته این نکته را به شما عرض کنم که اگر در جامعه‌ای عدالت باشد، یعنی قانون، عادلانه؛ قضاوت، عادلانه؛ اجرا، عادلانه و نظر به آحاد ملت، نظر عادلانه باشد، تلاش اجتماعی و اقدام سازنده اقتصادی هم در آن جامعه بهتر خواهد شد و ثروت هم بیشتر به آن جامعه رو خواهد آورد. اما اصل قضیه، عدالت است و ما دنبال عدالتیم. من این را صریحاً عرض می‌کنم که در جمهوری اسلامی، سیاستها بر اساس عدالت تنظیم می‌شود. از ابتدای انقلاب همین بوده است و تا همیشه نیز همین خواهد بود. هدف جمهوری اسلامی، تأمین عدالت در جامعه است. مبدا کسانی در گوشه و کنار کشور پیدا شوند و تصور کنند که هدف ما عبارت است از افزایش حجم ثروت مادی! یعنی عده‌ای از انواع و اقسام راههای تولید ثروت برخوردار شوند؛ دیگران هم هر طور زندگی کردند، کردند! ما هم دلمان به این خوش باشد که سرانه متوسط کشور را از فلان مقدار به دو برابر، یا تولید کل کشور را از فلان میزان به فلان میزان رسانده‌ایم. هرگز چنین نیست! البته این شاخصها، در مواردی می‌تواند نشان دهنده حرکت به سمت عدالت باشد؛ اما همیشه این گونه نیست.

معنای دقیق عدالت

هدف ما، استقرار عدل در جامعه است. ما این را می‌خواهیم. همه کارها برای اقامه عدل، ارزش پیدا می‌کند. در جامعه نابرابر، اگر ثروت هم زیاد شد، به سود یک قشر و یک گروه از مردم است. اما در جامعه‌ای که برابری و عدالت جریان داشته باشد، به سود همه است. البته عدالت، همه جا به معنای «برابری» نیست. اشتباه نشود. عدالت یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن. این معنای عدل است. عدالت آن معنایی نیست که در ذهن بعضی از ساده‌اندیشان و آدم‌های کم عمق وجود دارد. شاید حالا هم خیال کنند که همه جامعه باید برداشت یکسان داشته باشند. خیر! یکی کار بیشتری می‌کند، یکی استعداد بیشتری دارد، یکی ارزش بیشتری برای پیشرفت کشور دارد. عدالت یعنی برطبق حق عمل کردن، و حق هر چیز و هر کسی را به او دادن. این معنای عدالت است و برای جامعه لازم است. هدف این است که عدالت حاکم شود. آن وقت اگر جامعه ثروتمند هم بشود، این ثروت درست تقسیم خواهد شد. مقصود حرکت اسلامی همین است.

استفاده از همه ی ظرفیت‌ها برای رسیدن به عدالت

خوشبختانه زمینه در کشور ما فراهم است. احکام اسلام در اختیار ماست و ما را به عدالت سوق می‌دهد. قانونگذار که مجلس شورای اسلامی است، بحمدالله از انسانهایی تشکیل شده است که برای کشور و جامعه دلسوز و طالب و عاشق عدالتند. دولت از عناصری تشکیل شده است که مشتاق تأمین عدالت در جامعه‌اند. رئیس‌جمهور و مدیر اجرایی این کشور کسی است که همیشه منادی عدالت بوده است. دستگاه قضایی کشور و عناصر آن نیز همین طور. اینها چهره‌های برجسته‌ای هستند. در چنین زمینه مناسبی، با این ملت کار آمد و علاقه‌مند و مشتاق و با این مسؤولین مؤمن و خوب، باید حرکتمان به سمت عدالت باشد. این، آن شاخص اصلی است.

وظیفه مردم و مسؤولین در قبال زهد امیرالمومنین

نکته دوم، همان نقطه زهد و ندویدن دنبال دنیای شخصی است. من برای زندگی خودم باید به قضاوت بنشینم و ببینم آیا دنبال دنیای شخصی خودم هستم یا نیستم؟ هر کدام باید به حساب خودمان برسیم. وقتی که در بین مسؤولین و برای مسؤولین صحبت می‌شود، کاربرد، کاربرد شخصی است. یعنی هر کدام از مسؤولین کشور باید سعی و تلاششان این باشد که آن چهره زهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خودشان منعکس کنند. البته زهد علی علیه‌السلام، برای ما نه قابل عمل است و نه حتی قابل درک. ما که نمی‌توانیم آن گونه زندگی کنیم! اما پرتوی از آن عدالت و زهد را، شاید بتوانیم داشته باشیم. نه این که ما بگوییم نمی‌توانیم. خود آن بزرگوار گفته است. نه این که مانمی‌توانیم. هیچ کس نمی‌تواند. حتی بعضی از معصومین علیهم‌السلام هم از این که بتوانند آن طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام عمل می‌کرد، عمل

کنند، اظهار عجز کرده‌اند. بحث بر سر آن گونه عدالت نیست. اما رنگ ما باید همان رنگ باشد؛ ولو کمرنگ. روش ما باید همان روش باشد؛ ولو رقیق. در جهت عکس او که نباید حرکت کنیم. مسؤولین باید این معنا را عملاً به مردم یاد بدهند.

التذاذ از مناصب دنیوی، طعمه دنیا

چسبیدن به دنیا و دویدن دنبال دنیا، برای یک مسؤول در جمهوری اسلامی، نقص است و به همان معنایی که عرض شد، یک نقطه منفی است. عکس این باید باشد. حکومت کردن و سمت و منصب در جمهوری اسلامی، نباید به شکل یک غنیمت نگاه شود. در دنیا، مردم برای این که به مناصبی برسند، تلاش می‌کنند. هر منصبی هم که باشد، فرقی نمی‌کند. از عضویت یا ریاست بر یک جمع و سازمان کوچک اداری گرفته، تا رسیدن به ریاست یک کشور. چهار سال، پنج سال، شش سال تلاش می‌کنند تا به حکومت می‌رسند و در این چند سال می‌خواهند نهایت التذاذ را ببرند. تصوّر نکنید کسانی که در دنیا برای مثلاً رسیدن به ریاست جمهوری یا نیل به مقامات عالی تلاش می‌کنند، قصد خدمت دارند! خودشان هم مدّعی نیستند. خود آنها هم این ادعا را ندارند و معتقدند حالا که ما توانستیم به این سمت برسیم، باید از التذاذاتش استفاده کنیم. همانی که امیرالمؤمنین، علیه السلام، به عامل خود فرمود که «این طور نباش و دنیا را و حکم را برای خودت طعمه ندان»^۲، اینها طعمه می‌دانند. دنیا برای اینها طعمه‌ای است که وقتی به آن رسیدند، باید با چنگ و دندان از آن بهره برداری کنند و التذاذ ببرند. از پولش، از قدرتش، از نفوذش، از تسهیلاتش، از امکاناتش، حداکثر بهره را ببرند و بخورند و به نزدیکان و دوستان خودشان بخورانند.

مقام و منصب در جمهوری اسلامی

این، عرف دنیاست. اما در جمهوری اسلامی چه؟ در این جا این مسائل باید به چشم یک مسؤولیت و وظیفه محض تلقی شود. به عنوان یک کار تلقی شود؛ کاری که سخت است و هر چه بالاتر می‌رود سخت تر هم می‌شود. باید به عنوان یک مسؤولیت و یک تعهد به آن نگریسته شود. نه این که وقتی امکانات پیدا کردیم، آن را برای تهیه لوازم رفاه شخصی، تشریفات، اسرافها و تجملات و غیره، بهترین فرصتها تلقی کنیم. چه نمایندگی مجلس باشد، چه سمتی در دستگاههای عالی دولتی باشد، چه مسؤولیتهای بالای نظامی باشد، چه مسؤولیتهای بالای قضایی باشد، تفاوت نمی‌کند. نباید به این امکانات به عنوان یک طعمه و یک غنیمت نگاه شود و بگوییم: «حالا که رسیدیم، پس دیگر بهره‌برداری کنیم!» همه چیز باید از روی حق، از روی حساب و با روحیه بی‌اعتنایی به زخارف دنیا باشد. اگر چنین شد، راه و حرکت را آسان خواهد کرد.

آخرین وصایای حضرت علی (علیه السلام)
در آخرین لحظات حیات مبارکش

❦ امیرالمومنین اعجوبه خلقت

❦ وصایای امیرالمومنین به فرزندانش:

۱- تقوا و خدا ترسی

۲- دنیا گریزی

۳- تاسف دنیا نخوردن

۴- بیان حق

۵- کار برای پاداش اخروی

۶- خصم بر ظالمان و یاور مظلومان

۷- اقامه نظام و حکومت اسلامی

❦ سرمنشأ نابسامانیها عدم بیعت با امیرالمومنین

۸- صلاح ذات البین

۹- رسیدگی به یتیمان

۱۰- رعایت حقوق همسایگان

۱۱- عمل به قرآن و صفات خوب زمینه ساز پیشرفت

❦ و...

آخرین وصایای حضرت علی (علیه السلام) در آخرین لحظات حیات

امیرالمؤمنین اعجوبه خلقت

امروز روز بیست و یکم ماه رمضان و روز امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است. گر چه اگر در دنیای اسلام و در تاریخ اسلام با چشم انصاف نگاه کنیم، همه روزها متعلق به علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ لکن شیعه آن حضرت، امروز حال و هوای دیگری دارد. امروز یاد امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بر همه چیز و همه جا گسترده است.

بنده، امروز به مناسبت یاد امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، خطبه اول را به بیان وصیتنامه آن حضرت اختصاص داده‌ام. آن حضرت چند وصیت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام دارد و گفته‌های آن بزرگوار به دیگران نیز، همه در زمره وصیتهای اوست.

امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، بعد از ضربت خوردن در شب نوزدهم، وصیت کوتاهی دارد که آن را ان شاء الله امروز برای شما ترجمه می‌کنم. علت هم این است که هر کس سعی می‌کند لب افکار و روحيات و نظرات و منش خود را، در لحظات آخر زندگی، برای بهترین و امین‌ترین اشخاص بیان کند. امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، اعجوبه خلقت است. مسلمان در جه اول است. تالی تلو نبی اکرم است. مقامات او در آسمانها معروفتر است تا در زمین. مریدان و محبتین او در بین ملائکه آسمانها بیشترند تا در بین انسانها. این انسان متصل به ملکوت؛ این عارف به همه معارف عالیه و راقیه الهی؛ این مجاهد در جه اول فی سبیل الله که «جاهد فی الله حق جهاده» - همان طور که شایسته جهاد بود، در همه مراحل زندگی،

جهاد کرد - آن زاهد درجه یک، سیاستمدار درجه یک، زمامدار درجه یک، انسانی با این خصوصیات والا، از دنیا می‌رود. وقت او تنگ است و آن بزرگوار، این ضیق وقت را پیش از ضربت خوردن هم می‌دانست. ضربت که زدند، معلوم شد.

🕌 وصایای امیرالمومنین به فرزندان:

ساعتهای آخر عمر را می‌گذراند و می‌خواهد به فرزندان، به اهل کوفه، به مسلمانان سرگشته آن روزگار و به همه تاریخ، پیامی را خلاصه کند و بدهد. آن پیام، در یک صفحه می‌گنجد و عباراتش خیلی دقیق انتخاب شده است. با چشم معمولی که نگاه کنیم، جملات این وصیت، گاهی ممکن است به نظر، ناهمخوان بیاید. یک جا مطلب بسیار مهمی را از نظر دیده‌ها و تحلیلهای معمولی ما بیان می‌کند، بعد ناگهان مطلبی را که از نظر ما دارای اهمیت چندانی نیست، می‌گوید. اما دید علی بن ابی طالب، علیه‌الصلاة والسلام، دید الهی است؛ دید صائب است. مثل نگاه خداوند متعال به موجودات عالم است. کوچک و بزرگ در معیار خدایی و در دید علوی، با کوچک و بزرگ در دید ما، فرق دارد. لذا، اگر کسی با این دیدنگاه کند - که البته دست ما کوتاه است و از دور تحلیل می‌کنیم - با همین تحلیل، آن وقت عبارات همخوان است. مطالب، بسیار دقیق تنظیم شده است. گوش کنید:

«و من وصیت له، علیه‌السلام، للحسن و الحسین علیهما‌السلام، لما ضربه ابن ملجم لعنه الله.» این وصیت را به امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام کرد. آنها را خواست؛ با آنها سخن گفت و این کلمات را بعد از ضربت خوردن، بر زبان آورد. مجروح است و بدن نازنینش بر اثر زهر، تبار شده است. ضعف و بیماری، مانع آدمهای معمولی از ادای کلام می‌شود؛ اما مانع کسی مثل علی بن ابی طالب علیه‌السلام نیست. باید در همین ساعات کوتاه، بین ضربت خوردن تا شهادت، که کمتر از چهل و هشت ساعت است، همه کارهای واجب و لازم و درجه یک را انجام دهد؛ و انجام داد. یکی همین وصیت بود؛ که چنین شروع می‌شود: «اوصیکما بتقوی الله.» بی‌مقدمه، اولین کلمه تقواست.

۱- تقوا و خدا ترسی

در آن هفته که این جا آمدیم، اجمالاً مطالبی راجع به تقوا عرض کردم. تقوا، یعنی همه چیز یک انسان؛ دنیا و آخرت یک ملت و زاد و توشه حقیقی این راه طولانی که بشر مجبور است آن را بپیماید. اول و آخر در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تقواست. می‌فرماید: «پسران من! مراقب خودتان باشید؛ در راه خدا و با معیار خدایی.» «تقوی الله» یعنی این. بحث ترسیدن از خدا نیست؛ که بعضی تقوا را به «خدا ترسی» معنا می‌کنند. «خشیه الله» و «خوف الله» هم ارزش دیگری است. اما این، تقواست. تقوا، یعنی مواظب باشید هر عملی که از شما سر می‌زند، منطبق بر مصلحتی باشد که خدای متعال برای شما در نظر گرفته است. تقوا چیزی نیست که کسی بتواند یک لحظه آن را رها کند. اگر رها کردیم، جاده لغزنده است، درّه عمیق است؛

خواهیم لغزید و سقوط خواهیم کرد، تا باز جایی دستمان به مستمسکی، سنگی، درختی و بوته‌ای گیر کند، و بتوانیم خودمان را بالا بکشیم.

«ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون.»^۱؛ وقتی که آدم با تقوا، مسّ شیطان را احساس کرد، فوراً به خود می‌آید و حواسش جمع می‌شود. شیطان که از ما دور نمی‌شود! پس، اولین وصیت، تقواست.

۲- دنیاگریزی

دنبال تقوا، مطلبی دیگر است: «وان لا تبغیا الدنیا وان بغتکما.» دنبال دنیا ندوید، اگر چه دنیا دنبال شما بیاید. این هم نکته دوم. این هم از لوازم تقواست. البته همه کارهای نیک، از لوازم تقواست. از جمله، همین ندویدن دنبال دنیا. نمی‌گوید که «ترک دنیا کنید.» می‌گوید: «لاتبغیا.» دنبال دنیا حرکت نکنید. دنیا را طلب نکنید. در حقیقت، با تعبیر فارسی ما، چنین معنی می‌دهد که «دنبال دنیا ندوید.» دنیا یعنی چه؟ یعنی آباد کردن روی زمین؟ یعنی احیا کردن ثروتهای الهی؟ این است معنای دنیایی که گفتند طلب نکنید؟ نه! دنیا یعنی آنچه که شما برای خودتان، تمتعات خودتان و لذات خودتان می‌خواهید. این را دنیا می‌گویند. و الا، آباد کردن روی زمین، اگر با هدف خیر و صلاح بشریت انجام گیرد، عین آخرت است. این، همان دنیای خوب است. دنیایی که مذمت شده است و نباید دنبالش برویم، دنیایی است که ما را، نیروی ما، تلاش ما و همت ما را متوجه خود می‌کند و از راه بازمان می‌دارد. خودخواهی ما، خود پرستی ما، ثروت را برای خود خواستن و لذت را برای خود طلبیدن، دنیای مذموم و نکوهیده است.

البته این دنیا، نوع حرام دارد، نوع حلال هم دارد. این طور نیست که برای خود خواستن، همه نوعش حرام باشد. نه! حلال هم دارد. اما همان حلالش را هم گفته‌اند دنبالش نروید. اگر دنیا به این معنا شد، حلالش هم خوب نیست. هر چه بتوانید مظاهر زندگی مادی را در جهت خدا قرار دهید، سود کرده‌اید و بهره برده‌اید. و این معنای آخرت است. تجارت هم، اگر برای رونق دادن به زندگی مردم باشد و نه اندوختن سرمایه برای خود، عین آخرت می‌شود. همه کارهای دیگر دنیا، از همین قبیل است. پس، نکته دوم این است که دنبال دنیا ندوید و در طلب دنیا روانه نگردید.

۳- تأسف دنیا نخوردن

آنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این وصیت فرموده، خود، آئینه تمام‌نمای آن بوده است. زندگی آن حضرت را که نگاه کنید، خلاصه همین جملاتی است که در وصیت کوتاه او آمده است. «و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما.» دیگر این که، اگر از همین دنیای به این معنا مذموم، چیزی به دست شما نرسید و از شما منع شد، تأسف نخورید. این که فلان ثروت را، فلان لذت را، فلان مقام و فلان امکان رفاه را ندارید، تأسف نخورید. این هم جمله سوم.

۴- بیان حق

جمله بعد: «وقولا بالحق». یا بر طبق نسخه‌ای «وقول الحق». فرق نمی‌کند. معنایش این است که «حق بگویند». حق را بگویند و کتمان نکنید. اگر چیزی به نظر تان حق بود، آن را در جایی که باید بیان کرد، بیان کنید. حق را مکتوم نگه ندارید. آن وقتی که زبانداریا حق را پنهان و احیاناً باطل را آشکار کردند، یا باطل را به جای حق گذاشتند، اگر حق بینان و حقدانان، حق را بگویند، حق مظلوم نمی‌شود؛ حق به غربت نمی‌افتد و اهل باطل در نابود کردن حق طمع نمی‌بندند.

۵- کار برای پاداش اخروی

جمله بعد: «وَأَعْمَلًا لِلْآجِرِ». برای پاداش - یعنی پاداش الهی و حقیقی - کار کنید. بیهوده کار نکن، ای انسان! این کار تو، این عمر تو و این نفس زدن تو، تنها سرمایه اصلی توست. این را بی خود از دست نده! اگر عمری می‌گذرانی، اگر عملی انجام می‌دهی، اگر نفسی می‌زنی و اگر قوتی را مصرف می‌کنی، این همه را برای پاداشی بکن. پاداش چیست؟ چند تومان پول، پاداش وجود انسان است؟! این پاداش عمری است که من مصرف می‌کنم؟! خوش آمدن فلان و بهمان، پاداش یک انسان است؟! خیر! «فلیس لانفسکم ثمن الا الجنة علی فلا تبیعوه باهه غیرها»^۲. این، جمله‌ای از امام سجاد علیه الصلوة والسلام است که می‌فرماید: «مزد شما و بهای مناسب عمر شما، فقط بهشت است. هر چه کمتر بگیری، سرتان کلاه رفته است. پس، برای اجر و پاداش اخروی کار کنید.»

۶- خصم بر ظالمان و یاور مظلومان

این هم عبارت بعد! آن وقت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا». خصم ظالم باشید. «خصم»، غیر از «دشمن» است. یک وقت کسی دشمن ظالم است؛ یعنی از ظالم بدش می‌آید و دشمن اوست. این، کافی نیست. «خصم او باش»، یعنی «مدعی‌اش باش». خصم یعنی «دشمنی که مدعی است»، «دشمنی که گریبان ظالم را را می‌گیرد و او را رها نمی‌کند. بشریت بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام، تا امروز، به سبب نگرفتن گریبان ستمکاران، بدبخت و روسیاه شد. اگر دستهای با ایمان، گریبان ظالمان و ستمکاران را می‌گرفتند، ظلم در دنیا این قدر پیش نمی‌رفت؛ بلکه از بن برمی‌افتاد. امیرالمؤمنین این را می‌خواهد: «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا». خصم ظالم باش. در دنیا، هر جا ظلم هست و ظالمی هست، تو که این جا هستی، خود را خصمش بدان. نمی‌گوییم «اکنون راه بیفت؛ و از این سوی دنیا به آن سوی دنیا برو و گریبان ظالم را بگیر». می‌گوییم «حتماً خصومت خودت را نشان بده. هر وقت و هر جا فرصتی دست داد، خصم او باش و گریبانش را بگیر». یک وقت انسان نمی‌تواند نزدیک ظالم برود و ابراز خصومت نماید؛ لذا از راه دور، مخاصمه می‌کند. ببینید امروز، به خاطر عمل نکردن به همین یک کلمه

۲. حکمت ۴۵۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «الْأَخْرَجُ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ أِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»

وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام، در دنیا چه منجلبی ایجاد شده است و بشریت چه بدبختی‌هایی دارد! ببینید ملت‌ها و بخصوص مسلمانان چه مظلومیتی دارند! اگر به همین یک وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام عمل می‌شد، امروز بسیاری از ظلم‌ها و مصیبت‌های ناشی از ظلم‌ها، وجود نمی‌داشت.

«و للمظلوم عوناً.» هر جا مظلومی هست، به او کمک کن. نمی‌گویند «طرفدارش باش». نه! باید کمکش کنی. هر چه می‌توانی و به هر نحو که می‌توانی.

تا این جا وصیت حضرت، خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. البته این حرف‌ها مخصوص امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم نیست. خطاب به آنهاست؛ اما اختصاص به همه دارد.

۷- اقامه نظام و حکومت اسلامی

جملات بعدی وصیت را، امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، عمومی می‌فرماید: «اوصیکما و جمیع ولدی.» به شما دو پسر و به همه فرزندانم وصیت می‌کنم. «و اهلی.» و به همه اهل و کسانم. «ومن بلغه کتابی.» و به هر کس که این نامه من به او برسد.

با این حساب، شما که این جا نشسته‌اید و من که این وصیتنامه را برای شما می‌خوانم، همه مخاطب کلام امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام هستیم. می‌فرماید: «همه شما را وصیت می‌کنم.» به چه چیز؟ باز «بتقوی الله.» مجدداً «تقوا.» اولین و آخرین کلمه امیرالمؤمنین، علیه السلام تقواست. به دنبال آن: «و نظم امرکم.» نظم امرتان. یعنی چه؟ یعنی همه کارهایی که در زندگی می‌کنید، منظم باشد؟ معنایش این است؟ ممکن است معنایش این هم باشد. نفرمود «نظم امورکم.» کارهایتان را منظم کنید. فرمود «نظم امرکم.» آن چیزی که باید منظم و محکوم نظم و انضباط باشد، «یک چیز» است. «نظم امور» نفرموده است. فرموده است: «و نظم امرکم.» انسان می‌فهمد که این نظم امر، عبارت است از امری مشترک بین همه است. به نظر من می‌رسد که «نظم امرکم» عبارت از اقامه نظام و حکومت و ولایت اسلامی باشد. معنایش این است که با قضیه حکومت و نظام، منطبق با نظم و انضباط رفتار کنید و بلبشو نباشد.

سرمنشأ نابسامانیها عدم بیعت با امیرالمؤمنین

دنیای اسلام بر اثر همان بلبشو‌ها و به خودخوانیها بود که به آن روزگار رسید. اگر آن روز که امیرالمؤمنین علیه السلام زمام امور دنیای اسلام را به دست گرفت و امت اسلام، همه در آن روز با او بیعت کردند، بر آن بیعت می‌ماندند، کار به نابسامانیها و تلخکامیها نمی‌کشید. پیغمبر فرموده بود: «اگر کسی امام شد و مردم او را پذیرفتند و مورد رضای خدا بود، کسی حق ندارد با او مخالفت کند.» اگر به همین جمله پیغمبر عمل می‌شد، آن جنگ‌ها پیش نمی‌آمد؛ نه جنگ جمل، نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان. این که افرادی به میل و برای دل خود، مردم را متزلزل کنند (از این طرف بکش؛ از آن طرف بکش) و نظام حکومت را به هم بزنند و انضباط عمومی کشور را مختل کنند، همان بدبختی بزرگی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در این عبارت

از وصیتنامه، از آن نهی می‌کند و به خلاف آن امر می‌فرماید: «وَنظُمَ امْرُكُم وَصَلَّاحَ ذَاتِ بَيْنِكُمْ.»

۸- صلاح ذات البین

سومین اصلی که در بخش دوم وصیت می‌فرماید، «صلاح ذات بین» است. یعنی با هم خوب باشید. دلها با هم صاف باشد. اتفاق کلمه داشته باشید و اختلاف و جدایی میانتان نباشد. این جمله را که بیان می‌فرماید، یک شاهد نیز از کلام پیغمبر می‌آورد. پیداست که روی آن خیلی تکیه دارد و از آن می‌ترسد. نه این که صلاح ذات بین، اهمیتش بیشتر از نظم امر است؛ از باب این که صلاح ذات بین، آسیب‌پذیرتر است. لذاست که این عبارت را از پیغمبر نقل می‌کند: «فانی سمعت جدکما، صلی الله علیه و آله و سلم» یقول: از جدتان شنیدم که فرمود: «صلاح ذات البین افضل من عامه الصلاة والصیام.» صلاح ذات بین و صفای میان مردم از هر نماز و روزه‌ای بهتر است. نمی‌گوید «از همه نمازها و روزه‌ها بهتر است.» می‌فرماید «از هر نماز و روزه‌ای بهتر است.» شما می‌خواهید، دنبال نماز و روزه خود بروید. اما کاری هست که از هر دوی اینها، فضیلتش بیشتر است. آن چیست؟ آن، «صلاح ذات البین» است. اگر دیدید جایی، در بین امت اسلامی، اختلاف و شکافی وجود دارد، بروید آن شکاف را پر کنید. این، از نماز و روزه، فضیلتش بیشتر است.

۹- رسیدگی به یتیمان

بعد که این چند جمله را بیان فرمود، کلمات کوتاه، پرمغز و جانسوزی بیان کرد: «وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ.» یعنی «ای مخاطبین من! الله الله در یتیمان.» «الله الله» ترجمه فارسی ندارد. مادر زبان فارسی، برایش معادل نداریم. اگر بخواهیم ترجمه کنیم، باید بگوییم «جان تو و جان خدا، در یتیمان.» یعنی «هر چه می‌توانید، به یتیمان برسید. مبدا فراموششان کنید!» خیلی مهم است. ببینید چقدر این انسان شناسِ خداشناسِ روانشناسِ دلسوز، نکته‌های ریز را می‌بیند! بله! رسیدگی به وضع یتیمان، فقط یک ترحم شخصی و عاطفه‌ای معمولی نیست. کودکی که پدرش را از دست داده، انسانی است که یکی از اساسی‌ترین نیازهایش را از دست داده است و آن، نیاز به پدر است. باید به گونه‌ای جبران کنید. گرچه نمی‌شود جبران کرد، اما باید مواظب باشید که جوان، نوجوان یا کودکِ پدر از دست داده، ضایع نشود. «وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ. فَلَا تَغْبُوا افْوَاهِهِمْ.» مبدا بگذارید اینها گرسنگی بکشند! این طور نباشد که گاهی چیزی به اینها برسد و گاهی نرسد! «لَا تَغْبُوا» معنایش این است. از لحاظ وضع زندگی، به اینها برسید. «وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ.» مبدا اینها ضایع بمانند و با بودن شما، مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند! اگر حضور نداشته باشید، بی‌اطلاعید؛ اما مبدا حضور داشته باشید و یتیمی - هر یتیمی - مورد بی‌اعتنایی و اهمال قرار گیرد! نباید هر کسی فقط دنبال کار خودش باشد و کودک یتیم، تنها بماند.

۱۰- رعایت حقوق همسایگان

جمله بعد: «وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ.» یعنی «الله الله در همسایگانتان!» موضوع همسایگی را کوچک نگیرید. امر



بسیار مهمی است. یک پیوند عظیم اجتماعی است که اسلام به آن توجه دارد و طبق فطرت انسانهاست. منتها در پیچ و خم تمدنهای دور از فطرت انسانی، این ارزشها گم شده است. بهمان فرد، چند سال در خانه ای زندگی می کند و نمی داند در همسایگی اش چه کسی ساکن است و چگونه زندگی رامی گذرانند! به نیازها و ضرورتها و اضطراها و بیچارگیهای افراد در هنگام بلاها و مشکلات، چه کسی باید رسیدگی کند؟ باید همسایگانتان را رعایت کنید. نه فقط از لحاظ بُعد اقتصادی و مالی - که آن هم البته مهم است - بلکه از همه جهات انسانی. آن وقت ببینید چه الفتی در جامعه به وجود می آید و چطور دردهای لاعلاج، دوا پیدامی کند. «فانهم وصیة نبیکم». این، وصیت پیغمبر است، که: «ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم». پیغمبر آن قدر سفارش همسایه را کرد که ما خیال می کردیم برایشان ارث معین خواهد شد!

۱۱- عمل به قرآن و صفات خوب زمینه ساز پیشرفت

«والله الله فی القرآن». الله الله در قرآن. «لایسبقکم بالعمل به غیرکم». مبدا دیگران مفاهیم قرآن را که اعتقاد به آن ندارند، عمل کنند و جلو بیفتند و شما که اعتقاد دارید، عمل نکنید و عقب بیفتید! یعنی همین امری که اتفاق افتاد! آنهایی که در دنیا جلو افتادند، با پشتکار، با دنبال گیری کار، با خوب انجام دادن کار، با صفاتی که خدای متعال آن صفات را دوست می دارد جلو افتادند، نه با فسادشان، با شرب خمرشان و یا با ظلمهایی که می کنند.

من مکرر عرض کرده ام: اگر برخی از صفات خوب و پسندیده در این کشورهای غربی، که علم را در دنیا پیشرفت دادند، نبود، آن پیشرفتهها پیدا نمی شد و همین ظلمی که به دیگران روا می دارند، نابودشان می کرد. صفات خوب، باعث ماندگاری و پیشرفت آنهاست. ما آن صفات را رها کرده ایم. آنها کارها را دنبال می کنند. برای وقت، ارزش قائلند، و به محصولی که می خواهند تولید کنند، اهمیت می دهند. اگر کارگر ما، محصل ما، استاد ما، روحانی ما، بازاری ما، کشاورز ما و سایر اقشار، به خصوصیات مثبت و خوب عمل کنند، کشور یکباره گلستان خواهد شد. باید به صفات خوب و خصوصیات مثبت روی آوریم که این همان عمل به قرآن است. می فرماید: «مبادا دیگران در عمل به قرآن، از شما جلو بیفتند!» نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواهد کسی به قرآن عمل کند. بلکه اگر همه دنیا به قرآن عمل کنند، آن حضرت، خوشحالتراست. می گوید مبادا آنهایی که به قرآن عقیده ندارند، به مفاهیم قرآن عمل کنند و بعد بر شما مسلط شوند. آنها جلو بیفتند و شما عقب بمانید.

۱۲- نماز

«والله الله فی الصلاة». فانها عمود دینکم. نماز پایه دین شماست. «و الله الله فی بیت ربکم». درباره خانه خدا، «لاتخلوه ما بقیتم». تا هستید، نگذارید خانه خدا خالی بماند. «فانه ان ترک لم تناظروا». اگر خانه خدا ترک شود، شما مهلت داده نمی شوید (یا امکان زندگی نمی یابید). از این عبارت، معانی مختلفی کرده اند.

۱۳- جهاد با جان، مال و زبان

«والله الله في الجهاد باموالكم وانفسكم والسنتكم في سبيل الله.» یعنی الله الله در جهاد. مبدا جهاد در راه خدا را با مال و جان و زبان ترک کنید. این جهاد، همان جهادی است که امت اسلامی تا آن را داشت، ملت نمونه دنیا بود و وقتی آن را از دست داد، دلیل شد. نویسندگان مسیحی که در انجیلشان از قول مسیح نقل کرده‌اند که «اگر کسی به این طرف صورت سیلی زد، آن طرف را جلو بیار»، یعنی که «ما اصلاً اهل جنگ نیستیم و اهل صلح و سازش مطلق و مهربانی هستیم» - اینها شعارهایشان است. هنوز هم می‌گویند. هنوز هم از رو نرفته‌اند - شروع کردند به مسلمانان طعن زدن که «شما اهل جهادید. شما اهل جنگید. شما اهل شمشیرید. شما اهل خونریزی هستید.» آن قدر گفتند و گفتند که مسلمانان را از رو بردند! آن وقت نویسندگان و دانشمندان مسلمان گفتند که «ما جهاد نداریم! در حقیقت جهاد ما، دفاع است!» خدای متعال می‌گوید: «جهاد کن!» دانشمند مسلمان می‌گوید: «جهاد، دفاع است!» خدا می‌گوید: «... اذالقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار.»^۳ به اینها پشت نکنید. با اینها مقاتله کنید: «قاتلوا الذین یلونکم من الکفار.»^۴ نویسنده مسلمان می‌گوید: «جهاد فی سبیل الله، جهاد نیست. تهاجمی نیست؛ تدافعی است!» این همه، عکس‌العمل تبلیغات مسیحیان است که از بس اسم «صلح و سازش» را آوردند و گفتند «جنگ و شمشیر کشی بد است و به کسی حمله نکنید»، مسلمانان اهل جهاد و عزتمند از جهاد را خانه نشین کردند. آن وقت خود آن آقایان اهل صلح، هر جا توانستند دمار از روزگار مسلمانان در آوردند! کسانی که امروز در بوسنی هرزگوین و در حرم ابراهیمی - مسجد خلیل الرحمن - در فلسطین اشغالی، به کشتار مسلمانان کمر بسته‌اند، همانها هستند که از آمریکا و اروپا آمدند. همین اروپاییها و امریکاییها و غریبهایی هستند که یک عمر با مسلمانان سروکله زدند که «شما اهل جهادید. جهاد بد است.» آن وقت از جنگهای صلیبی به این طرف، مسیحیان به یک نحو، آنهای دیگر هم نحوی، هر چه توانستند با مسلمانان مبارزه کردند و جنگیدند و کشتند.

داستان این وقایع را ما نباید این جا بگوییم. خلاصه، داستان عجیبی است! کسی که تاریخ بخواند و کسی که تاریخ را بداند، از شرح چنین وقایعی خون می‌گریزد. هم به خاطر ظلمها، هم به خاطر دو روییها. این همه دم از صلح بزنند و این همه شمشیر و خنجر پنهان و آشکار داشته باشند!؟

🏠 جهاد عامل سربلندی ملت‌ها

جهاد با همان شکل اسلامی اش - که البته حدودی دارد - ظلم نیست. در جهاد، تعدی و تجاوز به حقوق انسانها نیست. در جهاد، بهانه‌گیری و کشتن این و آن نیست. در جهاد، از بین بردن هر کسی که مسلمان نیست دیده نمی‌شود. جهاد، یک حکم الهی است که بسیار هم با عظمت است. اگر جهاد باشد، ملت‌ها سربلند خواهند شد.



۱۴- امر به معروف و نهی از منکر

بعد می فرماید: «وعلیکم بالتواصل و التبادل». با هم ارتباط داشته باشید. به هم کمک کنید. بذل کنید. «وایاکم و التدابیر و التقاطع». به هم پشت نکنید. پیوندها را قطع نکنید. «لاتترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر». امر بمعروف و نهی از منکر را، هرگز ترک نکنید که اگر ترک کردید «فیولّی علیکم شرارکم». آن جا که نیکی، دعوت کننده و بدی، نهی کننده نداشته باشد، اصرار بر سرکار می آیند و زمام حکومت را در دست می گیرند. اگر مردم به مذموم شمردن بدها و بدیها عادت نکنند، بدها بر سرکار می آیند و زمام امور را در دست می گیرند. «ثم تدعون». بعد شما خوبها دعا می کنید که «خدایا، ما را از شر این بدها نجات بده!» «فلا یستجاب لکم». خدا دعای شما را مستجاب نمی کند.

۱۵- پرهیز از انتقامجویی

این، وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام است که از اول تا آخر، حدود بیست موضوع از مهمترینها را دستچین و بیان فرموده است. بعد هم یک مطلب عمده اساسی و حساس را بیان می کند. آن مطلب عمده چیست؟ مسأله «انتقامجویی» است. فرمود: «یابنی عبدالمطلب! ای فرزندان عبدالمطلب و ای قوم و خویشهای من که خود را صاحب خون من می دانید! «لالفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضاً». مبادا بعد از من، به جان این و آن بیفتید؛ «تقولون قتل امیرالمؤمنین». به بهانه این که امیرالمؤمنین کشته شده، با هر کس خرده حسابی دارید پای او را به میان بکشید و بخواهید پدرش را در آورید. «الا لا تقتلن بی الا قاتلی». وقتی کشته شدم، بعد از من، فقط قاتلم را اعدام کنید و بس! «انظروا اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ضربتاً بضربة». وقتی با این زخم از دنیا رفتیم، او را فقط با یک ضربت از بین ببرید و قصاص کنید. یک ضربت، در مقابل یک ضربت. «ولا تمثلوا بالرجل».

خوف این بود که بر سر آن مرد شقی خبیث - ابن ملجم - بریزند و تگه پاره اش کنند. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام، آن دل خدانشناس و خداجو و دقیق، مواظب این نکته هم بود که مبادا مردم به سراغ دشمن او بروند و از خشم و ناراحتی و جهت انتقام گیری، تگه پاره اش کنند. فرمود: «ولا تمثلوا بالرجل». مبادا او را مثله و اعضای بدنش را قطع کنید! «فانی سمعت رسول الله، صلی الله علیه و آله وسلم، یقول: ایاکم والمثله ولو بالکلب العقور». از رسول خدا شنیدم که فرمود: حتی سگ هار را هم تگه پاره و مثله نکنید؛ چه برسد به انسان.

این، آخرین وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام است و مخاطب این وصیت ماییم و باید به این وصیت عمل کنیم.

امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام این وصیت را فرمود و نمی دانم بعد از چند ساعت از دنیا رفت. این منبع حکمت و این انسان بزرگ، که در و دیوار کوفه و مسجد کوفه از کلمات حکمت آمیزش پر بود و یادگارهای

او را آویزه گوش کرده بود و دردل داشت، در مثل دیشبی از دست مردم گرفته شد.

گفتگوی مولا علی (علیه السلام) با پیامبر

یک جمله دیگر هم در نهج البلاغه هست. آن را هم بنده بخوانم که در روز عزای امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام اگر خواستید، چشم شما به یاد آن بزرگوار قطره اشکی بریزد. این جمله در نهج البلاغه است که گویا خطاب به امام حسن علیه السلام، فرمود: «ملکتی عینی و آنجالس.^۵» در شب نوزدهم، قبل از سحر، و قبل از آن که به مسجد روانه شوم، چشمم گرم شد. «فسنح لی رسول الله.» پیغمبر را در خواب دیدم. «فقلت: یا رسول الله! ماذا لقیتم من امتک من الأود و للدد.» به پیغمبر، از دست امت، شکایت کردم. امیرالمؤمنین، علیه السلام، در مقابل پیغمبر، مثل فرزندی در مقابل پدر است. او در آغوش پیغمبر بزرگ شده و پیغمبر، در همه ادوار، پدر او بوده است. اکنون هم که پیرمرد شصت و سه ساله‌ای است، وقتی پیغمبر را در خواب می‌بیند، باز همان احساس کودکی را در مقابل پیغمبر دارد. مثل کودکی است که نزد پدرش شکایت می‌کند.

باری! فرمود: «از دست امت، شکایت کردم.» «فقلت: یا رسول الله! ماذا لقیتم من امتک من الأود و للدد.» «عرض کردم: یا رسول الله! از دست امت تو، چه مصیبت‌ها کشیدم.» چه دشمنیها با من کردند، چه لجاجتها با من ورزیدند و چه سختیها از دست آنان کشیدم. در یک عبارت دیگر، چنین آمده است که «به پیغمبر عرض کردم: یا رسول الله! آنها از من خسته شدند، من هم دیگر از دست آنها خسته شده‌ام.» «فقال: ادع علیهم.» «پیغمبر فرمود: [علی جان! آنفرینشان کن.» امیرالمؤمنین، علیه السلام، می‌خواهد امتی را که این قدر اذیتش کردند، نفرین کند. ببینید نفرین علی چیست: «فقلت: ابدلنی الله بهم خیراً منهم.» به جای آنها، بهتر از آنها را به من بدهد. «و ابدلهم بی شراً لهم منی.» و به جای من، کسی بدتر از من را به آنها بدهد! معنای جمله‌ها این است که «خدایا! مرگ علی را برسان.» و این دعا مستجاب شد.

حال و هوای عاشقان امیرالمؤمنین بعد از ضربت حضرت

در مثل دیشبی، اصحاب، اطراف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند. در این خصوص، روایت زیاد است. من در جایی ندیدم که نوشته باشند کودکان یتیم، با ظرفهای شیر، جلو خانه مولا صف کشیدند. اما بعید نیست. امر ممکن است؛ اگر چه جایی نوشته نشده باشد. وقتی شنیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام شیر لازم دارد، هر کدام کاسه شیری تهیه کردند و برای آن حضرت آوردند. قدر مسلم این است که اطراف بیت ولایت از عاشقان علی محاصره شده بود، و همه می‌گریستند. یکدفعه امام حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد و خطاب به مردم فرمود: «پدرم حال مناسبی ندارد. متفرق شوید.» و مردم متفرق شدند.

❏ وصیت امیرالمؤمنین به دفن شبانه ایشان

امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرده است که بدن طیب و طاهر او را هنگام شب غسل دهند و دفن کنند. به راستی در خاندان پیغمبر، عجب سنتی قرار داده شد! همان گونه که بدن فاطمه زهرا سلام الله علیها را شبانه غسل دادند و غریبانه در نیمه شب دفن کردند، بدن امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز شبانه غسل دادند و غریبانه به خاک سپردند.

کسانی که سالها بر فراز منبرها، علی را لعن کردند، اگر می دانستند محل دفنش کجاست، بعید نبود بروند قبر را بشکافند و اهانتی به جسد مطهر امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام روا دارند. نیمه شب، بدن را برای تدفین بردند. چه کسانی بودند؟ لابد فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و بعضی خواص اصحاب، جسد مطهر را بردند، دفن کردند و برگشتند. بنده با خود می اندیشیدم که در این قضایا، در این شهادت مظلومانه، در این تشییع مظلومانه، در این دفن مظلومانه، در خانه مصیبت زده علی، به چه کسی از همه سخت تر گذشت؟ به نظرم رسید که به زینب کبری سلام الله علیها از آن، دفن مادر را در نیمه شب دیده بود و اکنون دفن پدر را در نیمه شب می دید. بعدها هم تشییع جنازه امام حسن علیه السلام را با آن وضع دید و تیرهایی را که به طرف جنازه آن حضرت پرتاب می شد. در روز عاشورا هم، آن منظره سهمگین و هولناک را دید که از همه سخت تر بود. و آن دم که فریاد برآورد: «یا رسول الله! صلا علیک ملیک السماء: هذا حسینک مرمم بدماء و مقطع الاعضاء.» لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

درس گیری شیعه
از شجاعت علی بن ابی طالب (علیه السلام)

- ▣ ابعاد گسترده و غیر قابل شمارش امیرالمومنین
- ▣ هویت ما در گرو شناخت امیرالمومنین
- ▣ شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام)
- ▣ تمام زندگی، میدان بروز شجاعت
- ▣ شجاعت حضرت علی (علیه السلام) در میدان مختلف زندگی
- ▣ اولین بیعت کننده در بیعت شجره
- ▣ اعتراف دشمن امیرالمومنین به بزرگی او
- ▣ منطق زندگی و حکومت علوی
- ▣ ضرورت حرکت مسلمین به سمت علی (علیه السلام)
- ▣ بی مانندی علی بن ابی طالب (علیه السلام)
- ▣ شجاعت علوی در برخورد با خطای آشنایان
- ▣ تخطئه و تمسخر ایران، سیاست ابرقدرتان
- ▣ راه مقابله با دسیسه های دشمنان
- ▣ و...

درس گیری شیعه معتقد از شجاعت علی بن ابی طالب علیه السلام*

امروز نوزدهم ماه مبارک رمضان و روزی از روزهای دهه فجر است. مثل این روز، در طول سال، به تعداد معدودی برای ملت ایران؛ بلکه دنیای اسلام سراغ داریم.

در خطبه اول، مایلیم مطالبی را درباره شهید بزرگ تاریخ اسلام که شهید این ایام است، عرض کنم تا قدری محفل عظیم و باشکوه خودمان را به یاد مبارک امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام منور کنیم. در خطبه دوم هم، درباره مسائل مهم و فراموش نشدنی ملت ایران که انقلاب است، قدری صحبت می‌کنم. امسال حظ و نصیب بنده از حضور در نماز جمعه در ماه رمضان کم بود. قبلاً به خودم وعده می‌دادم که چند جمعه در این ماه مبارک، در نماز حضور پیدا کنم؛ ولی متأسفانه نشد. امروز مایلیم هم به یاد امیر مؤمنان علیه الصلاة والسلام و هم به یاد فرزند نام‌آور و بزرگ آن مظلوم همیشگی تاریخ، یعنی امام راحل‌مان که ایام دهه فجر متعلق به او و سرشار از یاد پرشکوه اوست، صحبت کنم.

ابعاد گسترده و غیر قابل شمارش امیر المؤمنین

درباره امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام، قریب هزار و چهارصد سال است که گویندگان، نویسندگان، متفکران، شعرا، مرثیه سرایان، مادحان اهل بیت و همه -از مسلمان و غیرمسلمان؛ از شیعه و غیر شیعه - سخن گفته‌اند و تا ابدالذهر هم خواهند گفت. با این همه درباره این بزرگوار، به قدری دایره سخن گسترده است که از هر طرف وارد شویم، ناگفته‌هایی را مشاهده می‌کنیم. من فکر می‌کردم که اگر بخواهم امروز یک جمع‌بندی از شخصیت امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام ارائه کنم، چه باید بگویم؟ منظورم آن جوهر ملکوتی و غیر قابل

دستیابی این انسان الهی نیست که امثال بنده به آن راهی نداریم؛ منظورم همان بخش از چهره و هویت و شخصیت اوست که انسانها می توانند آن را ببینند، به آن بیندیشند و از آن سرمشق بگیرند. دیدم کار یک خطبه و یک ساعت نیست. این شخصیت، ابعاد بسیار عظیمی دارد؛ «هو البحر من ای التواهی أتیته». نمی شود آن ابعاد را جمع بندی کرد و به مخاطب گفت که امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام این است. آری؛ می توانیم از ابعاد مختلف وارد شویم و به قدر فهم، همت و بصیرت خودمان، مطالبی درباره این بزرگوار عرض کنیم. من فکر کردم، دیدم شاید بشود صد صفت و خصوصیت - که تعبیر «صد» در بعضی از روایات بزرگان هم آمده است - در امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام پیدا کرد؛ چه خصوصیات معنوی، مثل علم، تقوا، زهد، حلم و صبر آن حضرت - که خصال نفسانی اوست - چه خصوصیات رفتاری ایشان، در مقام یک پدر، یک شوهر، یک شهروند، یک سرباز، یک فرمانده، یک حاکم و یا خصوصیات او در برخورد با مردم، در مقام یک انسان متواضع، یک عادل، یک تدبیر کننده کارهای مردم و یک قاضی. شاید بتوان صد صفت از این نوع برای امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام برشمرد که اگر این صد صفت را کسی بتواند با بیانی جامع، گویا و رسا بیان کند، قادر خواهد بود تصویر نسبتاً کاملی از آن حضرت ارائه دهد. منتها به قدری دایره این صفات، باز، وسیع و گسترده است که برای هر صفت یا خصوصیت، اقلأ باید یک کتاب نوشت. فرض بفرمایید، راجع به ایمان امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام. البته خصوصیتی که من امروز می خواهم درباره آن صحبت کنم، ایمان نیست. امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام، انسانی مؤمن بود؛ یعنی یک فکر، یک ایمان و یک عقیده در اعماق وجود او راسخ بود. خوب این یک کلمه است. این ایمان را با چه کسی مقایسه کنیم که عظمت ایمان امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام معلوم شود؟ خود او می فرماید: «لو كشف الغطاء مزدت یقیناً»؛ یعنی اگر پرده غیب برافتد و من غیب را - یعنی ذات مقدس باری تعالی، فرشتگان، بهشت، جهنم و همه آنچه ادیان از غیب و ملکوت این عالم بیان کرده اند - با همین چشم ظاهر ببینم، یقین من از آنچه هست، بیشتر نخواهد شد. یعنی این یقین و ایمان، مانند یقین کسی است که با چشم سر همه چیز را دیده است. شاعر عرب می گوید:

اشهد بالله لقد قال لنا

محمّد والقول منه ما خفا

لوان ایمان جمیع الخلقه

ممن سكن الارض و من حل السماء

يجعل فی كفة میزان لكی

یوفی بایمان علی ما وفا

اگر ایمان همه خلائق را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام را در کفه دیگر؛ باز هموزن ایمان علی نخواهد شد. یا فرض بفرمایید «سابقه اسلام» ایشان که از اوان نوجوانی به خدا ایمان آورد، این راه را پذیرفت و با همه وجود تا لحظه آخر پیمود، موضوعی است که با یک کلمه نمی توان بیان کرد.



هویت مادر گرو شناخت امیرالمومنین

ابعاد شخصیت آن حضرت، بسیار عظیم و وسیع است. ما بسیاری از بزرگان را دیده‌ایم، شناخته‌ایم و یا در کتابها شرح احوالشان را خوانده‌ایم. بزرگانی که انسان وقتی آنها را درست تصوّر می‌کند، حقیقتاً در مقابلشان احساس حقارت می‌کند. مثل این است که انسان سر را به طرف آسمان بلند کند و ماه، زهره، مشتری، زحل یا مریخ را ببیند. چقدر این ستاره‌ها بلندند! چقدر بزرگند! چقدر نورانی‌اند! ولی چشم نزدیک بین و ضعیف ما نمی‌تواند بفهمد که فرق ستاره مثلاً مشتری یا زهره، با ستاره‌ای که به وسیله ابزارهای فنی و تلسکوپهای قوی آن را دیده‌اند و می‌گویند که میلیونها سال نوری و یا یک کهکشان با ما فاصله دارد چیست. هر دو ستاره‌اند، هر دو را چشم ما، شبها در آسمان می‌بیند؛ اما این کجا و آن کجا! ما این قدر از عظمتها دوریم که نمی‌توانیم فرق امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام را با بزرگان و اکابری که بشر در تاریخ، در اسلام، در کتابها، در عالم علم و در هر صحنه و عرصه‌ای سراغ دارد، درست تشخیص دهیم. امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام موجود عجیبی است. من و شما امروز شیعه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام محسوب می‌شویم و باید به او اقتدا کنیم. اگر از ابعاد شخصیت آن حضرت چیزی ندانیم، در هویت‌مان اشکال به وجود خواهد آمد. یک وقت است کسی ادعایی ندارد، ولی ما ادعا داریم؛ می‌خواهیم علوی باشیم و جامعه‌مان، جامعه علوی باشد. ما شیعیان در درجه اول و مسلمین غیر شیعه در درجه دوم با چنین مسأله‌ای مواجهیم. البته همه مسلمانان امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام را قبول دارند؛ منتها شیعه با کیفیت و عظمت دیگری آن بزرگوار را می‌بیند و می‌شناسد.

شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام)

من امروز به‌نظم رسید که مختصری درباره شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام صحبت کنم و اگر وقت شد یکی دیگر از خصوصیات آن حضرت را هم عرض خواهم کرد. شجاعت، صفت بسیار عظیم و سازنده‌ای است. اثر شجاعت در میدان جنگ این است که انسان از خطر نمی‌هراسد؛ وارد میدان خطر می‌شود، نیروی خود را به کار می‌اندازد و نتیجه‌اش هم این است که بر دشمن پیروز می‌گردد.

تمام زندگی، میدان بروز شجاعت

مردم دنیا از شجاعت چنین شناختی دارند. اما غیر از میدان جنگ، میدانهای دیگری هم برای بروز شجاعت وجود دارد که اثر شجاعت در آنها از میدان جنگ مهمتر است. میدان زندگی، میدان تلاقی حق و باطل، میدان معرفت، میدان تبیین حقایق و میدان موضع‌گیری‌هایی که در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید از آن جمله است. شجاعت در چنین میدانهایی است که اثر خود را نشان می‌دهد. یک آدم شجاع، وقتی حق را دید و شناخت، آن را دنبال می‌کند، از چیزی نمی‌هراسد، رودر بایستی مانع او نمی‌شود، خودخواهی مانع او نمی‌شود، عظمت جبهه دشمن یا مخالف، مانع او نمی‌شود. اما یک آدم غیر شجاع چنین نیست. بحث این است که گاهی بنای حقیقت، با شجاع نبودن انسانها - بخصوص اگر دارای منزلت و مرتبه‌ای در جامعه باشند - فرو

می‌ریزد. به عبارت دیگر، گاهی حقی به خاطر شجاع نبودن یک انسان در اظهار نظرش، ناحق می‌شود و باطلی به کسوت حق درمی‌آید. این جا اگر شجاعت اخلاقی، شجاعت اجتماعی و شجاعت در عرصه زندگی - که بالاتر از شجاعت در میدان جنگ است - وجود داشته باشد، چنین مسائلی پیش نمی‌آید.

🌟 شجاعت حضرت علی (علیه السلام) در میدان مختلف زندگی

امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام که بزرگترین شجاعان بود، در میدان جنگ هرگز به هیچ دشمنی پشت نکرد. این، ارزش کمی نیست. شما در داستان جنگهای صدر اسلام - در جنگ خندق که همه به خود لرزیدند و علی جلورفت؛ در فتح خیبر، در احد، در بدر و در حنین - شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام را می‌بینید. آن حضرت در بعضی از این جنگها، بیست و چهار ساله بوده، در بعضی جنگها بیست و پنج ساله بوده و در بعضی جنگها سی سال بیشتر نداشته است. یک جوان بیست و هفت، هشت ساله، با شجاعت خود در میدان جنگ، اسلام را پیروز کرد و آن عظمتها را آفرید. این، مربوط به شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام در میدان جنگ بود. اما من عرض می‌کنم: ای علی بزرگ! ای محبوب خدا! شجاعت تو در میدان زندگی به مراتب از شجاعت تو در میدان جنگ بالاتر بود. از چه وقت؟ از نوجوانی. شما ماجرای سبقت در اسلام آوردن آن حضرت را نگاه کنید! علی هنگامی قبول دعوت کرد که همه به دعوت پشت کرده بودند و کسی جرأت اسلام آوردن نداشت. این یک نمونه شجاعت است. البته یک حادثه را که شما در نظر می‌گیرید - مثل همین حادثه - ممکن است از ابعاد گوناگون، برای خصوصیات مختلف، مثال باشد که فعلاً از نظر شجاعانه بودن این کار به آن نگاه می‌کنیم. پیغمبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه، در حال ابلاغ پیامی در یک جامعه بود که همه عوامل آن جامعه، ضد آن پیام محسوب می‌شدند. جهالت و نخوت مردم، اشرافیت اشراف مسلط بر مردم و منافع مادی و طبقاتی شان، در مقابل آن پیام ایستاده بود. چنان پیامی در چنان جامعه‌ای چه شانسی داشت؟ پیغمبر اکرم چنان پیامی را مطرح فرمود و اول هم به سراغ نزدیکان خود رفت؛ چون خداوند به او فرموده بود: «و انذر عشیرتک الاقربین»^۱. اما عموهای متکبر، باسرها پر نخوت و پر باد غرور و بی‌اعتنا به حقایق، که در مقابل هر حرف حساب، بنای هوچیگری و تمسخر می‌گذاشتند، با این که پیامبر اکرم پاره تنشان بود و آنها هم عرق و عصبیت خویشاوندی داشتند - همه مردم آن روزگار چنین تعصبی داشتند و برای یک خویشاوند گاهی ده سال می‌جنگیدند - چشمهایشان را پوشاندند و از او روی برگرداندند.

آری؛ هنگامی که آن خویشاوند، مشعل اسلام را بر سر دست بلند کرد، بی‌اعتنایی کردند، اهانت کردند، تحقیر کردند، مسخره کردند. اما علی که نوجوانی بیش نبود، به پا خاست و گفت پسر عمو! من ایمان می‌آورم. البته وی قبلاً ایمان آورده بود؛ اما در جلسه خانوادگی، ایمان خود را علنی کرد. امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، آن مؤمنی است که در طول مدت سیزده سال بعثت، جز همان چند روز اول، هرگز ایمانش مخفی نبود. دیگر مسلمانان، چند سال ایمان مخفی داشتند؛ اما همه می‌دانستند که علی از اول ایمان آورده است. این را درست در ذهنتان تصوّر کنید: در و همسایه اهانت می‌کنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری می‌کنند،



شاعر مسخره می کند، خطیب مسخره می کند، پولدار مسخره می کند، آدم پست و رذل اهانت می کند؛ ولی انسانی نوجوان در میان امواج سهمگین مخالف، محکم و استوار مثل کوه می ایستد و می گوید: «من خدا و این راه را شناختم» و بر آن پافشاری می کند. شجاعت این است. در تمام مراحل زندگی امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، این شجاعت نمایان بود. در مکه این شجاعت بود. در مدینه این شجاعت بود. در بیعت با پیغمبر این شجاعت بود.

اولین بیعت کننده در بیعت شجره

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چندین بار به مناسبت‌هایی از مردم بیعت گرفت. یکی از این بیعت‌ها که شاید از همه سخت‌تر بود، «بیعت الشجره» یا بیعت رضوان در ماجرای حدیبیه است. وقتی کار سخت شد، پیغمبر اکرم آن هزار و چند صد نفری را که دور و برش بودند، جمع کرد و فرمود: «از شما بر مرگ بیعت می گیرم. نباید فرار کنید. باید آن قدر بجنگید تا پیروز و یا کشته شوید!» گمان می کنم آن حضرت جز همین یک بار، در هیچ جای دیگر چنین بیعتی از مسلمانان نگرفته است. باری؛ در میان آن جمعیت، همه رقم آدمی حضور داشت. آدم‌های سست ایمان و - آن طور که نقل می کنند - آدم‌های منافق در همین بیعت بودند. اولین کسی که بلند شد و گفت: «یا رسول الله! بیعت می کنم» همین جوان نارس بود. جوانی بیست و چند ساله دستش را دراز کرد و گفت: «با تو بر مرگ بیعت می کنم». بعد، دیگر مسلمانان تشجیع شدند و یکی پس از دیگری با پیغمبر بیعت کردند. آنهایی هم که دلشان نمی خواست، ناگزیر از بیعت شدند. «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم مافی قلوبهم»^۲.

اعتراف دشمن امیرالمؤمنین به بزرگی او

شجاعت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام این گونه بود. در زمان پیغمبر، هر گاه که جای اظهار وجود جوهر انسانی بود، آن بزرگوار جلو می آمد و در همه کارهای دشوار سبقت می گرفت. روایت است که مردی نزد عبدالله بن عمر رفت و گفت: «من علی را دشمن می دارم.» شاید از آن جایی که می دانست آن خانواده چندان میانه‌ای با علی ندارد، خواست مثلاً خود شیرینی کند. عبدالله بن عمر گفت: «ابغضک الله. اتبغض رجلاً سابقه من سوابقه خیر من الدنيا و مافیها»؛ خدا تو را دشمن بدار! آیا با مردی دشمنی می کنی که سابقه‌ای از سوابق او معادل با همه دنیا و مافیها و بهتر از همه دنیا و مافیهاست؟

منطق زندگی و حکومت علوی

این، آن امیرالمؤمنین بزرگ است. این، آن علی در خشان تاریخ است؛ خورشیدی که قرن‌ها درخشیده و روز به روز درخشان‌تر شده است. این بزرگوار، هر جا که گوهر انسانی وجودش لازم بود، حضور داشت؛ ولو هیچ کس نبود. می فرمود: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لِقَلَّةِ اهلہ»^۳؛ اگر در اقلیتید و همه یا اکثریت مردم دنیا با شما بدند

و راهتان را قبول ندارند، وحشت نکنید و از راه برنگردید. وقتی راه درست را تشخیص دادید، با همه وجود آن را بپیمایید. این منطق امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بود؛ منطقی شجاعانه که آن را در زندگی خود به کار بست. در حکومت خود هم که کمتر از پنج سال طول کشید، باز همین منطق امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بود. هر چه نگاه می کنید، شجاعت است. از روز دوم بیعت با امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، این بزرگوار درباره قتیعی که قبل از ایشان به این و آن داده شده بود فرمود: «والله لو وجدته تزوج به النساء و ملک به الاماء»؛ به خدا اگر ببینم املاکی را که قبل از من به ناحق کسانی به شما داده اند و مهریه زنانتان قرار داده اید، یا با پول فروش آن، کنیز خریده اید، ملاحظه نمی کنم و همه آنها را برمی گردانم. آن گاه شروع به اقدام کرد و آن دشمنیها به وجود آمد. شجاعت از این بالاتر! در مقابل لجوجترین افراد، شجاعانه ایستاد. در مقابل کسانی که در جامعه اسلامی نام و نشانی داشتند، شجاعانه ایستاد. در مقابل ثروت انباشته شده در شام که می توانست دهها هزار سرباز جنگجو را در مقابل او به صف آرایی و اداری کند، شجاعانه ایستاد. وقتی راه خدا را تشخیص داد، ملاحظه احدی را نکرد. این شجاعت است. در مقابل خویشاوندان خود نیز ملاحظه نکرد. گفتن این حرفها آسان است؛ اما عمل کردن به آنها بسیار سخت و عظیم است. زمانی ما این مطالب را به عنوان سرمشقه های زندگی علی علیه السلام بیان می کردیم و باید حقیقت قضیه را اعتراف کنم که درست به عمق این مطالب پی نمی بردیم. اما امروز که وظیفه حساس اداره جامعه اسلامی در دست امثال بنده است و با این مطالب آشنا مییم، می فهمیم که چقدر علی علیه السلام بزرگ بوده است.

✿ ضرورت حرکت مسلمین به سمت علی (علیه السلام)

عزیزان من؛ برادران و خواهران نمازگزار مؤمن! اگر چه این مطالب را من بیشتر برای خودم و برای کسانی که دستی در کارها دارند و مثل خود ما، دوششان زیر بار بخشی از اداره جامعه اسلامی است، می گویم؛ اما مربوط به همه است و فقط مربوط به قشر یا جماعت خاصی نیست. امیرالمؤمنینی که توانست کاری کند که میلیونها انسان، اسلام و حقیقت را به برکت شخصیت او بشناسند، این گونه زندگی کرد. امیرالمؤمنینی که نزدیک به صد سال بر روی منبرها او را لعن و همه جای دنیای اسلام علیه او بدگویی کردند؛ آن یگانه ای که هزاران حدیث جعلی علیه او و حرفهایش ساختند و به بازار افکار عرضه کردند، چنین بود که توانست بعد از گذشت این سالهای طولانی، خود را از زیر بار اوهام و خرافات بیرون آورد و قامت رسایش را در مقابل تاریخ نگه دارد. گوهری مثل علی است که می ماند. خار و خاشاک و زباله و گل و لای، او را آلوده نمی کند و جوهرش را نمی کاهد. اگر قطعه ای الماس را در گل هم بیندازند، الماس است و بالاخره خود را نشان خواهد داد. باید این چنین جوهر پیدا کرد. هر فرد مسلمان باید این مشعل عظیم را بر بالای قلبه حیات ببیند و به سمت آن حرکت کند.

✿ بی مانندی علی بن ابی طالب (علیه السلام)

هیچ کس ادعا نکرده است که ما می توانیم مثل علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت کنیم. بی خود هم نباید



به این و آن گفت که: «شما چرا مثل علی عمل نمی کنید؟» از قول امام سجّاد، زین العابدین علیه السلام که خود او هم معصوم بود، روایت است که وقتی درباره عبادت ایشان صحبت کردند و سخن از عبادت امیرالمؤمنین به میان آمد، حضرت گریست و فرمود: «ما کجا، امیرالمؤمنین کجا! مگر ما می توانیم مثل علی باشیم؟» تا کنون هیچ کس از بزرگان عالم نتوانسته است. نه ادّعا کرده، نه خیال کرده و نه چنین اشتباهی به مغز او راه پیدا کرده است که خواهد توانست مثل امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام حرکت یا کار کند. مهم این است که جهت، جهت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام باشد. آن بزرگوار در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشت و در نهج البلاغه هست^۵، بعد از آن که وضع زندگی خود را چنین شرح داد که «ألا وإنّ امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ»؛ اضافه فرمود: «ألا و انکم لاتقدرون علی ذلک»؛ مبدا خیال کنید شما می توانید رفتاری مثل من داشته باشید.

شجاعت علوی در برخورد با خطای آشنایان

او یک رب النوع است؛ یک وجود دست نیافتنی، ولی الگوست. سعی کنیم به سمت این الگو برویم. کسی نمی تواند شجاعت علی علیه السلام را داشته باشد. نزدیکترین انسانها به امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، جناب عبدالله بن عباس، پسر عمو، شاگرد، رفیق و همراز و مخلص و محب واقعی آن حضرت بود. وقتی خطایی از آن بزرگوار سر زد - مقداری از اموال بیت المال را که فکر کرده بود سهم او می شود، برداشته و به مکه رفته بود - امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام چنان نامه ای به وی نوشت که با خواندن آن، مو بر تن انسان راست می ایستد. تعبیر امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام در نامه^۶، خطاب به عبدالله بن عباس این است که «تو خیانت کردی!» آن گاه می فرماید: «فانک ان لم تفعل»؛ اگر این کاری که گفتم نکنی، «ثمّ امکننی الله منک»؛ بعد دستم به تو برسد، «لأعذرنّ الی الله فیک» پیش خدا درباره تو خودم را معذور خواهم کرد. یعنی من سعی می کنم به خاطر تو، پیش خدا خجل و سرافکنده نشوم. «ولأضربنک بسیفی الذی ما ضربت به احداً الاّ دخل النار»؛ تو را با همان شمشیری خواهم زد که به هر کس این شمشیر را زدم، وارد جهنم شد! این جمله باز بالاتر است: «ووالله لو انّ الحسن والحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هوادة»؛ به خدا سوگند، اگر این کاری را که تو کردی، حسن و حسین من بکنند، پیش من هیچ گونه عذری نخواهند داشت. «وللاظفرا متی باراده»؛ هیچ تصمیمی به نفع آنها نخواهم گرفت. «حتیّ أخذ الحقّ منهما و اذیح الباطل انّ مظلمتهما»؛ حق را از آنها هم خواهم گرفت. امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام با آن که می داند حسن و حسین معصومند؛ اما می گوید اگر چنین اتفاقی هم - که نخواهد افتاد - بیفتد، من ترحم نخواهم کرد. این شجاعت است.

تخطئه و تمسخر ایران، سیاست ابرقدرتان

البته این شیوه برخورد، عناوین گوناگونی دارد. از یک دیدگاه عدل است و از دیدگاه دیگر ملاحظه قانون و احترام به آن است؛ اما از دیدگاه دیگر هم، شجاعت و قدرت تسلط بر نفس است. امروز من، شما و احاد

۵. نهج البلاغه - نامه ۴۵

۶. نهج البلاغه - نامه ۴۱

ملت ایران، به این شجاعت احتیاج داریم و هر کس که کارگزار این حکومت است و دستش به چیزی از بیت المال مسلمانان می‌رسد و مردم بیشتر به او اطمینان دارند، بیشتر به این شجاعت احتیاج دارد. دیگر دنیای امروز هم متشکل از جهالی مثل ابی‌لهب و ابی‌جهل نیست. امروز کفار، معاندان و زیرکهای درجه اول عالم، کسانی‌اند که مهمترین مسائل سیاسی و تبلیغاتی را در مشت خود دارند. اینها که سیاستهای دنیا را می‌چرخانند، ملت‌ها را می‌گردانند، حکومتها را عوض می‌کنند، مناطق دنیا را تصرف می‌کنند، جنگ به وجود می‌آورند، جنگ از بین می‌برند، نظامها را برمی‌چینند، نظام به وجود می‌آورند - این قدرتهای خادع حلیه گر مکار درجه اول دنیا همه امروز متوجه جمهوری اسلامی‌اند و سیاستشان در مورد جمهوری اسلامی این است که این نظام و ملت ایران را تحقیر و استهزاء و تخطئه کنند و بگویند شما اشتباه می‌کنید که بر طبق عرف پذیرفته شده دنیا عمل نمی‌کنید. اشتباه می‌کنید که تسلیم سیاستهای جهانی و بین‌المللی امریکا و ابرقدرتها نمی‌شوید. در قضیه فلسطین اشتباه می‌کنید؛ در قضیه بوسنی و در قضایای دیگر مسلمانان اشتباه می‌کنید و مانند این حرفها.

امروز، سیاست این است. نه امروز، از اول انقلاب این‌طور بود که ملت ایران را تخطئه کنند. مسؤولان ایران و هر کس را که با آنها جدیتر مخالف است، بیشتر تخطئه کنند. هر کاری که از آن بیشتر ضرر می‌بینند، بیشتر آن را به باد تمسخر بگیرند. رفتار با زن را مسخره کنند؛ دانشگاه را مسخره کنند؛ عبادت را مسخره کنند؛ نماز جماعت را مسخره کنند؛ مصرف نکردن مشروبات الکلی و اجرای حدود الهی را مسخره کنند.

عزیزان من! گاهی همین تمسخرها و تحقیر و توهین کردنها، آدمهای بزرگی را مستأصل و بیچاره می‌کند؛ آن‌طور که به اجبار هم‌رنگ جماعت می‌شوند. آن وقت ابرقدرتها دستهایشان را روی دلشان می‌گذارند، مخفیانه قاه قاه می‌خندند که کارشان را پیش بردند و مانعی را از سر راه برداشتند! آن قدر فلان جریان انقلابی را در دنیا مسخره می‌کنند که علناً و صریحاً، آرمانها، آرزوها و شعارهای انقلابی خودش را پس بگیرد، یا تخطئه و یا حتی مسخره کند. در صحنه سیاست جهانی دیده شد، کسی که در حضور دشمنان دیروز خودش ایستاد؛ به امروز خودش متلک گفت، برای این که هم‌رنگ جماعت شود، و آنها خندیدند! البته آنها وقتی چنین چیزی را می‌بینند، دلشان را خوش می‌کنند و می‌گویند: به‌به! شما چقدر آدم متمدّن و چیزفهمی هستید! اما در واقع یک مانع را از پیش رو برداشته‌اند. بدین گونه موانع را از بین می‌برند.

راه مقابله با دسیسه‌های دشمنان

این‌جاست که شیعه معتقد به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باید از شجاعت آن حضرت درس بگیرد. «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلها»؛ وحشت نکنید. از روگرداندن و اعراض دشمن احساس تنهایی نکنید. از تمسخر دشمن درباره آنچه در دست شماست - که گوهر گرانبهایی است - عقیده‌تان سست نشود. شما گوهر گرانبهایی را در مشت گرفتید و کار عظیمی انجام دادید. گنجی تمام نشدنی را در داخل کشور خودتان کشف کردید، به اسلام رسیدید، به استقلال و آزادی رسیدید و توانستید خود را از یوغ قدرتها خارج

کنید. زمانی این مملکت، این دانشگاه، این تهران، این پادگانها، این نیروهای مسلح، این ادارات دولتی، این وزارتخانه‌ها، این دستگاههای اطلاعاتی، همه و همه، تیول امریکا بود. امروز اگر این ملت در دورترین نقاط کشور، در کوره‌دهای این کشور، کسی را طرفدار امریکا ببیند، سایه‌اش را با تیر می‌زند. زمانی در این مملکت، ملتی وجود نداشت، آزایی وجود نداشت، مجلسی وجود نداشت، انتخاباتی وجود نداشت. همه چیز تشریفاتی، صوری، دروغی و تصنعی بود. دوران پهلوی برای این ملت واقعاً دوران عجیبی بود. مثل این که کارخانه عظیمی را در داخل یک سالن درست کنند! وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید کارخانه است و تجهیزات کارخانه است. وقتی نزدیک می‌روید، می‌بینید همه چیز از نایلون و از پلاستیک، بازچه درست شده است. مانند عمارت عظیمی با مجسمه‌ها و ستونها و سقفهای مرتفع، که آدم خیال کند کاخی عظیم است؛ اما وقتی نزدیک رفت، ببیند از برف درست کرده‌اند!

برکات تبعیت از شجاعت علوی در انقلاب اسلامی

دانشگاه، جریان روشنفکری، مجله و روزنامه، مجلس و دولت، همه صوری بودند. فقط جریان دین که جریانی عمومی و مردمی بود، حقیقی بود، که به آن هم با نظر بغض و نفرت نگاه می‌شد. البته یک جریان کم‌رنگتر و بسیار کوچکتر، به صورت وطن پرستی و میهن دوستی هم در گوشه و کنار وجود داشت. چنین وضعی برای این ملت درست کرده بودند. شما آمدید همه چیز را پایه‌گذاری اساسی کردید. امروز در این مملکت علم رشد می‌کند، صنعت رشد می‌کند، دانشگاه رشد می‌کند، شخصیت انسانها رشد می‌کند، افکار رشد می‌کند، آزادی - به معنای حقیقی کلمه - رشد می‌کند، تحصیلات رشد می‌کند. حرکت این ملت، آرام آرام، به جایی می‌رسد که جایگاه خود را در دنیا پیدا کند. دیروز کسی در دنیا به ملت ایران اعتنا نمی‌کرد. آنهایی که این جا می‌آمدند، از خود این ملت حق توخشی می‌گرفتند! شما امروز یک ملت و دارای یک رأی مهمید. در هر قضیه مهم دنیا که ملت ایران با آن جداً مخالف باشد، آن قضیه پیش نمی‌رود. امروز این ملت و این نظام و این حکومت و این کشور بزرگ، بحمدالله در دنیا چنین وضعی دارند. جلوه ملت ایران چشمها را بتدریج متوجه به خود می‌کند. شما این را به دست آورده‌اید. حال بگذار دشمن تحقیر کند و هر چه می‌خواهد بگوید.

شجاعت علی بن ابی طالب علیه السلام و ایستادگی او در مقابل باطلی که می‌خواستند بر او تحمیل کنند، امروز درس بزرگ ما از شرحی است که درباره آن بزرگوار گفتیم. من همه شما عزیزان را توصیه می‌کنم که تقوای الهی را در معنایی که عرض شد، باکمال مراقبت و دقت، در نظر بگیرید و تعقیب کنید و پیش بروید. خدا کمک خواهد کرد. در این مدت هفده سال، سایه نام امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بر این ملت بود و این ملت از انوار آن بزرگوار استضاءه و استفاده کرد. به کوری چشم دشمن، بیشتر از این استفاده خواهیم کرد و پیش خواهیم رفت تا ان شاء الله جامعه ما حقیقتاً جامعه علوی شود.

پیروی عملی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عدالت اجتماعی و زهد نسبت به دنیا

❖ امام علی (علیه السلام) محبوبترین شخصیت

میان ملت‌ها

❖ بیشترین دشمن و ستایشگر از آن امیرالمؤمنین

❖ عزیز بودن امیرالمؤمنین میان همه

❖ وجود امیرالمؤمنین در خدمت اهداف اسلام

❖ گذشت از حق خلافت برای حفظ مکتب پیامبر

❖ زهد امیرالمؤمنین در هنگام زمامداری

❖ تواضع بزرگان عالم در مقابل نمایندگان

امیرالمؤمنین

❖ مقایسه نکردن امام سجاد (علیه السلام) با امام

علی (علیه السلام)

❖ ضرورت منشأ اثر بودن امیرالمؤمنین در زندگی ما

❖ معنای عدالت اجتماعی

❖ عدالت ورزی، اساس عملکرد امام علی (علیه السلام)

❖ و...

پیروی عملی از امیر المؤمنین (علیه السلام) در عدالت اجتماعی و زهد نسبت

امام علی (علیه السلام) محبوبترین شخصیت میان ملت‌ها

شاید در بین چهره‌های معروف جهان و به طور خاص در میان شخصیت‌های اسلامی، هیچ شخصیتی را نتوانیم پیدا کنیم - حتی خود پیامبر اسلام - که در میان ملت‌ها و پیروان ادیان مختلف و در زمانهای گوناگون، به قدر امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام محبوب باشد. شما وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید در همان زمان خود این بزرگوار، که شمشیر عدالت و شدت عدل او، دل‌های متمرّد و روح‌های خودخواه را از خود بیزار می‌کرد و جبهه دشمنی بزرگی علیه او به وجود می‌آورد، حتی دشمنانش هم وقتی به اعماق روح خود مراجعه می‌کردند، نسبت به آن بزرگوار، عقیده همراه با تعظیم و تکریم و محبتی را احساس می‌کردند. این، تا زمانهای بعد هم ادامه داشت.

بیشترین دشمن و ستایشگر از آن امیر المؤمنین

بیشترین دشمنان را علی علیه الصلاة والسلام داشته؛ اما بیشترین ستایشگران را هم - حتی کسانی که به دین و راه او اعتقادی نداشتند - آن بزرگوار داشته است. خاندان زبیر در قرن اول هجری، به اشخاصی که غالباً نسبت به بنی‌هاشم و بخصوص آل علی علیه السلام، بغض و عداوت داشتند، معروف بودند. این عداوت، بیشتر هم ناشی از عبدالله بن زبیر - پسر زبیر - بود. یکی از نوه‌های زبیر، از پدر خود پرسید: که به چه علت نام علی و خاندان علی، روز به روز بیشتر در میان مردم گسترش پیدا می‌کند؛ در حالی که

دشمنان آنها، هر چه هم تبلیغات می کنند، اما زود افول و غروب می کنند و باقی نمی ماند؟ او - قریب به این مضمون - گفت که اینها به خدا و به حق دعوت کردند؛ به همین خاطر است که کسی نتوانست فضلشان را بپوشاند؛ ولی دشمنانشان به باطل دعوت کردند.

عزیز بودن امیرالمؤمنین میان همه

در طول زمان، همین طور بوده است. یعنی متفکران بزرگ - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - را که نگاه کنید، نسبت به امیرالمؤمنین ابراز ارادت می کنند. اگر به قهرمانان بزرگ، کسانی که برای ملت‌های خود، تلاش و قیام کرده‌اند، نگاه کنید، می بینید که نام امیرالمؤمنین در نظر آنها عزیز و گرامی است. به شعرا و ادبا و هنرمندان و انسان دوستان هم که نگاه می کنید، باز هم می بینید که اسم امیرالمؤمنین را گرامی می دارند. خلاصه هر کس - جوان و پیر، عالم و عامی - که تاریخ اسلام را مطالعه کرده و اسم علی و احوال امیرالمؤمنین به گوش او رسیده است، نسبت به امیرالمؤمنین، احساس محبت و شیفتگی و ارادت می کند. در زمان خود ما، چند کتاب از نویسندگان و ادبای مصری، درباره امیرالمؤمنین نوشته شد، که دو جلد یا بیشتر آن از طرف نویسندگان مسیحی است که اسلام را قبول ندارند؛ اما امیرالمؤمنین را قبول دارند.

وجود امیرالمؤمنین در خدمت اهداف اسلام

در بین چهره‌های اسلامی، این خصوصیت امیرالمؤمنین است. شاید یک علت این باشد که این بزرگوار، در دوره‌های مختلف عمر و در شرایط و اوضاع مختلف، هر جا که قرار گرفت، همه وجود خود را به بهترین وجهی در راه اهداف عالی خرج کرد. شما امیرالمؤمنین را به عنوان یک جوان شانزده تا نوزده ساله در مکه، یا اوایل ورود به مدینه - که باز هم این بزرگوار، یک جوان بیست و چند ساله بود - در نظر بگیرید؛ در دوره‌های مختلف عمر این بزرگوار نگاه کنید؛ ببینید این جوان، حقیقتاً برای بهترین جوانان همه زمانها، برترین الگوست. از شهوات جوانی، لذات دنیایی، زیباییهایی که در نظر جوانان ارزش پیدا می کند، هیچ نمی خواهد، مگر آن هدف عالی و والایی که بعثت نبی اکرم به خاطر آن هدف است. تمام وجود او در خدمت این هدف است. همه چیز برای او در درجه دوم است. این چیز خیلی عظیمی است که یک جوان، یک لحظه هم به دنیا و شیرینیها و لذتهای دنیا التفات نکند و جوانی، نیرو، نشاط و روحیه خود، یعنی همه آن چیزهایی را که از طراوت و زیبایی و تازگی در جوان هست، در راه خدا مصرف کند. این حدّ اعلاست. چیزی از این بالاتر، حقیقتاً نمی شود.

گذشت از حق خلافت برای حفظ مکتب پیامبر

همین مرد را در دورانی در نظر بگیرید که به سنّ کمال و پختگی رسیده است؛ یکی از شخصیت‌های جامعه خود به حساب می آید؛ همه به او احترام می گذارند و شاید هزاران نفر تعریف و تمجید و ستایش او را از



زبان پیغمبر شنیده‌اند. این تعریف و تمجیدهایی که از زبان پیغمبر برای امیرالمؤمنین نقل شده است، گمان می‌کنم هیچ محدث مسلمانی، برای هیچ کس به این اندازه و با این کیفیت نقل نکرده است. البته فضایل دیگری هم برای صحابه دیگر نقل شده است، اما گمان نمی‌کنم با این کمیت، با این کیفیت و محتوا، هیچ یک از محدثین مسلمان - اعم از فرق مختلف اسلامی - درباره کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین نقل کرده باشند. بدیهی است یکی از این تعریفها کافی است که یک انسان را مغرور، مُعجب به نفس، از خود بیخود و در انتخاب وظیفه دچار اشتباه کند.

همه آنها صدها تعریف از زبان پیغمبر شنیدند؛ بعد نوبت امتحان پیش آمد. مسأله خلافت مطرح شد - به مسأله حق و باطل و وصیت و اینها کاری نداریم - و آن چه مسلم است این که امیرالمؤمنین مدعی خلافت بود. در این که کسی تردید ندارد. وقتی مشاهده کرد صلاح عالم اسلام این است که او از صحنه خارج شود، خارج شد. یعنی امیرالمؤمنین همه آن تعریفها، تمجیدها، استحقاقها و همه آنچه را که برای خود قائل بود و هزارها نفر شنیده بودند و می‌دانستند، لای محفظه‌ای از فراموشی موقت پیچید و کنار گذاشت. البته اینها که فراموش نمی‌شد و فراموش که نمی‌شود؛ تا ابدالذهر هم باقی است؛ لیکن مطرح نکرد. یعنی همه آن چیزی را که در امر خلافت و ریاست دنیای اسلام و مسؤولیتی بزرگ، برای او مطرح بود، چون احساس خطر کرد، کنار گذاشت. فرمود: «وقتی دیدم اوضاع خطرناک است و ممکن است دین پیغمبر به خطر بیفتد، دست بستم و کنار نشستم.»

📌 زهد امیرالمؤمنین در هنگام زمامداری

برای یک انسان سیاسی مخلص، یک انسان بزرگوار، کسی که می‌خواهد هوای نفس خود را به کار نبندد، تسلط بر نفس از این بالاتر، بهتر، گویاتر و شگفت‌آورتر نمی‌شود! همین انسان را در موضع رئیسی دنیای اسلام در نظر بگیرید. رئیس دنیای اسلام شد. مردم آمدند و خواه و ناخواه او را انتخاب کردند. همه رقبا و منافسین و دوستان و دشمنان و هر که بود، یا بیعت، یا اعلام عدم مخالفت کرد. تعداد معدودی، چهار تا شش نفر، بیعت نکردند؛ لیکن گفتند ما مخالفتی نمی‌کنیم. کنار نشستند؛ بقیه همه بیعت کردند و او رئیس کل دنیای اسلام شد. می‌دانید دنیای اسلام آن روز یعنی چه؟ یعنی از مرزهای هندوستان تا مدیترانه! این دنیای اسلام است. عراق و مصر و شام و فلسطین و ایران، همه و همه، مجموعه‌ی دنیای اسلام است؛ شاید رئیس نصف دنیای آباد آن روز، با قدرت کامل.

آن وقت زندگی امیرالمؤمنین، آن زهد امیرالمؤمنین که شنیده‌اید، مربوط به این دوران است. یعنی این دنیای شیرین، لذت زندگی، راحتی، خوشی و چیزهایی که یکی از اینها بزرگانی را به خود جذب می‌کند، در یک مرحله حساس می‌غلطاند و از گردونه خارج می‌کند، همه اینها با هم، نتوانست یک لحظه امیرالمؤمنین را دچار تردید و اضطراب و از راه ماندگی کند. این انسان بزرگ نشان داد که از همه عوامل گمراهی انسان، قویتر و مقتدرتر است. عظمت، یعنی اینها. اینهاست که نسلها و تاریخها و انسانها

و اجتماعات را در مقابل خود خاضع می‌کند. کسی اگر بخواهد انصاف به خرج دهد، نمی‌تواند در مقابل چنین شخصیتی سرکشی و گردن‌کشی کند. اصلاً دلها در مقابل او خاضع می‌شود.

تواضع بزرگان عالم در مقابل نمایندگان امیرالمؤمنین

هر کس رشح‌های از آنچه در امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام بود، در وجود خود داشته باشد، می‌تواند بر دنیایی از سرکشیها و تمایلات درون و بیرون خود فائق آید. این امام بزرگوار را که شما دیدید بزرگترین شخصیت‌های دنیا در زمان ما، در مقابل او احساس حقارت کردند؛ نمایندگان او هم در دنیا، هر جا می‌رفتند، چون نام و یاد امام همراه آنها بود، بزرگان و سرکشان و قدرتمندان عالم را به خضوع و تواضع وادار می‌کردند. این امام بزرگوار ما توانسته بود بخشی و گوشه‌ای از آن معدن زیبایی و خلوص آن بزرگوار را در خود به وجود آورد. البته این بخش که ما می‌گوییم، خیلی عظیم است؛ منتها در مقابل اقیانوس بی‌کران شخصیت امیرالمؤمنین ناچیز و یک قطره است؛ اما خودش خیلی زیاد و خیلی بزرگ است.

مقایسه نکردن امام سجاد (علیه السلام) با امام علی (علیه السلام)

عزیزان من، امیرالمؤمنین را نمی‌شود این‌گونه شناخت؛ نمی‌شود. مگر انسان با این مقایسه‌ها قدری احساس کند که او چه بود. امام سجاد علیه‌الصلاة والسلام در مقابل یکی از اصحابش که به او عرض کرد: یا بن‌رسول‌الله! شما این قدر به خودتان فشار می‌آورید، زحمت می‌دهید، عبادت می‌کنید و زهد می‌ورزید، این‌گونه زهد ورزیدن و این قدر به نفس خود فشار آوردن، آخر چرا؟ وادار می‌کرد که حضرت سجاد قدری به خود رحم کند. می‌گفت قدری به جسم و نفس خودتان رحم کنید. امام سجاد گریه کرد و گفت: مرا با امیرالمؤمنین مقایسه کن، ببین من کجا و امیرالمؤمنین کجا! توجه کنید؛ او زین‌العابدین است.

شخصیت امام سجاد از آن شخصیت‌های دست‌نیافتنی است. نه این که فقط در عمل دست‌نیافتنی است، حتی در ذهن هم دست‌نیافتنی است. از آن خورشیدهای تابانی است که ما فقط می‌توانیم شعاعش را از دور ببینیم. او وقتی که به امیرالمؤمنین نگاه می‌کند، با آن چشم تعظیم و تجلیلی نگاه می‌کند که بچه کوچکی به یک قهرمان بزرگ می‌نگرد. امیرالمؤمنین این‌گونه است. این امیرالمؤمنین، با این عظمت است.

ضرورت منشأ اثر بودن امیرالمؤمنین در زندگی ما

عزیزان من! نکته‌ای که به من و شما خیلی ارتباط پیدا می‌کند، این بخش قضیه است؛ چون پیروان مرد بودن که با زبان نمی‌شود. شما در میدان جنگ، مرتب بگویید فلانی فرمانده ماست و مرتب اظهار ارادت به فلان فرمانده بکنید، بعد آن فرمانده، همه را به صف کند، ولی شما نروید؛ شما را به تمرین دعوت



کند، حاضر نشوید؛ به حمله دستور دهد، شما پشت کنید. این چه فرماندهی است؟! این که فرمانده نشد. انسان با دشمنش و با یک آدم بیگانه، همین گونه رفتار می کند. امیرالمؤمنین آقای ماست؛ امام، پیشوا و رهبر ماست. ما شیعه علی هستیم و به این افتخار می کنیم. اگر کسی اسم امیرالمؤمنین را با تجلیل کمتری بیاورد، دلمان از بغض او پر می شود، پس لازم است که این، در زندگی ما منشأ اثری باشد. نمی گویم مثل امیرالمؤمنین شویم. امام سجاد هم فرمود که نمی تواند مثل امیرالمؤمنین عمل کند. امیرالمؤمنین هم فرمود: «الا و انکم لاتقدرون علی ذلک.»^۲ به چه کسی؟ به عثمان بن حنیف، با آن عظمت. به او فرمود که شما نمی توانید این گونه که من می کنم، عمل کنید. این که واضح است. اما لااقل در آن راه، در آن سمت و جهت، در جبهه او قرار گیرید. این لازم است. اگر می خواهید در جبهه امیرالمؤمنین قرار گیرید، بارزترین خصوصیت او در دوران حکومتش - که مربوط به امروز من و شما می شود - دو چیز است: یکی عدل اجتماعی، یکی زهد نسبت به دنیا.

🏠 معنای عدالت اجتماعی

عزیزان من! این دو ارزش را ما باید مثل پرچم، در جامعه خودمان بلند کنیم. عدالت اجتماعی، یعنی نظر و نگاه دستگاہ قدرت و حکومت، نسبت به آحاد مردم یکسان باشد. در مقابل قانون، امتیازات و برخوردها یکسان باشد. البته انسان با یکی دوست و خویشاوند است؛ لذا ارتباطات با همه، به یک صورت نیست. آن کسانی که در جایی مسؤولیتی دارند - مسؤول یک اداره یا یک میز، فرقی نمی کند. مسؤولیت یک ناحیه کوچک، یا مسؤولیتهای بزرگ، همه مثل هم است - می دانند که بالاخره انسان با یکی آشنا و با یکی آشنا نیست. نمی خواهیم این را بگوییم. منظور ما بر خورد و رفتار قانونی است. آن جایی که پای امتیازات به میان می آید و حرکت و نگاه و اشاره، از سوی این مسؤول، منشأ اثر می شود، این جا باید یکسان باشد. همه باید احساس کنند که به طور یکسان از خیرات نظام اسلامی بهره مند می شوند. البته بعضیها تنبلند و دنبال کار نمی روند؛ بعضیها کوتاهی می کنند؛ بعضی به خودشان ظلم می کنند؛ حساب آنها جداست. اما معنای عدل اجتماعی این است که قانون، مقررات و رفتارها نسبت به همه افراد جامعه یکسان باشد و کسی امتیاز ویژه ای بدون دلیل نداشته باشد. این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین این کار را کرد.

🏠 عدالت ورزی، اساس عملکرد امام علی (علیه السلام)

اساس دشمن تراشی علی علیه السلام این بود. آن کسی هم که آن همه شعر برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان او گفته بود و آن همه محبت کرده بود - نجاشی شاعر - وقتی که حدّ خدا را در روز ماه رمضان شکست، امیرالمؤمنین حد خدا را بر او جاری کرد. گفت: حدود الهی را نقض کرده ای. روز ماه رمضان، علناً شُرب خمر کرده بود - هم شرب خمر بود، هم شکستن حرمت ماه رمضان بود - افرادی آمدند که: آقا! ایشان این قدر برای شما شعر گفته، این قدر به شما محبت کرده است؛ این قدر دشمنهای شما دنبالش

آمدند، سراغ دشمنهای شما نرفت؛ او را یک طور نگه دارید. فرمود (به این مضامین): بله، بماند - مثلاً - قدمش روی چشم؛ اما باید حدّ خدا را جاری کنم. حدّ خدا را جاری کرد. او هم بلند شد و پیش معاویه رفت.^۳ یعنی امیرالمؤمنین با حکم خدا و با حدود الهی، این گونه رفتار می کند. همین امیرالمؤمنین، وقتی کسی که یکی از گناهان را انجام داده است - دزدی - نزد او آمد؛ حضرت فرمود: چقدر قرآن بلدی؟ آیه قرآن خواند. حضرت گفت: «وهبت یدک بسورۃ البقرۃ». دست تو را که باید قطع می کردم، به سوره بقره بخشیدم؛ برو.^۴

این تمایز بیجا نیست. این امتیاز، به خاطر سوره بقره و به خاطر قرآن است. امیرالمؤمنین در ملاحظه اصول و ارزشها و معیارها، هیچ ملاحظه از کسی نمی کرد. آن جا آن آدم را که فسق و فجور ورزیده است، به خاطر فسق و فجورش حدّ شرعی می زند و ملاحظه این را که او به حال من خیری دارد، نمی کند. اما این جا به خاطر قرآن، از حدّ دزدی صرف نظر می کند. امیرالمؤمنین این است. یعنی صد درصد بر اساس معیارها و ارزشهای الهی - و نه چیز دیگر - حرکت می کند. این، عدل امیرالمؤمنین است. این که گفته شده است: «قتل فی محراب عبادته لشده عدله» - البته دقیقاً نمی دانم که این حرف از کیست؛ اما حرف درستی است - عدالت امیرالمؤمنین موجب شد کسانی که صاحب نفوذ بودند، نتوانند او را تحمّل کنند.

عمل به عدالت علوی به مقدار توان

حالا بعضی می گویند: آقا! آن عدالتی که نگذاشت علی حکومت مبارک خود را ادامه دهد؛ شما چطور می خواهید امروز اجرا کنید؟ من می گویم آن مقدار که ما می توانیم و طاقت داریم، باید اجرا شود. ما ادعا نداریم که باید مثل امیرالمؤمنین عدالت را اجرا کنیم. ما می گوئیم آن مقدار که توان مؤمن امروز دنیا کفاف می دهد، باید اجرا کرد. اما این مقدار عدالتی را که می شود اجرا کرد و باید اجرا کرد، اگر به صورت یک فرهنگ در آید و مردم معنای عدالت را بفهمند، آن وقت قابل تحمّل خواهد بود.

توده های مردم، از عدالت امیرالمؤمنین خوششان می آمد - آنها که بدشان نمی آید - صاحبان نفوذ ناراحت بودند. علت این که امیرالمؤمنین را شکست دادند و توانستند آن وضعیت را در جنگ صفین پیش آورند و بعد حضرت را به شهادت برسانند، علت همه خون دلهای امیرالمؤمنین این بود که قدرت تحلیل مردم ضعیف بود. صاحبان نفوذ روی ذهنهای مردم اثر می گذاشتند. قدرت تحلیل و قدرت فهم مردم را باید اصلاح کرد. باید درک مسائل سیاسی در جامعه بالا برود تا بشود عدالت را اجرا کرد.

زهد، علاج بیماری جامعه اسلامی

دوم مسأله زهد امیرالمؤمنین است. برجسته ترین نقطه ای که در نهج البلاغه است، زهد است. امیرالمؤمنین آن روز که این زهد را فرمود، به عنوان علاج بیماری اساسی جامعه اسلامی فرمود و من مکرّر گفته ام امروز هم ما باید همان آیات زهد را بخوانیم. آن روز هم که امیرالمؤمنین می فرمود به شیرینیها و لذتهای دنیا

جذب نشوید، کسانی بودند که این شیرینیها و لذتها، به دستشان نمی‌رسید - شاید اکثریت مردم آن طور بودند - امیرالمؤمنین به آن کسانی می‌گفت که فتوحات دنیای اسلام، سالهای گسترش امپراتوری و قدرت بین‌المللی اسلام، آنها را متمکن، ثروتمند و برخوردار از امتیازات کرده بود؛ حضرت به آنها هشدار می‌داد. ما امروز همین که دو کلمه راجع به زهد بگوییم - بگوییم یک خرده ملاحظه کنید - بعضیها می‌گویند که آقا، اکثر مردم این چیزهایی که شما می‌گویید، ندارند. جواب این است که ما به آنها نمی‌گوییم؛ ما به کسانی می‌گوییم که تمکن دارند؛ کسانی که لذتهای دنیا برای آنها آغوش باز کرده است؛ کسانی که می‌توانند از راههای حرام، خودشان را به زیباییها و شیرینیهای زندگی برسانند. البته در درجه بعد به کسانی هم که از راه حلال می‌توانند به آن لذتها دست پیدا کنند، می‌گوییم.

مراتب زهد

البته بالاترین و واجبترین زهدها این است که انسان از حرام پرهیز کند؛ پارسایی کند؛ دامن را پاک نگه دارد و زهد بورزد. اما زهد از لذات حلال هم، مرتبه بالایی است. البته افراد کمتری ممکن است مخاطب این خطاب باشند. امروز هم همان روز است - با تفاوتی در وضعیت زمان و خصوصیات تاریخی هر دوره، که مخصوص خود آن است - کسانی که دستشان می‌رسد، کسانی که می‌توانند از زیباییها، تجملات، لذات، تنعمات و از گسترش روزافزون زندگی بهره‌مند شوند، باید آن خطابه‌های زهد امیرالمؤمنین را به یاد داشته باشند. البته این خطاب در مورد کسانی که مسؤولیتی دارند، شدیدتر و سنگینتر است. در مورد کسانی هم که مسؤولیتهای دولتی ندارند، همان خطاب هست، منتهی کمتر است؛ آنها بیشتر مخاطبند. اگر جامعه اسلامی ما که با این همه خطرات و دشمنیها روبه‌روست، اینها را مدّ نظر و مورد توجه دقیق قرار دهد؛ این را به صورت فرهنگ درآورد؛ همه آن را بدانند، بگویند و همه آن را بخواهند، آن وقت اعمال این چنین عدل و زهدی، به هیچ وجه نظام اسلامی را به خطر نمی‌اندازد؛ بلکه قویتر می‌کند. نظام اسلامی را قوی و آسیب‌ناپذیر می‌کند.

توان زهاد، ایستادگی در مقابل دشمنان

انسانهایی که لذات و مطامع دنیا و شهوات زندگی فریشتان نمی‌دهد و از خود بیخودشان نمی‌کند، می‌توانند در مقابل دشمنیها و دشمنها ایستند و در لحظه خطر، جامعه و نظام خود را نجات دهند. این همه دشمنی، با نظام جمهوری اسلامی است. این مسؤولیت خیلی سنگین بر عهده همه است؛ بخصوص بر عهده جوانان و کسانی که مسؤولیت دارند. بخصوص بر عهده روحانیون محترم و قشرهای گوناگون مردم و کسانی که مردم به آنها، به صورت الگو نگاه می‌کنند. امیرالمؤمنین این دو مشعل را روشن کرده است تا همه تاریخ را روشن کند و روشن هم می‌کند. اگر کسانی سرپیچی کنند، خودشان ضرر خواهند دید. اما نام علی، یاد علی و درس علی در تاریخ فراموش نخواهد شد. اینها همیشه خواهد بود.

توازن در شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

- عجز انسان از شناخت شخصیت امیرالمؤمنین
- امام علی (علیه السلام) شخصیتی فوق انسانی
- توازن شخصیت در امیرالمؤمنین
- عطوفت در کنار صلابت
- رحم و عطوفت امیرالمؤمنین
- قاطعیت و صلابت حیدری
- شناخت خوارج
- زیبایی تقابل خصوصیات متضاد در امیرالمؤمنین
- توازن و زرع و حکومت در شخصیت امیرالمؤمنین
- نمونه‌هایی از و زرع حضرت در حکومت داری
- موازنه قدرت و مظلومیت در زندگی علی (علیه السلام)
- زهد و سازندگی امیرالمؤمنین
- امیرالمؤمنین مظهر توازن و عدل
- استغفار و دعای امیرالمؤمنین
- و...

توازن در شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) *

در خطبه‌ی اوّل، مایلیم که اوّلاً عرض ارادتی به مقام مولا امیرالمؤمنین بکنم و ثانیاً به مناسبت روزهای قدر، در زمینه‌ی مسأله‌ی مهم روحی و معنوی خودمان؛ یعنی بازگشت به خدا و اصلاح درون خود و زدودن زنگارهای گناه از دل و جان نورانی آدمی، عرایضی را مطرح کنم؛ هر چند در جمعه‌ی اوّل ماه رمضان، درباره‌ی استغفار مطالبی را عنوان کردم. در خطبه‌ی دوم نیز قدری درباره‌ی مسائل انقلاب صحبت خواهم کرد و به یک نکته‌ی اساسی در باب انقلاب اشاره خواهم نمود.

عجز انسان از شناخت شخصیت امیرالمؤمنین

در باب زندگی امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسلام، شما یک اقیانوس را در نظر بگیرید. احاطه‌ی به همه‌ی ابعاد این اقیانوس، در یک نگاه که هیچ؛ در یک مطالعه‌ی طولانی هم برای یک انسان میسر نیست. از هر طرف که شما وارد می‌شوید، دنیایی از عظمت مشاهده می‌کنید؛ دریا‌های گوناگون، اعماق ژرف، موجودات آبی گوناگون و متنوع و اشکال مختلف از حیات و عجایب دریا! اگر این بخش را رها کنید و از بخش دیگر این اقیانوس وارد شوید، باز همین داستان و همین ماجراست. اگر از قسمت سوم یا چهارم یا پنجم و یا دهمی وارد شوید - از هر جا که وارد می‌شوید - باز شگفتیهایی مشاهده می‌کنید. این، یک مثال نارسا و کوچکی از شخصیت امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسلام است. شما از هر طرف که این شخصیت را نگاه کنید، خواهید دید عجایبی در آن نهفته است. این، مبالغه نیست. این، باز تاب عجز انسانی است که سالهای متمادی درباره‌ی زندگی امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسلام مطالعه کرده و این احساس را در درون و وجود

خود پیدا کرده است که به علی علیه السلام - این شخصیت والا - با ابزار فهم معمولی؛ یعنی همین ذهن و عقل و حافظه و ادراکات معمولی، نمی شود دسترسی پیدا کرد. از هر طرف شگفتیهاست!

❁ امام علی (علیه السلام) شخصیتی فوق انسانی

البته امیرالمؤمنین نسخه‌ی کوچک شده‌ی پیامبر اکرم و شاگرد آن بزرگوار است؛ اما همین شخصیت عظیمی را که در مقابل روی ماست - اگرچه در مقابل پیامبر، خود را کوچک و حقیر می بیند و خود شاگرد آن بزرگوار است - وقتی می خواهیم با دید بشری نگاه کنیم، برای ما یک شخصیت فوق انسانی به نظر می رسد. ما نمی توانیم یک انسان با این عظمتها را تصوّر کنیم. ابزار بشری، یعنی ادراک و عقل و ذهن - نمی گویم دوربین تلویزیون که خیلی حقیرتر از این حرفهاست و ذهن انسان، برتر از هر ابزار مادی است - خیلی کوچکتر است که بتواند امیرالمؤمنین را برای انسانهایی که به مقام کشف معنوی نرسیده باشند، تبیین کند. البته کسانی در عالم حضور معنوی و شهود روحی هستند که شاید آنها می توانند به نحوی ابعاد آن شخصیت را بفهمند؛ ولی امثال ما دستمان نمی رسد.

❁ توازن شخصیت در امیرالمؤمنین

امروز نکته‌ای را درباره‌ی زندگی امیرالمؤمنین عرض کنم و آن خصوصیتی است که من از آن به «توازن در شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام» تعبیر می کنم. توازن عجیبی در شخصیت آن بزرگوار است. یعنی صفات ظاهراً متضاد و ناسازگار در وجود امیرالمؤمنین، آن چنان کنار هم زیبا چیده شده که خود یک زیبایی به وجود آورده است! انسان نمی بیند که این صفات در کسی با هم جمع شود. از این قبیل صفات متضاد، در امیرالمؤمنین الی ما شاء الله است. نه یکی نه دو تا، خیلی زیاد است. حال چند مورد از این صفات متضادی را که در کنار هم در امیرالمؤمنین حضور و وجود پیدا کرده است، مطرح کنم:

❁ عطوفت در کنار صلابت

مثلاً رحم و رقت قلب در کنار قاطعیت و صلابت، با هم نمی سازد؛ اما در امیرالمؤمنین عطوفت و ترحم و رقت قلب در حدّ اعلاست که واقعاً برای انسانهای معمولی، چنین حالتی کمتر پیش می آید. مثلاً کسانی که به فقرا کمک کنند و به خانواده‌های مستضعف سر بزنند، زیادند؛ اما آن کسی که اولاً این کار را در دوران حکومت و قدرت خود انجام دهد، ثانیاً کار یک روز و دو روزش نباشد - کار همیشه‌ی او باشد - ثالثاً به کمک کردن مادی اکتفا نکند؛ برود با این خانواده، با آن پیرمرد، با این آدم کور و نابینا، با آن بچه‌های صغیر بنشینند، مأنوس شود، دل آنها را خوش کند و البته کمک هم بکند و بلند شود، فقط امیرالمؤمنین است. شما در بین انسانهای رحیم و عطوف، چند نفر مثل این طور انسان پیدا می کنید؟ امیرالمؤمنین در ترحم و عطوفتش، این گونه است.

رحم و عطوفت امیرالمؤمنین

او به خانه‌ی بیوه زن صغیردار که می‌رود؛ تنورش را که آتش می‌کند، نان که برایش می‌پزد و غذایی را که برایش برده است، با دست مبارک خود در دهان کودکش می‌گذارد، بماند؛ برای این که این کودکان گرفته و غمگین، لبخندی بر لبانشان بنشینند، با آنها بازی می‌کند، خم می‌شود آنها را روی دوش خود سوار می‌کند، راه می‌رود و در کلبه‌ی محقر آنها سرگرمشان می‌کند، تا گل خنده بر لبان کودکان یتیم بنشینند! این، رحم و عطوفت امیرالمؤمنین است، که یکی از بزرگان آن وقت گفت: آن قدر دیدم امیرالمؤمنین با انگشتان مبارک خودش، عسل در دهان بچه‌های یتیم و فقیر گذاشت که «لوددت انی كنت یتیما» (۲۹۵)؛ در دلم گفتم، کاش من هم بچه‌ی یتیمی بودم که علی این طور مرا مورد لطف و تفضل خود قرار می‌داد! این، ترحم و رقت و عطوفت امیرالمؤمنین است.

قاطعیت و صلابت حیدری

همین امیرالمؤمنین در قضیه‌ی نهروان؛ آن جایی که یک عده انسانهای کج اندیش و متعصب تصمیم دارند اساس حکومت را با بهانه‌های واهی براندازند، وقتی در مقابلشان قرار می‌گیرد، نصیحت می‌کند و فایده‌ای نمی‌بخشد؛ احتجاج می‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ واسطه می‌فرستد، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ کمک مالی می‌کند و وعده‌ی همراهی می‌دهد، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ در آخر سر که صف‌آرایی می‌کند، باز هم نصیحت می‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ بنا را بر قاطعیت می‌گذارد. آنها دوازده هزار نفرند. پرچم را به دست یکی از یارانش می‌دهد و می‌گوید: هر کس تا فردا زیر این پرچم آمد، در امان است؛ اما با بقیه خواهم جنگید. از آن دوازده هزار، هشت هزار نفر زیر پرچم آمدند. گفت شما بروید؛ رفتند. این در حالی است که آنها سابقه‌ی جنگ دارند، دشمنی و بدگویی کرده‌اند. اینها را دیگر امیرالمؤمنین اهمیت نمی‌دهد. بنای جنگ و ستیز داشتید، کنار گذاشتید؛ پی‌کارتان بروید. چهار هزار نفر دیگر ماندند. فرمود: اگر مصممید، شما بجنگید. دید بنا دارند بجنگند. گفت: پس، از چهار هزار نفر شما، ده نفر زنده نخواهد ماند! جنگ را شروع کرد. از چهار هزار نفر، نه نفر زنده ماندند؛ چون بقیه را به خاک هلاکت انداخته بود! این، همان علی است. چون می‌بیند که طرفهای مقابلش، انسانهای بد و خبیثی هستند و مثل کژدم عمل می‌کنند، قاطعیت به خرج می‌دهد.

شناخت خوارج

«خوارج» را درست ترجمه نمی‌کنند. من می‌بینم که متأسفانه در صحبت و شعر و سخنرانی و فیلم و همه چیز، خوارج را به خشکه مقدّسه‌ها تعبیر می‌کنند. این، غلط است. خشکه مقدّس کدام است؟! در زمان امیرالمؤمنین خیلی بودند که برای خودشان کار می‌کردند. اگر می‌خواهید خوارج را بشناسید، نمونه‌اش را من در زمان خودمان به شما معرفی می‌کنم. گروه منافقین که یادتان هست؟ آیه‌ی قرآن می‌خواندند،

خطبه‌ی نهج‌البلاغه می‌خواندند، ادّعی دینداری می‌کردند، خودشان را از همه مسلمانتر و انقلابیتر می‌دانستند؛ آن وقت بمب‌گذاری می‌کردند و ناگهان یک خانواده، بزرگ و کوچک و بچه و صغیر و همه کس را به هنگام افطار ماه رمضان می‌کشتند! چرا؟ چون اعضای آن خانواده طرفدار امام و انقلاب بودند. ناگهان بمب‌گذاری می‌کردند و یک جمعیتی بی‌گناه را مثلاً در فلان میدان شهر نابود می‌کردند. شهید محراب هشتاد ساله، پیرمرد نورانی مؤمن مجاهد فی سبیل‌الله را به وسیله‌ی بمب‌گذاری می‌کشتند. اینها چهار، پنج شهید محراب از علمای مؤمن عالم فاضل برجسته را کشتند. نوع کارها، این طور کارهایی است. خوارج، اینها بودند. عبدالله بن خباب را می‌کشتند؛ شکم عیالش را که حامله بود، می‌شکافتند، جنین او را هم که یک جنین مثلاً چند ماهه بود، نابود و مغزش را نیز متلاشی می‌کنند! چرا؟ چون طرفدار علی بن ابی‌طالبند و باید نابود و کشته شوند! خوارج اینهایند.

خوارج را درست بشناسید: کسانی با تمسک ظاهر به دین، با تمسک به آیات قرآن، حفظ کردن قرآن، حفظ کردن نهج‌البلاغه (البته آن روز فقط قرآن بود؛ ولی در دوره‌های بعد، هر چه که مصلحت باشد و ظاهر دینی آنها را حفظ کند) به برخی از امور دینی ظاهراً اعتقاد داشتند؛ اما با آن لبّ و اساس دین مخالفت می‌کردند و بر روی این حرف تعصّب داشتند. دم از خدا می‌زدند؛ اما نوکری حلقه به گوش شیطان را داشتند. دیدید که منافقین یک روز آن طور ادّعاهایی داشتند؛ بعد هم وقتی لازم شد، برای مبارزه با انقلاب و امام و نظام جمهوری اسلامی، با امریکا و صهیونیستها و صدام و با هر کس دیگر حاضر بودند کار کنند و نوکریشان را انجام دهند! خوارج، این طور موجوداتی بودند. آن وقت امیرالمؤمنین در مقابل آنها با قاطعیت ایستاد. این، همان علی است. «اشدّاء علی الکفّار و رحماء بینهم». (۲۹۶)

🌸 زیبایی تقابل خصوصیات متضاد در امیرالمؤمنین

ببینید؛ این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین، چطور زیبایی‌ای را به وجود می‌آورد! انسانی با آن ترحم و با آن رقت، طاقت نمی‌آورد و دلش نمی‌آید که یک بچه یتیم را غمگین ببیند. می‌گوید تا من این بچه را نخندانم، از این جا نخواهم رفت. آن وقت آن جا در مقابل آن انسانهای کج‌اندیش کج‌عمل - که مثل کژدم، به هر انسان بی‌گناهی نیش می‌زنند - می‌ایستد و چهارهزار نفر را در یک روز و در چند ساعت کوتاه از بین می‌برد. «لا یفلت منهم عَشْرَةٌ». (۲۹۷) از اصحاب خود امیرالمؤمنین، کمتر از ده نفر شهید شدند - ظاهراً پنج نفر یا شش نفر - اما از چهارهزار نفر آنها، کمتر از ده نفر باقی ماندند؛ یعنی نه نفر! توازن در شخصیت، یعنی این.

🌸 توازن ورع و حکومت در شخصیت امیرالمؤمنین

نمونه‌ی دیگر، ورع و حکومت آن حضرت است. چیز خیلی عجیبی است. ورع یعنی چه؟ یعنی انسان از هر چیز شبهه‌ناکی که بوی مخالفت با دین از آن استشمام می‌شود، اجتناب کند. از آن طرف، حکومت



چه می‌شود؟ آخر مگر می‌شود که در حکومت، انسان این‌طور رعایت و رع را بکند؟ ما حالا دستمان در کار است، می‌بینیم که این خصوصیت وقتی در کسی به وجود آید، چقدر قضیه مهم است. در حکومت، انسان با مسائل به صورت کلی مواجه است. قانونی را که اجرا می‌کند، سودهای زیادی دارد؛ ولی ممکن است در خلال این قانون، در گوشه‌ای به یک نفر ظلم شود. مأمور انسان ممکن است در بخشی از این دنیا و در گوشه‌ای از این کشور، تخلف کند. انسان چطور می‌تواند در مقابل این همه جزئیات غیر قابل احاطه، ورع الهی را رعایت کند؟ لذا به حسب ظاهر، حکومت با ورع نمی‌سازد؛ اما امیرالمؤمنین نهایت ورع را با مقتدرانه‌ترین حکومتها با هم جمع کرده است و این، چیز خیلی عجیبی است.

نمونه‌هایی از ورع حضرت در حکومت داری

او با کسی رودربایستی نداشت. اگر به نظر مبارکش، حاکمی ضعف داشت و مناسب آن کار نبود، او را برمی‌داشت. محمدبن ابی‌بکر مثل فرزند خود امیرالمؤمنین است و آن حضرت مثل فرزند خود، او را دوست می‌داشت؛ او هم به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مثل پدر نگاه می‌کرد. او فرزند کوچک ابی‌بکر و شاگرد مخلص امیرالمؤمنین بود و در دامان آن حضرت بزرگ شده بود. امیرالمؤمنین، محمدبن ابی‌بکر را به مصر فرستاد؛ بعد نامه نوشت که من احساس می‌کنم - حالا به تعبیر ما - عزیزم! تو برای مصر کافی نیستی؛ تو را برمی‌دارم، مالک اشتر را می‌گذارم. محمدبن ابی‌بکر هم بدش آمد و ناراحت شد. بشر است دیگر. هر چند مقامش عالی است، ولی بالاخره به او برخورد. اما امیرالمؤمنین این را توجه نکرد و اهمیت نداد. محمدبن ابی‌بکر، شخصیت به این عظمت که این قدر در جنگ جمل و در هنگام بیعت، به درد امیرالمؤمنین خورد، پسر ابی‌بکر و برادر ام‌المؤمنین - عایشه - بود. این شخصیت، برای امیرالمؤمنین این قدر ارزش داشت؛ ولی آن حضرت، اهمیتی به ناراحتی محمدبن ابی‌بکر نداد. این، ورع است؛ ورعی که در حکومت به درد انسان و به درد یک حاکم می‌خورد. حدّ اعلای این ورع، در امیرالمؤمنین است.

شاعری به نام نجاشی، برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان آن حضرت، شعر گفته است. روز ماه رمضان، از کوچه‌ای عبور می‌کرد؛ آدم بدی به وی گفت بیا امروز را در کنار ما باش. گفت می‌خواهم به مسجد بروم و مثلاً قرآن و نماز بخوانم. گفت روز ماه رمضان، کی به کی است؛ بیا با هم باشیم! به زور این شاعر را کشاند! او هم بالاخره شاعر بود دیگر! به خانه‌ی آن فرد رفت و در کنار بساط روزه‌خواری و شُرب خمر نشست. او نمی‌خواست؛ اما مبتلا شد. بعد هم همه فهمیدند که اینها شُرب خمر کرده‌اند. امیرالمؤمنین گفت: باید حدّ خدا را بخورند؛ هشتاد تازیانه برای شُرب خمر، ده یا بیست تازیانه هم اضافه برای این که روز ماه رمضان این کار را کردند! نجاشی گفت: من شاعر و مدّاح حکومت شما هستم. با دشمنان شما این‌طور با ابزار زبان مبارزه کرده‌ام. می‌خواهی مرا شلاق بزنی (۲۹۸)؟! در بیان امروز ما، آن حضرت شبیه این بیان را فرمودند که آن به جای خود محفوظ، خیلی هم عزیزی، خیلی هم خوبی، ارزش هم داری؛ اما من حدّ خدا را تعطیل نمی‌کنم! هر چه قوم و خویشهایش آمدند و اصرار کردند که اگر شما او را شلاق بزیند،



آبروی ما خواهد رفت و ما دیگر سر بلند نمی شویم، حضرت فرمود نمی شود و من نمی توانم حد خدا را جاری نکنم! آن مرد را خواباندند و تازیانه زدند، او هم شبانه فرار کرد و رفت. گفت: حالا که در حکومت شما، با شاعر و هنرمند و روشنفکری مثل من، بلد نیستند که چگونه باید رفتار کنند، من هم می روم آن جایی که مرا بشناسند و قدرم را بدانند! او پیش معاویه رفت و گفت معاویه قدر ما را می داند! بروید به جهنم! وقتی کسی این قدر کور است که نمی تواند از لابه لای احساسات شخصی خود، درخشندگی علی را ببیند، جزایش همین است که پیش معاویه برود. عقوبت او همین است که متعلق به معاویه شود؛ بروید. امیرالمؤمنین می دانست که این فرد از دست خواهد رفت. یک شاعر هم مهم بود. آن روز از امروز هم مهمتر بود. البته امروز هم هنرمندان حائز اهمیتند؛ اما آن روز مهمتر بود. آن روز تلویزیون و رادیو که نبود، تشکیلات ارتباط جمعی که نبود؛ همین شعرا بودند که می گفتند و افکار را در همه جا منتشر می کردند. ورع امیرالمؤمنین، با حاکمیت مقتدرانه‌ی او با هم جمع شدند. ببینید چه زیبایی درست می کند! ما دیگر در دنیا سراغ نداریم. ما دیگر در تاریخ این طور چیزی را ندیده ایم. در خلفای قبل از امیرالمؤمنین، قاطعیت‌های زیادی بود و انسان در این زمینه‌ها، در احوالاتشان کارهای فوق العاده‌ای می خواند؛ اما فاصله‌ی بین امیرالمؤمنین و آنچه قبل از ایشان و بعد از ایشان تا امروز مشاهده شده است، فاصله‌ی عجیبی است و اصلاً قابل ذکر و توصیف نیست.

🌸 موازنه قدرت و مظلومیت در زندگی علی (علیه السلام)

نمونه‌ی دیگر، قدرت و مظلومیت آن حضرت است. در زمان آن بزرگوار، قدرتمندتر از امیرالمؤمنین - آن شجاعت عجیب حیدری - کیست؟ هیچ کس تا آخر عمر امیرالمؤمنین ادعا نکرد که جرأت دارد در مقابل شجاعت آن حضرت ایستادگی کند! همین آدم، مظلومترین آدمهای زمان خودش و - بلکه آن چنانی که گفتند و درست هم هست - شاید مظلومترین انسانهای تاریخ اسلام است! قدرت و مظلومیت، دو عنصری است که با هم نمی سازند. معمولاً قدرتمندان، مظلوم واقع نمی شوند؛ اما امیرالمؤمنین مظلوم واقع شد.

🌸 زهد و سازندگی امیرالمؤمنین

نمونه‌ی دیگر، زهد و سازندگی است. امیرالمؤمنین، زهد و بی رغبتی به دنیایش، مثل است. شاید برجسته‌ترین و یا یکی از برجسته‌ترین موضوعات نهج البلاغه، زهد نهج البلاغه است. همین امیرالمؤمنین، در طول بیست و پنج سال مابین رحلت پیامبر و رسیدنش به حکومت، از مال شخصی خود، کارهای آبادسازی می کرد، باغ درست می کرد، چاه حفر می کرد، آب جاری می کرد، مزرعه درست می کرد. عجیب این است که همه را هم در راه خدا می داد!

بد نیست بدانیم که امیرالمؤمنین یکی از پردرآمدترین آدمهای زمان خودش بوده است. از قول آن حضرت نقل کرده‌اند که: «و صدقتی الیوم لو قسمت علی بنی هاشم لوسعهم (۲۹۹)»؛ صدقه‌ای که من از مال خودم

خارج می‌کنم، اگر به همه‌ی بنی‌هاشم تقسیم کنم، آنها را کفایت می‌کند! درآمد امیرالمؤمنین، این‌گونه بود. اما این انسان پر درآمد، زندگی‌اش جزو فقیرانه‌ترین زندگی‌ها بود؛ زیرا همه را در راه خدا می‌داد. در زیرزمین رفت و چاه را حفر کرد. با دست خودش هم این کارها را می‌کرد. راوی گفت: دیدم آب مثل گلوی شتر از این چاه بیرون زد و جاری شد. امیرالمؤمنین، گل آلوده از چاه بالا آمد و همان لب چاه نشست و کاغذ خواست. در کاغذ نوشت این چاه از طرف علی بن ابی‌طالب برای فلان اشخاص وقف است! آن چیزی را که شما در دوران حکومت امیرالمؤمنین ملاحظه می‌کنید، ادامه‌ی زندگی شخصی و خصوصی آن حضرت است که در دوران حکومتش هم این‌گونه از آب در می‌آید.

بی‌رغبتی به دنیا، با بنای دنیا - که خدای متعال این را وظیفه‌ی همه قرار داده است - منافات ندارد. دنیا را بسازید، زمین را آباد کنید، ثروت ایجاد کنید؛ اما دل نبندید، اسیر آن نشوید، غلام ثروت و پول و مال و منال نشوید، مقهور به آن نشوید، تا راحت بتوانید آن را در راه خدا انفاق کنید. آن توازن اسلامی، این است. از این قبیل، فراوان است که حالا اگر من بخواهم نمونه‌هایش را ذکر کنم، زمان زیادی می‌برد.

🕌 امیرالمؤمنین مظهر توازن و عدل

عدل علی بن ابی‌طالب، نمونه‌ی دیگر است. وقتی که ما می‌گوییم در علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عدالت وجود دارد، معنای ابتداییش که هر کسی از آن درک می‌کند، این است که او در جامعه، عدالت اجتماعی برقرار می‌کرد. این، عدل است؛ اما عدل بالاتر همین توازن است. «بالعدل قامت السموات والارض» (۳۰۰) آسمان و زمین براساس عدلند؛ یعنی همین توازن در آفرینش. حق هم همین است. عدل و حق، در نهایت یک چیزند و یک معنا و یک حقیقت دارند. در زندگی امیرالمؤمنین، خصوصیات، مظهر عدل و توازن است. همه‌ی چیزهای خوب در جای خود، در حدّ اعلای زیبایی حضور و وجود دارند.

🕌 استغفار و دعای امیرالمؤمنین

یکی دیگر از خصوصیات امیرالمؤمنین، استغفار آن بزرگوار است که در همین خصوص، من چند جمله‌ای در آخر این خطبه عرض کنم. دعا و توبه و انابه و استغفار امیرالمؤمنین خیلی مهم است. شخصیتی که جنگ و مبارزه می‌کند، میدانهای جنگ را می‌آراید، میدانهای سیاست را می‌آراید، نزدیک به پنج سال بر بزرگترین کشورهای آن روز دنیا حکومت می‌کند (اگر امروز قلمرو حکومت امیرالمؤمنین را نگاه کنید، مثلاً شاید ده کشور یا چیزی در این حدود باشد) در چنین قلمرو وسیعی با آن همه کار و با آن همه تلاش، امیرالمؤمنین یک سیاستمدار کامل و بزرگ است و دنیایی را در واقع اداره می‌کند؛ آن میدان سیاستش، آن میدان جنگش، آن میدان اداره‌ی امور اجتماعی، آن قضاوتش در بین مردم و حفظ حقوق انسانها در این جامعه. اینها کارهای خیلی بزرگی است، خیلی اشتغال و اهتمام می‌طلبد و همه‌ی وقت انسان را به خودش مشغول می‌کند. در این طور جاها، آدمهای یک بُعدی می‌گویند، دعا و عبادت ما همین است

دیگر. مادر راه خدا کار می‌کنیم و کارمان برای خداست. اما امیرالمؤمنین این طور نمی‌فرماید. آن کارها را دارد، عبادت هم دارد. در بعضی از روایات دارد - البته من خیلی دنبال این قضیه تحقیق نکردم، تا ببینم روایات قابل اعتماد است یا نه - که امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام در شبانه روز، گاهی هزار رکعت نماز می‌خواند!

🕌 علی (علیه السلام) عابدترین اصحاب

این دعاهایی که مشاهده می‌کنید، دعاهای معمول امیرالمؤمنین است. دعا و تضرع و انابه‌ی امیرالمؤمنین، از دوران جوانیش بود. آن روزها هم امیرالمؤمنین مشغول بود. زمان پیامبر هم یک جوان انقلابی در میدان همه‌کاره‌ی این طوری بود. او همیشه مشغول بود و وقت خالی نداشت؛ اما همان روز هم وقتی نشستند و گفتند در بین اصحاب پیامبر، عبادت چه کسی از همه بیشتر است؟ «ابودر داء» گفت: علی. گفتند چطور؟ نمونه و مثال آورد و همه را قانع کرد که علی از همه بیشتر عبادت می‌کند. زمان جوانی، بیست و چند سالش بود؛ بعد از آن هم که معلوم است. زمان خلافت نیز همین طور بود.

🕌 مناجات‌های امیرالمؤمنین

داستانهای گوناگونی - مثل داستان «نوف بکالی» - از عبادتهای امیرالمؤمنین وجود دارد. این صحیفه‌ی علویّه که بزرگان جمع کرده‌اند، ادعیه‌ی مأثوره از امیرالمؤمنین است که یک نمونه‌اش همین دعای کمیل است که شما شبهای جمعه می‌خوانید. من یک وقت از امام راحل بزرگوارمان پرسیدم: در بین دعاهایی که هست، شما کدام دعا را بیشتر از همه می‌پسندید و بزرگ می‌شمارید؟ ایشان تأملی کردند و گفتند: دو دعا؛ یکی دعای کمیل، یکی هم مناجات شعبانیه. احتمالاً مناجات شعبانیه هم از امیرالمؤمنین است؛ چون در روایت دارد که همه‌ی ائمه مناجات شعبانیه را می‌خواندند. من حدس قوی می‌زنم که آن هم از امیرالمؤمنین باشد. کلمات و مضامینش هم شبیه به همین کلمات و مضامین دعای کمیل است. دعای کمیل هم دعای عجیبی است. شروع دعا با استغفار است و خدا را به ده چیز قسم می‌دهد. ببینید؛ این استغفاری که من هفته‌ی قبل عرض می‌کردم، این است: «اللهم انی اسئلك برحمتک التی وسعت کل شیء» (۳۰۱) خدا را به رحمتش، خدا را به قدرتش، خدا را به جبروتش - به ده صفت از صفات بزرگ پروردگار - قسم می‌دهد. بعد که خدا را به این ده صفت قسم می‌دهد، می‌فرماید: «اللهم اغفر لی الذنوب التی تهتک العصم، اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل النقم، اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء». پنج نوع گناه را هم در آن جا امیرالمؤمنین به پروردگار عرض می‌کند: گناهایی که جلو دعا را می‌گیرند؛ گناهایی که عذاب نازل می‌کنند و ... یعنی از اول دعا، استغفار است؛ تا آخر دعا هم باز همین استغفار است. عمده‌ی مضمون دعای کمیل، طلب مغفرت و آمرزش است. مناجاتی سوزناک و آتشین در طلب آمرزش از پروردگار است. این، امیرالمؤمنین است. استغفار، این است.

حرکت در راه خدا سبب تعالی زندگی

عزیزان من! انسان در عالیترین شکل و متکاملترین نوع زندگی، آن انسانی است که بتواند در راه خدا حرکت کند و خدا را از خود راضی نماید و شهوات، او را اسیر خود نسازد. انسان درست و کامل، این است. انسان مادی که اسیر شهوت و غضب و هواهای نفسانی و خواسته‌ها و احساسات خود است، انسان حقیری است؛ هر چند هم به ظاهر بزرگ باشد و مقام داشته باشد. رئیس جمهور بزرگترین کشورهای دنیا و دارنده‌ی بزرگترین ثروت‌های جهان که نمی‌تواند با خواهش‌های نفسانی خود مقابله و مبارزه کند و اسیر خواهش‌های نفس خود است، انسان کوچکی است. اما انسان فقیری که می‌تواند بر خواسته‌های خود فائق آید و راه درست را - که راه کمال انسان و راه خداست - پییماید، انسان بزرگی است.

استغفار پاک کننده زنگارهای دل

استغفار، شما را از آن حقارت نجات می‌دهد. استغفار، ما را از آن بند و زنجیرها و غل‌ها نجات می‌دهد. استغفار، زنگارهای دل نورانیتان را که خدای متعال به شما داده است، از بین می‌برد و پاک می‌کند. دل، یعنی جان، یعنی روح، یعنی آن هویت واقعی انسان. این، چیز خیلی نورانی‌ای است. هر انسانی، نورانی است. حتی انسانی که با خدا رابطه و آشنایی ندارد، در جوهر و ذات خود، نورانیت دارد؛ منتها بر اثر بی‌معرفتی و گناه و شهوترانی، آن را دچار زنگار کرده است. استغفار، این زنگار را از بین می‌برد و نورانیت می‌بخشد.

اهمیت شب قدر

ماه رمضان، وقت استغفار و دعا و انابه است. دو شب از شبهای مشتبه به قدر و محتمل القدریه گذشت - شب نوزدهم و شب بیست و یکم - اما شب بیست و سوم در پیش است؛ آن را قدر بدانید. از اول شب بیست و سوم، از هنگام غروب آفتاب، سلام الهی - «سلام هی حتی مطلع الفجر» (۳۰۲) - شروع می‌شود، تا وقتی که اذان صبح آغاز می‌گردد. این چند ساعت این وسط، سلام الهی و امن الهی و خیمه‌ی رحمت خداست که بر سراسر آفرینش زده شده است. آن شب، شب عجیبی است؛ بهتر از هزار ماه، نه برابر آن؛ «خیر من ألف شهر» (۳۰۳) هزار ماه زندگی انسان، چقدر می‌تواند بر کات به وجود آورد و جلب رحمت و خیر کند! این یک شب، بهتر از هزار ماه است. این، خیلی اهمیت دارد. این شب را قدر بدانید و آن را به دعا و توجه و تفکر و تأمل در آیات خلقت و تأمل در سرنوشت انسان و آنچه که خدای متعال از انسان خواسته است و بی‌اعتباری این زندگی مادی و این که همه‌ی این چیزهایی که می‌بینید، مقدمه‌ی آن عالمی است که لحظه‌ی جان دادن، دروازه‌ی آن عالم است، بگذرانید.

✪ خواستن خدا، آمادگی برای آخرت

عزیزان من! لحظه‌ی جان دادن، ما وارد عالم دیگری می‌شویم. برای آن روز، خودمان را باید آماده کنیم. همه‌ی این دنیا، همه‌ی این ثروتها، همه‌ی این انرژیهایی که خدای متعال در وجود شما در این عالم به ودیعه گذاشته است، همه‌ی آنچه که خدا برای بشر خواسته است - حکومت عادلانه، زندگی مرفه، چه و چه و چه - برای این است که انسان فرصت پیدا کند تا خود را برای نشئه‌ی آن عالم آماده نماید. خود را آماده کنید، با خدا اُنس بگیرید، با خداوند مناجات کنید، ذکر بگویید و استغفار کنید. آن وقت انسانهایی که این طور رو به خدا می‌آورند و دل خود را تطهیر می‌کنند و از گناه رو برمی‌گردانند و تصمیم بر عمل خیر می‌گیرند، موجودات عظیمی هستند که در رویارویی با مشکلات این عالم، می‌توانند مقابله کنند. یک نمونه‌اش، امام بزرگوار ماست؛ نمونه‌های دیگرش، مؤمنین جامعه‌ی خود ما هستند؛ این جوانان مؤمن و نستوه، این زنان و مردان، آنهایی که شهید شدند، آنهایی که جانباز شدند، آنهایی که زندانهای سخت دوران اسارت را تحمل کردند، آنهایی که فراق عزیزان را تحمل کردند، آنهایی که سختیهای میدان جنگ را تحمل کردند و امروز شما هزار نفر از اینها را تشییع می‌کنید. هر یک از اینها، یک نمونه‌ی ممتاز و عالی هستند که جا دارد هر ملتی یک نفر از این شهدا را داشته باشد، او را تجلیل کند؛ او را بزرگ بدارد و الگو قرار دهد.

✪ ضربت خوردن امیرالمؤمنین

در یک جمله هم از روز بیست و یکم سال چهلیم هجرت - که روز شهادت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام است - یاد کنم. مثل امروزی، کوفه چه حال و وضعی داشته است! شما آن لحظه‌ای را به یاد آورید که همه در تهران فهمیدند امام بزرگوار از دنیا رفته است. دیدید که چه ولوله‌ای شد، چه زلزله‌ای به وجود آمد و چه دلپایی از جا کنده شد. البته امام مدتی بیماری داشتند؛ سابقه بود، بعضی انتظار داشتند، این بیم و دغدغه در ذهنها بود؛ اما امیرالمؤمنین تا ساعتی قبل از آن، در میان مسجد، خفتگان را بیدار می‌کرد. صدای اذان آن بزرگوار، شاید در فضای کوفه پیچیده بود. لحن ملکوتی آن بزرگوار را مردم تا همین روزهای آخر، تا دیروز و دیشب شنیده بودند: «کلماتی چو دُر آویزه‌ی گوش / مسجد کوفه هنوزش مدهوش». این کلمات را مردم شنیده بودند. آنها در خانه‌های خود نشسته بودند. ناگهان دیدند که صدایی بلند شد و هاتفی بالحن غم‌انگیزی فریاد کرد: «الا تهتمت والله ارکان الهدی، قُتل علی المرتضی». (۳۰۴) مردم کوفه - بعد هم همه‌ی دنیای اسلام - خبر شهادت امیرالمؤمنین را به این ترتیب شنیدند.

✪ پیشگویی شهادت مولا علی (علیه السلام)

البته امیرالمؤمنین، خود بارها و بارها خبر داده بود و از نزدیکان آن حضرت، تقریباً همه آن را می‌دانستند. در زمان پیامبر، به هنگام جنگ خندق، امیرالمؤمنین - که جوان نوحاسته‌ی بیست و چند ساله‌ای بود - با

عمرو بن عبدود مبارزه کرد و آن پهلوان معروف عرب را - که قریش و غیر قریش، بزرگش می شمردند و یقین داشتند که او دیگر کار پیامبر و مسلمانان را یکسره خواهد کرد - به درک واصل کرد و برگشت و در این مبارزه، پیشانی حضرت زخم برداشت و خون از پیشانی مبارک امیر المؤمنین جاری شد. او خدمت پیامبر آمد. آن حضرت، نگاهی کرد. خونِ چهره‌ی امیر المؤمنین، دل پیامبر را سوزاند. این جوان مبارز، این جوان فداکار، این جوان محبوب و عزیز، رفته این کار بزرگ را هم کرده و برگشته و حال پیشانیش خون آلود شده است. پیامبر فرمود: علی جان! بنشین. امیر المؤمنین نشست. پیامبر دستمال خواست. خود آن حضرت شاید خونها را تمیز کرد و بعد هم به دو نفر از خانمهایی که مأمور بستن زخمها بودند، فرمود که زخم علی را خوب ببندید و مرتب کنید. وقتی این سفارشها را کرد، ناگهان مثل این که چیزی به یاد پیامبر آمد و شاید چشمهای آن حضرت پر از اشک شد. نگاهی به امیر المؤمنین کرد و فرمود: علی جان! امروز زخم تو را بستیم؛ اما آن روزی که محاسن تو از خون سرت خضاب خواهد شد، من کجا هستم؟ «این اکنون اذا خضبت هذه من هذا» (۳۰۵) بنابر این، همه چنین روزی را انتظار داشتند؛ خود حضرت هم بارها می فرمود.

انتظار شهادت در امیر المؤمنین

«محمد بن شهاب زهری» در روایتی می گوید: «کان امیر المؤمنین علیه السلام یستبطئی القاتل» (۳۰۶) یعنی کانه بی تابانه منتظر این بود که این قاتل و این شقی بیاید، کار خود را انجام دهد! حرکت زمان را کند می شمرد که این حادثه انجام گیرد. دائماً می فرمود که «این اکنون اذا خضبت هذه من هذا». حضرت منتظر بود و نزدیکان هم می دانستند؛ اما حادثه آن قدر بزرگ بود که با این که از پیش خبر داده شده بود، همه را منقلب کرد. حضرت را به منزل آوردند. روایتی را در «بحار» دیدم که نقل شده بود: حضرت گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد. دخترش ام کلثوم در مقابل حضرت نشسته بود و اشک می ریخت و گریه می کرد. یک بار که حضرت چشمش را باز کرد، این تعبیر را دارد که فرمود: لا تؤذینی یا ام کلثوم» (۳۰۷) - به زبان ما - یعنی دخترم! با گریه و اشکهای خودت، دل مرا جریحه دار نکن و نسوزان. «فانک لوترین ما ارای لم تبک»؛ اگر تو آن چیزی را که من در مقابلم می بینم، می دیدی، گریه نمی کردی. «ان الملائکة من السموات السبع بعضهم خلف بعض و النبیون یقولون انطلق یا علی». طبق این روایت، فرمود که فرشتگان آسمانها از هفت آسمان پشت سر یکدیگر جمع شده اند. در مقابل من، پیامبران بزرگ الهی همه اجتماع کرده اند و همه خطاب به من می گویند: علی جان! بیا به طرف ما. «فما امامک خیر لک مما انت فیه».

«بصیرت» و «صبر» دو خصوصیت قابل پیروی
از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جوانان

- ❖ امیرالمؤمنین محبوب میان همه مردم
- ❖ درس گرفتن از خصوصیات امیرالمؤمنین
- ❖ بصیرت و صبر دو صفت پایدار امیرالمؤمنین
- ❖ تمام مشکلات ناشی از بی بصیرتی و عدم صبر
- ❖ زورگویی قدرتها در پی حکومت ناباب و بصیرت کم مردم
- ❖ جمهوری اسلامی، طراح و زمینه ساز بیداری جهانی

«بصیرت» و «صبر» دو خصوصیت قابل پیروی از امیر المؤمنین (علیه السلام) *

❁ امیر المؤمنین محبوب میان همه مردم

اگر بخواهیم درباره امیر المؤمنین علیه السلام چند جمله کوتاه عرض کنیم و از تفصیل بحث در شخصیت این انسان عظیم و استثنایی تاریخ - که برای او کتابها هم کافی نیست - صرف نظر نماییم، اولاً باید عرض کنیم آن حضرت جزو شخصیت‌های نادری است که در گذشته و امروز نه فقط در میان شیعیان، که در میان همه مسلمانان و بلکه در میان انسانهای آزاداندیش غیرمسلمان، محبوب بوده است. کمتر کسی را از شخصیت‌های بزرگ، حتی پیامبران عظام الهی می شود نشان داد که در میان مردمی غیر از علاقه‌مندان و پیروان خود، این همه ستایشگر داشته باشد که امیر المؤمنین علیه السلام دارد. البته معرفت ما کم و بینش ما قاصر است. آن شخصیت از لحاظ معنوی، فوق العاده است. ما نمی توانیم همه ابعاد شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام را به درستی دریابیم؛ بخصوص ابعاد معنوی و الهی او را، که فهمیدن آن ابعاد برای بسیاری از اولیای خدا هم دشوار است؛ لیکن آن قدر ابعاد ظاهری شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام جذاب و چشمگیر و جالب است که حتی کسانی که با مسائل معنوی و ابعاد معنوی شخصیت انسانها و اولیا آشنایی ندارند، می توانند درباره این مرد بزرگ تاریخ چیزهایی بدانند و به او عشق بورزند.

❁ درس گرفتن از خصوصیات امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام در دوره‌های مختلف زندگی خود، چه در دوران نوجوانی؛ یعنی در اوایل

بعثت پیامبر، چه در عنفوان جوانی؛ یعنی آن هنگامی که هجرت به مدینه اتفاق افتاد - که در آن وقت علی علیه السلام جوانی بیست و چند ساله بوده است - چه در دوران بعد از رحلت پیامبر و آن محنتها و آن امتحانهای دشوار و چه در دوران آخر عمر؛ یعنی پنج سالی که در اواخر عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت و خلافت را پذیرفت و مسؤولیت پیدا کرد، در تمام این تقریباً پنجاه سال، خصوصیات بارزی را با خود حمل می کرده است. همه - بخصوص جوانان - از این نقطه می توانند درس بگیرند.

بصیرت و صبر دو صفت پایدار امیرالمؤمنین

شخصیتهای عظیم تاریخ، غالباً از دوران جوانی، بلکه از دوران نوجوانی، برخی از خصوصیات را با خود همراه داشته اند و یا در خود به وجود آورده اند. برجستگی انسانهای برجسته و بزرگ، معمولاً به یک تلاش بلند مدت متکی است و این را مادر زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام می بینیم. من در جمع بندی این زندگی پرفراز و نشیب، این نکته را مشاهده می کنم و به شما عرض می کنم که امیرالمؤمنین علیه السلام از اوایل نوجوانی تا هنگام مرگ، دو صفت «بصیرت» و «صبر» - بیداری و پایداری - را با خود همراه داشت. او یک لحظه دچار غفلت و کج فهمی و انحراف فکری و بد تشخیص دادن واقعیتها نشد. از همان وقتی که از غار حرا و کوه نور، پرچم اسلام به دست پیامبر برافراشته شد و کلمه «لا اله الا الله» بر زبان آن بزرگوار جاری شد و حرکت نبوت و رسالت آغاز گردید، این واقعیت درخشان را علی بن ابی طالب علیه السلام تشخیص داد؛ پای این تشخیص هم ایستاد و با مشکلات آن هم ساخت؛ اگر تلاش لازم داشت، آن تلاش را هم انجام داد؛ اگر مبارزه لازم داشت، آن مبارزه را کرد؛ اگر جانفشانی می خواست، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان برد و اگر کار سیاسی و فعالیت حکومت داری و کشورداری می خواست، آن را انجام داد. بصیرت و بیداری او، یک لحظه از او جدا نشد. دوم، صبر و پایداری کرد و در این راه استوار و صراط مستقیم، استقامت ورزید. این استقامت ورزیدن، خسته نشدن، مغلوب خواسته ها و هواهای نفس انسانی - که انسان را به تنبلی و رها کردن کار فرامی خواند - نشدن، نکته مهمی است.

آری؛ عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تقلید نیست. شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام قابل مقایسه با هیچ کس نیست. هر کدام از انسانهای بزرگی که ما در محیط و یا در تاریخ خودمان هم مشاهده کرده ایم، اگر بخواهند با امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه شوند، مثل مقایسه ذره با آفتاب است - قابل مقایسه نیستند - اما این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تقلید و قابل پیروی است. کسی نمی تواند بگوید که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام صبر و بصیرت - یعنی بیداری و پایداری - داشت به خاطر این بود که امیرالمؤمنین بود. همه در این خصوصیت باید سعی کنند که خودشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک کنند؛ هر چه همت و استعدادشان باشد.



تمام مشکلات ناشی از بی بصیرتی و عدم صبر

عزیزان من! تمام مشکلاتی که برای افراد یا اجتماعات بشر پیش می‌آید، بر اثر یکی از این دو است: یا عدم بصیرت، یا عدم صبر. یا دچار غفلت می‌شوند، واقعیتها را تشخیص نمی‌دهند، حقایقها را نمی‌فهمند، یا با وجود فهمیدن واقعیات، از ایستادگی خسته می‌شوند. لذاست که به خاطر یکی از این دو، یا هر دو، تاریخ بشر پر از محنتهای بزرگ ملتهاست؛ پر از غلبه‌ی زورگویان عالم بر ملت‌های ضعیف‌التفلس و غافل است. دهها سال - گاهی صدها سال - یک ملت مقهور سیاست یک جهانخوار و یک قدرت بزرگ بوده است. چرا؟ مگر اینها انسان نبوده‌اند؟ بله، انسان بوده‌اند؛ لیکن یا بصیرت نداشته‌اند، یا اگر بصیرت داشته‌اند، در راه آن آگاهی خود، فاقد صبر لازم را بوده‌اند؛ یعنی یا بیداری نداشته‌اند، یا پایداری نداشته‌اند.

زورگویی قدرت‌ها در پی حکومت ناباب و بصیرت کم مردم

در طول سالهای قبل از انقلاب، هر چه شما عقب بروید، محنت، ذلت، بدبختی، فشارهای گوناگون از طبقات حاکم و سلطه و زورگویی و تحقیر از طرف قدرت‌های بیگانه را در کشور ما می‌بینید. در این کشور، سالهای متمدنی انگلیسیها، سالهای متمدنی روسها، سالهای متمدنی هر دو، و در نهایت سالهای متمدنی امریکاییها، هر چه تصمیم گرفتند، نسبت به این ملت انجام دادند. ملت ما همین ملت بود و همین استعدادها را داشت - که امروز بحمدالله در میدانهای گوناگون، استعدادهای شما جوانان مثل ستاره و خورشید می‌درخشد - اما به خاطر حکومت‌های ناباب و به خاطر تربیت‌های غلط، بصیرت و صبرش کم بود. وقتی در برهه‌ای از زمان، آگاهان جامعه، بزرگان جامعه، دانایان جامعه و کسی مثل امام بزرگوار پیدا شدند، در مردم بصیرت دمیدند، مردم را به صبر وادار کردند، «و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»^۱ را در جامعه رایج کردند، این دریای خروشان به وجود آمد و توانست آن تاریخ سرتاپا ذلت و محنت را قطع کند و تسلط بیگانگان را بر این کشور از میان بردارد.

جمهوری اسلامی، طراح و زمینه‌ساز بیداری جهانی

شما امروز وقتی در افق سیاسی جهان نگاه می‌کنید، اگر یک ملت وجود داشته باشد که هیچ سلطه خارجی بر آن نیست، آن ملت، ملت ایران است. اگر تعدادی ملت‌ها و کشورها با این خصوصیت وجود داشته باشند، باز در رأس آن کشورها، ایران و ملت ایران است. چرا؟ چون به وسیله این مردم، به وسیله جوانان این ملت، به وسیله مسؤولان این ملت، به وسیله رهبران و هدایتگران این ملت، بصیرت و صبر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آموخته شد. این دو خصوصیت این قدر مهم است! امروز هم در دنیا کسانی که در رأس قدرت‌های سیاسی زورگو و مداخله‌گر، یا در رأس کمپانیهای اقتصادی، یا در رأس دستگاه‌های سرطان‌گونه تبلیغاتی و شبکه‌های عظیم

سودجوی تبلیغات قرار گرفته‌اند، از طریق یکی از این دو خصوصیت بر ملت‌ها حکم می‌رانند و زور گویی می‌کنند. یا سعی می‌کنند ملت‌ها را در غفلت نگه‌دارند و بصیرت آنها را از آنها بگیرند - اگر هم نتوانند به طور کلی از آنها بصیرت را سلب کنند، در یک مورد که یک مسأله خاص برایشان مهم است، سعی می‌کنند بیداری ملت‌ها و بصیرت انسان‌ها را در آن جامعه سلب نمایند - یا آنها را دچار بی‌صبری کنند. گاهی یک ملت و یک مجموعه انسان، در یک راه درست دچار بی‌صبری می‌شوند. این بی‌صبری هم یک امر تلقینی است؛ می‌شود به ملت‌ها تلقین کرد. امروز شما بدانید که در شبکه‌های تبلیغاتی، میلیاردها دلار خرج می‌شود، برای تلقین همین چیزها در ملت‌ها، که آنها را یا از تشخیص درست، یا از صبر صحیح و کامل دور بیندازند و دور کنند. علت این که استکبار و در رأس قدرتهای استکباری، رژیم ایالات متحده آمریکا با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی مخالف است، این است که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یک بیداری جهانی را طراحتی و زمینه‌سازی کرد. شاید شما شنیده باشید که تحلیلگران بخش‌های سیاسی امروز کشور آمریکا، در سمینارهای تخصصی و در جلسات ویژه، این کلمه را بر زبان آورده‌اند که امروز بزرگترین مشکل برای ما «انقلاب اسلامی» است. چرا بزرگترین مشکل است؟ حداکثر این است که ملتی راه خودش را از راه این دولت زورگو جدا کرده است؛ اما مشکل بودنش به خاطر چیست؟ مشکل بودن به خاطر این است که استکبار از غفلت ملت‌ها استفاده می‌کند. وقتی نقطه‌ای در دنیا به وجود آمد که بیداری را در جهان پراکنده کرد، ملت‌ها بیدار شدند، به راهی رهنمایی شدند، یک تجربه عملی به دست آوردند، آن مرکز می‌شود دشمن آن سیاست‌هایی که می‌خواهند ملت‌ها در خواب و در غفلت بمانند. بله؛ حقیقت همین است. ملت ایران و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی موجب شدند که ملت‌های دیگر بیدار شوند. در آن زمانی که این انقلاب عظیم پیش نیامده بود و این ملت این طور رها و آزاد و با نشاط و پرتوان وارد صحنه نشده بود، خیلی از کشورهایی که امروز فریاد اسلامخواهی بلند کرده‌اند، فریاد دشمنی با آمریکا بلند کرده‌اند و از دخالت‌های آمریکا در کشورشان بیزار شده‌اند، این طور نبودند؛ سرهایشان را پایین انداخته بودند و زندگی می‌کردند! اگر یک وقت هم روشنفکر و عالمی در میان آنها پیدا می‌شد و به آنها یک کلمه حرفی می‌زد، می‌گفتند: آقا نمی‌شود، فایده‌ای ندارد؛ مگر می‌شود از زیر سلطه آمریکا کسی خودش را نجات دهد؟ می‌گفتند نمی‌شود؛ مأیوس بودند. انقلاب اسلامی ایران این ابر یأس را از افق زندگی و دید ملت‌ها زدود؛ بسیاری از ملت‌ها بیدار و امیدوار شدند و جوانان به سمت اسلام گرایش پیدا کردند. وقتی ملت‌ها به اسلام رو بیاورند، چه ضرری برای استکبار دارد؟ معلوم است؛ اسلام با سلطه یک قدرت استکباری بر ملت مسلمان مخالف است. اسلام نمی‌گذارد؛ کما این که در ایران این طور است.

اقتدار، مظلومیت و پیروزی
سه عنصر بارز زندگی و شهادت مولای متقیان

- بزرگترین خصوصیت امیرالمومنین
- سه عنصر شخصیتی امام علی (علیه السلام)
- اقتدار و مظلومیت علوی
- ثارالله بودن امیرالمومنین
- امیرالمومنین، چهره درخشانده تاریخ
- پیروزی امیرالمومنین با همه مظلومیت‌ها
- قاسطین، اسلام پذیران مصلحتی
- ناکثین، خودی‌های منفعت طلب و اهل دنیا
- مارقین، دین‌گریزان ظاهر بین
- خوارج عنصر شورش طلب و بحرانی
- تفاوت دوران حکومت نبوی با حکومت علوی
- اصحاب امیرالمومنین، اصحاب بصیرت و صبر
- نفرین امیرالمومنین

اقتدار، مظلومیت و پیروزی سه عنصر بارز زندگی و شهادت مولای متقیان*

بزرگترین خصوصیت امیرالمومنین

امروز، روز بیستم ماه مبارک رمضان، فیما بین شب و روز نوزدهم و شب و روز بیست و یکم است که هم شبها و روزهای قدر است و هم متضمن یکی از تلخترین خاطره‌های تاریخ اسلام، یعنی ضربت خوردن و شهادت مولای متقیان است. در این روز سخن از کسی مطرح می‌شود که بزرگترین خصوصیت او تقواست. نهج‌البلاغه او کتاب تقواست و زندگی او راه و رسم تقواست. من امروز در خطبه اول، قدری درباره مولای متقیان صحبت می‌کنم.

سه عنصر شخصیتی امام علی (علیه السلام)

آنچه که امروز در مورد این بزرگوار عرض می‌کنیم، این است که در شخصیت و زندگی و شهادت این بزرگوار، سه عنصر - که ظاهراً با یکدیگر چندان هم سازگاری ندارند - جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از: اقتدار، مظلومیت و پیروزی.

اقتدار و مظلومیت علوی

«اقتدار» آن حضرت، عبارت است از قدرت او در اراده پولادینش، در عزم راسخش، در اداره مشکلترین عرصه‌های نظامی، در هدایت ذهنها و فکرها به سوی عالیت‌ترین مفاهیم اسلامی و انسانی، تربیت انسانهای بزرگ - از قبیل مالک اشتر و عمار و ابن عباس و محمد بن ابی‌بکر و دیگران - و ایجاد یک جریان در

تاریخ بشری. مظهر اقتدار آن بزرگوار، اقتدار منطق، اقتدار فکر و سیاست، اقتدار حکومت و اقتدار بازوی شجاع بود. هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. در عین حال یکی از مظلومترین چهره‌های تاریخ است و مظلومیت در همه بخشهای زندگیش وجود داشت. در دوران نوجوانی، مظلوم واقع شد. در دوران جوانی - بعد از پیامبر - مظلوم واقع شد. در دوران کهولت و خلافت، مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم، تا سالهای متمادی بر سر منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبتهای دروغ دادند. شهادت او هم مظلومانه است.

❁ ثارالله بودن امیرالمؤمنین

در همه آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل می‌رسد، خانواده مقتول صاحب این خون است. این را «ثار» می‌گویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. این که می‌گویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی‌فهماند. «ثار»، یعنی حق خونخواهی. اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛ «یا ثارالله وابن ثاره»^۱. پدرش امیرالمؤمنین هم حق خونخواهی‌اش متعلق به خداست.

❁ امیرالمؤمنین، چهره درخشنده تاریخ

اما عنصر سوم که «پیروزی» آن بزرگوار باشد. پیروزی همین است که اولاً در زمان حیات خود او، بر تمام تجربه‌های دشواری که بر او تحمیل کردند، پیروز شد؛ یعنی جبهه‌های شکننده دشمن - که بعداً شرح خواهم داد - بالاخره نتوانستند علی را به زانو درآورند؛ همه آنها از علی شکست خوردند. بعد از شهادت هم روز به روز حقیقت درخشان او آشکارتر شد؛ یعنی حتی از زمان حیاتش به مراتب بیشتر بود. امروز شما به دنیا نگاه کنید - نه دنیای اسلام؛ در همه دنیا - ببینید چقدر ستایشگرانی هستند که حتی اسلام را قبول ندارند، اما علی بن ابی طالب را به عنوان یک چهره درخشان تاریخ قبول دارند! این همان روشن شدن آن جوهر تابناک است و خدای متعال در مقابل آن مظلومیت به آن حضرت پاداش می‌دهد. آن مظلومیت، آن فشار اختناق، آن گل‌اندود کردن چشمه خورشید با آن تهمت‌های عجیب، آن صبری که او در مقابل اینها کرد، بالاخره پیش خدای متعال پاداش دارد؛ پاداشش هم این که در طول تاریخ بشر، شما هیچ چهره‌ای را به این درخشندگی و مورد اتفاق کل پیدا نمی‌کنید. شاید تا امروز هم در بین کتابهایی که ما می‌شناسیم که درباره امیرالمؤمنین نوشته شده است، عاشقانه‌ترینش را غیرمسلمانان نوشته‌اند! الان یادام است که سه نویسنده مسیحی، درباره امیرالمؤمنین، کتابهای ستایشگرانه واقعاً عاشقانه‌ای نوشته‌اند. این ارادت، از

همان روز اول هم شروع شد؛ یعنی از بعد از شهادت که همه علیه آن بزرگوار می گفتند و تبلیغ می کردند - آن قدر تمندان مربوط به دستگاه شام و تبعه آنها و آنهايي که دل پر خونی از شمشیر و از عدل امیر المؤمنین داشتند - این قضیه از همان وقت معلوم شد. من در این جای یک نمونه عرض کنم:

پیروزی امیر المؤمنین با همه مظلومیت‌ها

پسر عبدالله بن عروه بن زبیر، پیش پدرش - که عبدالله بن عروه بن زبیر باشد - از امیر المؤمنین بدگویی کرد. خانواده زبیر - جز یکی از آنها؛ یعنی مصعب بن زبیر - کلاً با امیر المؤمنین بد بودند. مصعب بن زبیر، مرد شجاع و کریم و همان کسی بود که در قضایای کوفه و مختار و بعد هم عبدالملک درگیر بود و شوهر حضرت سکینه هم بود؛ یعنی اولین داماد امام حسین. غیر از او، بقیه خانواده زبیر، همین طور پشت در پشت، با امیر المؤمنین بد بودند. انسان وقتی که تاریخ را می خواند، این را می باید. پس از آن بدگویی؛ پدر در مقابل او جمله ای گفت که خیلی هم طرفدارانه نیست، اما نکته مهمی در آن هست و من آن را یادداشت کرده ام. عبدالله به پسرش گفت: «والله یا بنی التاس شینا ققط الاهدمه الدین و لابنی الدین شینا فاستطاعت الدنیا هدمه»؛ هر بنایی که دین آن را به وجود آورد و پی و بنیان آن بر روی دین گذاشته شد، اهل دنیا هر کاری کردند، نتوانستند آن را از بین ببرند؛ یعنی بی خود زحمت نکشند برای این که نام امیر المؤمنین را - که پی کار او بردین و بر ایمان است - منهدم کنند. بعد گفت: «الم تر الی علی کیف تظهر بنو مروان عیبه و ذمه فکانما یاخذون بناصیته رفعا الی السماء»؛ ببین بنی مروان چگونه هر چه می توانند، در هر مناسبت و منبری، نسبت به علی بن ابی طالب عیبجویی و عیبگویی می کنند! اما همین عیبجوییها و بدگوییهای آنها، مثل آن است که این چهره در خشان را هر چه برتر می برند و منورتر می کنند؛ یعنی در ذهنهای مردم، بدگوییهای آنها تأثیر عکس می بخشد. نقطه مقابل، بنی امیه اند؛ «و تری ما یندبون به موتاهم من المدیح فوالله لکأنما یکشفون به عن الجیف»^۲؛ بنی امیه از گذشتگان خودشان تمجیدها و تعریفها می کنند، ولی هر چه بیشتر تعریف می کنند، نفرت مردم از آنها بیشتر می شود. این حرف شاید در حدود مثلاً سی سال بعد از شهادت امیر المؤمنین گفته شده است. یعنی امیر المؤمنین با همه آن مظلومیت، هم در زمان حیات خود و هم در تاریخ و در خاطره بشریت پیروز شد.

قاسطین، اسلام پذیران مصلحتی

ماجرای اقتدار همراه با مظلومیت امیر المؤمنین که منتهی به این شد، این طور خلاصه می شود: در زمان این حکومت - حکومت کمتر از پنج سال امیر المؤمنین - سه جریان در مقابل آن حضرت صف آرایی کردند: قاسطین و ناکثین و مارقین. این روایت را، هم شیعه و هم سنی از امیر المؤمنین نقل کردند که فرمود: «مرت ان اقاتل التاکثین و القاسطین و المارقین»^۳. این اسم را خود آن بزرگوار گذاشته است. قاسطین، یعنی ستمگران. ماده «قسط» وقتی که به صورت مجرد استعمال می شود - قَسَطَ یَقْسِطُ، یعنی جار یجور،

ظَلَمَ یَظْلِمُ - به معنای ظلم کردن است. وقتی با ثلاثی مزید و در باب افعال آورده می شود - اقسط یقسط - یعنی عدل و انصاف. بنابراین، اگر «قسط» در باب افعال بکار رود، به معنای عدل است؛ اما وقتی که قَسَطَ یَقْسِطُ گفته شود، ضد آن است، یعنی ظلم و جور. قاسطین از این ماده است. قاسطین، یعنی ستمگران. امیرالمؤمنین اسم اینها را ستمگر گذاشت. اینها چه کسانی بودند؟ اینها مجموعه ای از کسانی بودند که اسلام را به صورت ظاهری و مصلحتی قبول کرده بودند و حکومت علوی را از اساس قبول نداشتند. هر کاری هم امیرالمؤمنین با اینها می کرد، فایده نداشت. البته این حکومت، گرد محور بنی امیه و معاویه بن ابی سفیان - که حاکم و استاندار شام بود - گرد آمده بودند؛ بارزترین شخصیتشان هم خود جناب معاویه، بعد هم مروان حکم و ولید بن عقبه است. اینها یک جبهه اند و حاضر نبودند که با علی کنار بیایند و با امیرالمؤمنین بسازند. درست است که مغیره بن شعبه و عبدالله بن عباس و دیگران در اول حکومت امیرالمؤمنین گفتند: «یا امیرالمؤمنین! اینها را چند صباحی نگهدار» اما حضرت قبول نکرد. آنها حمل کردند بر این که حضرت بی سیاستی کرد؛ لیکن نه، آنها خودشان غافل بودند؛ قضایای بعدی این را نشان داد. امیرالمؤمنین هر کار هم که می کرد، معاویه با او نمی ساخت. این تفکر، تفکری نبود که حکومتی مثل حکومت علوی را قبول کند؛ هر چند قبلیها، بعضیها را تحمل کردند.

از وقتی که معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که می خواست با امیرالمؤمنین بجنگد، کمتر از سی سال گذشته بود. او و اطرافیان سالها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند، پایگاهی پیدا کرده بودند؛ دیگر آن روزهای اول نبود که تا یک کلمه بگویند، به آنها بگویند که شما تازه مسلمانید، چه می گویند؛ جایی باز کرده بودند. بنابراین، اینها جریانی بودند که اساساً حکومت علوی را قبول نداشتند و می خواستند حکومت طور دیگری باشد و دست خودشان باشد؛ که بعد هم این را نشان دادند و دنیای اسلام تجربه حکومت اینها را چشیدید. یعنی همان معاویه ای که در زمان رقابت با امیرالمؤمنین، آن طور به بعضی از اصحاب روی خوش نشان می داد و محبت می کرد، بعداً در حکومتش، بر خوردهای خشن از خود نشان داد، تا به زمان یزید و حادثه کربلا رسید؛ بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی و یوسف بن عمر ثقفی رسید، که یکی از میوه های آن حکومت است. یعنی این حکومتیایی که تاریخ از ذکر جرائمشان به خود می لرزد - مثل حکومت حجاج - همان حکومتیایی هستند که معاویه بنیانگذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین جنگید. از اول معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال می کنند و می خواهند؛ یعنی یک حکومت دنیایی محض، با محور قرار دادن خودپرستیها و خودیها؛ همان چیزهایی که در حکومت بنی امیه همه مشاهده کردند. البته بنده در این جا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم. این چیزهایی که عرض می کنم، متن تاریخ است. تاریخ شیعه هم نیست؛ اینها تاریخ «ابن اثیر» و تاریخ «ابن قتیبه» و امثال اینهاست که من متنهایش را دارم و یادداشت شده و محفوظ هم هست. اینها حرفهایی است که جزو مسلمات است؛ بحث اختلافات فکری شیعه و سنی نیست.

🕌 ناکثین، خودی های منفعت طلب و اهل دنیا

جبهه دومی که با امیرالمؤمنین جنگید. جبهه‌ی ناکثین بود. ناکثین، یعنی شکنندگان و در این جا یعنی شکنندگان بیعت. اینها اول با امیرالمؤمنین بیعت کردند، ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و برخلاف گروه اول، خودی بودند؛ منتها خودیهای بی‌حکومت علی بن ابی طالب را تا آن جایی قبول داشتند که برای آنها سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد؛ با آنها مشورت شود، به آنها مسؤلیت داده شود، به آنها حکومت داده شود، به اموالی که در اختیارشان هست - ثروتهای باد آورده - تعرضی نشود؛ نگویند از کجا آورده‌اید! در سال گذشته در همین ایام، من در یکی از خطبه‌های نماز جمعه متنی را خواندم و عرض کردم که وقتی بعضی از اینها از دنیا رفتند چقدر ثروت باقی گذاشتند! این گروه، امیرالمؤمنین را قبول می‌کردند - نه این که قبول نکنند - منتها شرطش این بود که با این چیزها کاری نداشته باشد و نگوید که چرا این اموال را آوردی، چرا گرفتی، چرا می‌خوری، چرا می‌بری؛ این حرفها دیگر در کار نباشد! لذا اول هم آمدند و اکثرشان بیعت کردند. البته بعضی هم بیعت نکردند. جناب سعد بن ابی وقاص از همان اول هم بیعت نکرد، بعضیهای دیگر از همان اول بیعت نکردند؛ لیکن جناب طلحه، جناب زبیر، بزرگان اصحاب و دیگران و دیگران با امیرالمؤمنین بیعت نمودند و تسلیم شدند و قبول کردند؛ منتها سه، چهار ماه که گذشت، دیدند نه، با این حکومت نمی‌شود ساخت؛ زیرا این حکومت، حکومتی است که دوست و آشنا نمی‌شناسد؛ برای خود حقی قائل نیست؛ برای خانواده خود حقی قائل نیست؛ برای کسانی که سبقت در اسلام دارند، حقی قائل نیست - هر چند خودش به اسلام از همه سابقتر است - ملاحظه‌ای در اجرای احکام الهی ندارد. اینها را که دیدند، دیدند نه، با این آدم نمی‌شود ساخت؛ لذا جدا شدند و رفتند و جنگ جمل به راه افتاد که واقعاً فتنه‌ای بود. ام‌المؤمنین عایشه را هم با خودشان همراه کردند. چقدر در این جنگ کشته شدند. البته امیرالمؤمنین پیروز شد و قضا یا را صاف کرد. این هم جبهه دوم بود که مدتی آن بزرگوار را مشغول کردند.

🕌 مارقین، دین‌گریزان ظاهر بین

جبهه سوم، جبهه مارقین بود. مارق، یعنی گریزان. در تسمیه اینها به مارق، این گونه گفته‌اند که اینها آن چنان از دین‌گریزان بودند که یک تیر از کمان گریزان می‌شود! وقتی شما تیر را در چله کمان می‌گذاری و پرتاب می‌کنید، چطور آن تیر می‌گریزد، عبور می‌کند و دور می‌شود! اینها همین گونه از دین دور شدند. البته اینها متمسک به ظواهر دین هم بودند و اسم دین را هم می‌آوردند. اینها همان خوارچ بودند؛ گروهی که مبنای کار خود را بر فهمها و درکهای انحرافی - که چیز خطرناکی است - قرار داده بودند. دین را از علی بن ابی طالب که مفسر قرآن و عالم به علم کتاب بود یاد نمی‌گرفتند؛ اما گروه شدنشان، متشکل شدنشان و به اصطلاح امروز، گروهک تشکیل دادنشان سیاست لازم داشت. این سیاست از جای دیگری هدایت می‌شد. نکته مهم این جاست که این گروهکی که اعضای آن تا کلمه‌ای می‌گفتی، یک آیه

قرآن برایت می خواندند؛ در وسط نماز جماعت امیرالمؤمنین می آمدند و آیه‌ای را می خواندند که تعریضی به امیرالمؤمنین داشته باشد؛ پای منبر امیرالمؤمنین بلند می شدند آیه‌ای می خواندند که تعریضی داشته باشد؛ شعارشان «لا حکم الا لله» بود؛ یعنی ما حکومت شما را قبول نداریم، ما اهل حکومت الله هستیم؛ این آدمهایی که ظواهر کارشان این گونه بود، سازماندهی و تشکل سیاسی شان، با هدایت و رایزنی بزرگان دستگاه قاسطین و بزرگان شام - یعنی عمروعاص و معاویه - انجام می گرفت! اینها با آنها ارتباط داشتند. اشعث بن قیس، آن گونه که قرائن زیادی بر آن دلالت می کند، فرد ناخالصی بود. یک عده مردمان بیچاره ضعیف از لحاظ فکری هم دنبال اینها راه افتادند و حرکت کردند. بنابراین، گروه سومی که امیرالمؤمنین با آنها مواجه شد و البته بر آنها هم پیروز گردید، مارقین بودند. در جنگ نهران ضربه قاطعی به اینها زد؛ منتها اینها در جامعه بودند، که بالاخره هم حضورشان به شهادت آن بزرگوار منتهی شد.

✦ خوارج عنصر شورش طلب و بحرانی

من در سال گذشته عرض کردم که در شناخت خوارج اشتباه نشود. بعضی خوارج را به خشک مقدّسها تشبیه می کنند؛ نه. بحث سر «خشک مقدّس» و «مقدّس مآب» نیست. مقدّس مآب که در کناری نشسته است و برای خودش نماز و دعا می خواند. این که معنای خوارج نیست. خوارج آن عنصری است که شورش طلبی می کند؛ بحران ایجاد می کند، وارد میدان می شود، بحث جنگ با علی دارد و با علی می جنگد؛ منتها مبنای کار غلط است؛ جنگ غلط است؛ ابزار غلط است؛ هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود.

✦ تفاوت دوران حکومت نبوی با حکومت علوی

تفاوت عمده امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر، صفوف مشخص وجود داشت: صف ایمان و کفر. منافقین می ماندند که دائماً آیات قرآن، افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند بر حذر می داشت؛ انگشت اشاره را به سوی آنها دراز می کرد؛ مؤمنین را در مقابل آنها تقویت می کرد؛ روحیه آنها را تضعیف می کرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر، همه چیز آشکار بود. صفوف مشخص در مقابل هم بودند: یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیت بود؛ یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت. البته آن جا هم همه گونه مردمی بودند - آن زمان هم همه گونه آدمی بود - لیکن صفوف مشخص بود. در زمان امیرالمؤمنین، اشکال کار این بود که صفوف، مشخص نبود؛ به خاطر این که همان گروه دوم - یعنی «ناکثین» - چهره‌های موجهی بودند. هر کسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر، یا جناب طلحه، دچار تردید می شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیتها و برجسته‌ها و پسر عمه پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین، به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ «حکم

مستوری و مستی همه بر عاقبت است! خدا عاقبت همه مان را به خیر کند. گاهی اوقات دنیا طلبی، اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا، آن چنان اثرهایی می‌گذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیتها به وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم گاهی اوقات دچار اشکال می‌شود؛ چه برسد برای مردم عامی. بنابراین، آن روز واقعاً سخت بود. آنهایی که دور و بر امیرالمؤمنین بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به خرج دادند. بنده بارها از امیرالمؤمنین نقل کرده‌ام که فرمود: «لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر»^۴. در درجه اول، بصیرت لازم است. معلوم است که با وجود چنین درگیریهایی، مشکلات امیرالمؤمنین چگونه بود. یا آن کجرفتارهایی که با تکیه بر ادعای اسلام، با امیرالمؤمنین می‌جنگیدند و حرفهای غلط می‌زدند. در صدر اسلام، افکار غلط خیلی مطرح می‌شد؛ اما آیه قرآن نازل می‌شد و صریحاً آن افکار را رد می‌کرد؛ چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه. شما ببینید سوره بقره که یک سوره مدنی است، وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند عمدتاً شرح چالشها و درگیریهای گوناگون پیامبر با منافقین و با یهود است؛ به جزئیات هم می‌پردازد؛ حتی روشهایی که یهود مدینه در آن روز برای اذیت روانی پیامبر به کار می‌بردند، آنها را هم در قرآن ذکر می‌کند؛ «لاتقولوا راعنا»^۵ و از این قبیل. و باز سوره مبارکه اعراف - که سوره‌ای مکی است - فصل مشبعی را ذکر می‌کند و با خرافات می‌جنگد. این مسأله حرام و حلال کردن گوشتها و انواع گوشتها که اینها را نسبت به محرّمات واقعی، محرّمات دروغین و محرّمات پوچ تلقی می‌کردند: «قل ائما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن»^۶. حرام اینهاست، نه آنهایی که شما رفتید «سائبه» و «بحیره» و فلان و فلان را برای خودتان حرام درست کردید. قرآن با این گونه افکار صریحاً مبارزه می‌کرد؛ اما در زمان امیرالمؤمنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همانها هم از آیات قرآن بهره می‌بردند. لذا کار امیرالمؤمنین به مراتب از این جهت دشوارتر بود. امیرالمؤمنین دوران حکومت کوتاه خود را با این سختیها گذراند.

اصحاب امیرالمؤمنین، اصحاب بصیرت و صبر

در مقابل اینها، جبهه خود علی است؛ یک جبهه حقیقتاً قوی. کسانی مثل عمار، مثل مالک اشتر، مثل عبدالله بن عباس، مثل محمد بن ابی بکر، مثل میثم تمار، مثل حُجر بن عدی بودند؛ شخصیتهای مؤمن و بصیر و آگاهی که در هدایت افکار مردم چقدر نقش داشتند! یکی از بخشهای زیبای دوران امیرالمؤمنین - البته زیبا از جهت تلاش هنرمندانه این بزرگان؛ اما در عین حال تلخ از جهت رنجها و شکنجه‌هایی که اینها کشیدند - این منظره حرکت اینها به کوفه و بصره است. وقتی که طلحه و زبیر و امثال اینها آمدند صف آرایی کردند و بصره را گرفتند و سراغ کوفه رفتند، حضرت، امام حسن و بعضی از اصحاب را فرستاد. مذاکراتی که آنها با مردم کردند، حرفهایی که آنها در مسجد گفتند، محاجه‌هایی که آنها کردند، یکی از آن بخشهای پرهیجان و زیبا و پرمغز تاریخ صدر اسلام است. لذا شما می‌بینید که عمده تهاجمهای دشمنان امیرالمؤمنین هم متوجه همینها بود. علیه مالک اشتر، بیشترین توطئه‌ها بود؛ علیه عمار یاسر،

۴. بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۴۹

۵. بقره: ۱۰۴

۶. اعراف: ۳۳

بیشترین توطئه‌ها بود؛ علیه محمد بن ابی بکر، توطئه بود. علیه همه آن کسانی که از اول کار در ماجرای امیرالمؤمنین امتحانی داده بودند و نشان داده بودند که چه ایمانهای مستحکم و استوار و چه بصیرتی دارند، از طرف دشمنان، انواع و اقسام سهامِ تهمت پرتاب می‌گردید و به جان آنها سوء قصد می‌شد و لذا اغلبشان هم شهید می‌شدند. عمار در جنگ شهید شد؛ لیکن محمد بن ابی بکر با حيله شامیها به شهادت رسید. مالک اشتر با حيله شامیها شهید شد. بعضی دیگر هم ماندند، اما بعدها به نحو شدیدی به شهادت رسیدند. این وضع زندگی و حکومت امیرالمؤمنین است. اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، این گونه باید عرض کنیم که دوران این حکومت، دوران یک حکومت مقتدرانه و در عین حال مظلومانه و پیروز بود. یعنی هم در زمان خود توانست دشمنان را به زانو درآورد، هم بعد از شهادت مظلومانه‌اش، در طول تاریخ توانست مثل مشعلی برفراز تاریخ باشد. البته خون دلهای امیرالمؤمنین در این مدت، جزو پرمحت‌ترین حوادث و ماجراهای تاریخ است.

نفرین امیرالمؤمنین

امروز به مناسبت این که ایام ضربت خوردن و شهادت آن بزرگوار است، من حدیثی را یادداشت کرده‌ام که نقل می‌کنم: روز بعد از شهادت امیرالمؤمنین، یا روز بعد از ضربت خوردن آن حضرت، از قول امام حسن نقل شده است که فرمود من چند روز قبل به مناسبت سالروز حادثه بدر با پدرم صحبت می‌کردم و امیرالمؤمنین به من فرمود: «ملکتی عینی»؛ من صبح بعد از عبادت، لحظه‌ای چشمم گرم شد و خوابم برد. «فسنح لی رسول الله»؛ پیامبر در مقابل من مجسم شد؛ یعنی به خواب من آمد. «فقلت یا رسول الله ماذا لقیته من امتک من الأود واللد»؛ یعنی یا رسول الله! از امت تو، من چه کشیدم؛ از اعوجاجها و از دشمنیهایشان. پیامبر در جواب من فرمود - حالا به تعبیر ما - علی جان! نفرینشان کن؛ «فقال لی ادع علیهم». نفرین امیرالمؤمنین این است: «فقلت ابدلی الله بهم خیراً منهم»^۷؛ یعنی گفتم پروردگارا! برای من کسانی را برسان که بهتر از اینها باشند و برای اینها کسی را برسان که بدتر از من باشد! به فاصله یک روز، این دعایی که امیرالمؤمنین در خواب از خدای متعال درخواست کرده بود، مستجاب شد و در صبح نوزدهم، فرق مبارک آن بزرگوار ضربت خورد و دنیای اسلام به عزای بزرگمرد خود نشست و فریاد «تهدمت والله ارکان الهدی»^۸ - یعنی پایه‌ها و بنیانهای هدایت ویران شد - دنیا را گرفت و علی از دست مردم رفت و بعد از امیرالمؤمنین دنیای اسلام آن را کشید که تاریخ می‌داند. همین کوفه چه سختیایی کشید! بر همین کوفه بود که حجاج مسلط شد. بر همین کوفه بود که یوسف بن عمر ثقفی مسلط شد. بر همین کوفه بود که به جای امیرالمؤمنین، حکام اموی یکی پس از دیگری می‌آمدند و مسلط می‌شدند. آن مردم بودند که این فشارها را بر سر این کوفه آوردند. لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم.

نیاز بشریت به خصلتهایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرچمدارش است

- ❖ امیرالمؤمنین چهره جذاب تاریخ
- ❖ مطلع شدن از ریز خصوصیات امیرالمؤمنین
- ❖ فراهم بودن زمینه پیروی از امیرالمؤمنین
- ❖ حرکت به سمت زندگی امیرالمؤمنین
- ❖ انتخاب سخت ترین ها توسط امیرالمؤمنین
- ❖ پیشتازی امیرالمؤمنین در فرمایشات پیامبر
- ❖ بدھکار دانستن امیرالمؤمنین به ذات مقدس احدیت
- ❖ ساده زیستی امیرالمؤمنین
- ❖ امام سجاد (علیه السلام) شبیه ترین مردم به
امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ❖ خصلت های کهنه ناشدنی امیرالمؤمنین
- ❖ خضوع دنیای بشریت در مقابل امیرالمؤمنین

نیاز بشریت به خصلتهایی که امیر المؤمنین (علیه السلام) پرچمدارشان است

امروز، هم روز دوم شهادت امیر المؤمنین و امام المتقین علیه الصلاة والسلام است که برای همه مسلمین، بلکه همه آزادگان عالم، روز بسیار عظیم و مهمی است؛ از طرفی هم روز قدس است که مسأله درجه اول امروز دنیای اسلام است. من در خطبه اول به شرح کوتاهی درباره امیر مؤمنان می‌پردازم؛ در خطبه دوم هم راجع به مسأله فلسطین و وضعیت امروز مسلمانان و تکلیف اسلامی و انسانی مان عرایضی عرض خواهم کرد.

امیر المؤمنین چهره جذاب تاریخ

امیر المؤمنین علیه السلام جزو چهره‌های جذاب تاریخ است. انسان شاید کمتر شخصیت تاریخی را بتواند پیدا کند که به قدر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در میان همه آحاد بشر - نه فقط ملت اسلام - دل‌باخته داشته باشد. چه بسیار غیر مسلمانانی که اسلام و حتی پیامبر اسلام را قبول ندارند؛ اما به علی علیه السلام عشق می‌ورزند؛ به او احترام می‌کنند و او را ستایش می‌کنند. مسلمانان و بخصوص شیعیان هم که نسبت به آن بزرگوار، چه تکریم و تعظیمی در دل و جان و ذهن خودشان قائلند! در بین ما شیعیان و آحاد مسلمین، کسانی هستند که عامل به احکام اسلامی هم نیستند؛ اما امیر المؤمنین را بزرگ می‌شمارند. این برای چیست؟ این به خاطر آن است که مجموعه خصوصیات والای انسانی در این بزرگوار به قدری زیاد بوده است که هر کس که از علی علیه السلام چیزی شنیده است، در مقابل این خصوصیات خاضع است. فقط یک دسته استثناء هستند که آنها علی را می‌شناسند؛ اما با او دشمنند. آنها کسانی هستند که با مبانی‌ای که این انسان بزرگ برای آن جهاد کرده و همه عمر را صرف کرده است، به شدت دشمنند؛ طبعاً با سرباز اولش

هم دشمنند. یا در آن دوره‌های اول، کسانی که زخم خورده از آن شمشیر بی‌انعطاف و آن انسان آشتی‌ناپذیر با بدی و زشتی بودند، با او دشمن بودند، و الا آدمهای با انصاف و انسانهای فطری، همه محبّ و مشتاق این شخصیت عظیمند. البته این در صورتی است که از او چیزی شنیده باشند؛ آنهایی که نشنیدند و نمی‌دانند، طبعاً خارجند.

🔗 مطلع شدن از ریز خصوصیات امیرالمومنین

در این جای یک نکته وجود دارد و آن این است که ما معمولاً وقتی شخصیتها یا خصوصیات را به صورت جمع‌بندی شده از دور می‌نگریم، آنها را ستایش می‌کنیم؛ اما وقتی نزدیک می‌شویم و پای عمل و پای پیروی به میان می‌آید، دچار مشکل می‌شویم. عیب کار آحاد بشر این است. اگر همان قدری که مردم دنیا به عدالت و به انصاف و به شجاعت امیرالمؤمنین، به طرفداری از مظلوم که در او بود، به طرفداری از حقیقت که در او بود، به ظلم ستیزی که در او بود، علاقه و محبت دارند، چنانچه در مقام عمل، خود را به این خصوصیات نزدیک می‌کردند - ولو یک قدم - دنیا گلستان می‌شد؛ اما ما آدمها - یعنی همین ما، همین امثال بنده؛ آدمهایی که این‌طور از دور امیرالمؤمنین را ستایش می‌کنیم - در جایی در زندگی و در قضاوت معمولی خودمان، به یکی از همین کارهایی که از امیرالمؤمنین ستایش می‌کنیم؛ یا از کسی که می‌خواهد راه امیرالمؤمنین را برود، برخورد کنیم، معلوم نیست که دیگر آن قدر ستایش کنیم؛ در دل برمی‌آشوبیم و با او به مقابله برمی‌خیزیم. اگر خدای نکرده شقاوت بر ما غلبه داشته باشد، به روی او شمشیر هم می‌کشیم! عیب کار این جاست. لذا جا دارد که ما همان قدری که از جمع‌بندی شده خصال امیرالمؤمنین سخن می‌گوییم، از ریز خصوصیات آن بزرگوار هم مطلع شویم. این امیرالمؤمنین که عادل بود، عدل او چگونه بود؟ این عدلی که این قدر تعریف دارد، در مقام عمل چگونه بود؟ در قدم بعد سعی کنیم که در مقام عمل، خودمان را به او نزدیک کنیم. این درست است؛ این مایه تکامل است. شما شنیده‌اید که در بعضی از روایات آمده است کسانی به ائمه علیهم‌السلام عرض می‌کردند ما شیعیان شما هستیم - کما این که طبق روایتی، کسانی آمدند و به خود امیرالمؤمنین هم این را گفتند - اما ائمه بنابر این روایات، در جواب اینها استنکار می‌کردند: کجای شما به دوستان و پیروان ما شبیه است؟ شما این خصلت و این خصوصیت و این رفتار و این گفتار را دارید. به عبارت دیگر، اینها از ما مطالبه عمل می‌کنند؛ عمل هم تابع اعتقاد است. انسان باید به چیزی معتقد باشد.

🔗 فراهم بودن زمینه پیروی از امیرالمومنین

البته امروز ملت ایران باید خدا را خیلی شکر کند که زمینه پیروی از امیرالمؤمنین و از اسلام در این کشور فراهم است. غالب جمعیت این کشور، دل به سمت حقیقت دارند. اکثریت عظیم نزدیک به اتفاق در این کشور این‌طورند. ولو حالا در میان آنها کسانی هم عامل به بعضی از فروع نباشند؛ اما دلها، روحها، اعتقادات و

ایمانها به همان سمتی گرایش دارد که انگشت اشاره امیرالمؤمنین به آن سمت مردم را هدایت می کرد.

✦ حرکت به سمت زندگی امیرالمؤمنین

من امروز روایتی را انتخاب کردم که بخوانم؛ این روایت در «ارشاد مفید» است. البته من متن حدیث را از کتاب «چهل حدیث» امام بزرگوارمان - که کتاب بسیار خوبی است - نقل می کنم؛ لیکن با «ارشاد» هم تطبیق کرده‌ام. روایت را شیخ مفید نقل می کند. راوی می گوید که ما در خدمت امام صادق علیه الصلوة والسلام بودیم، صحبت امیرالمؤمنین شد. «و مدحه بما هو اهله»؛ امام صادق زبان به ستایش امیرالمؤمنین گشود و آن چنان که مناسب او بود، امیرالمؤمنین را مدح کرد. از جمله چیزهایی که گفت - که این راوی یادش مانده و مثلاً در همان مجلس یا در بیرون آن مجلس نوشته است - اینهاست. من نگاه کردم، دیدم هر کدام از این فقره‌هایی که در این حدیث به آن تکیه شده است، تقریباً به یک بُعد از زندگی امیرالمؤمنین اشاره می کند؛ به زهد آن بزرگوار، عبادت آن بزرگوار و خصوصاتی که حالا اینها را می خوانیم. ببینید؛ طبق این روایت، امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین حرف می زند. اولین جمله‌ای که فرمود، این بود: «والله ما أكل علي بن ابي طالب عليه السلام من الدنيا حراماً قط حتى مضى لسبيله آ»؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه حرام در دهان نگذاشت؛ یعنی اجتناب از حرام، اجتناب از مال حرام، اجتناب از دستاورد حرام. البته مراد، حرام واقعی است؛ نه آن حرامی که برای آن بزرگوار حکمش هم منجز شده باشد؛ یعنی مشتبه را هم به خود نزدیک نکرد. ببینید؛ اینها را به عنوان دستور العمل و سرمشق در عمل - و بالاتر از آن در فکر - برای ما بیان کرده‌اند. امام صادق و امام باقر و امام سجاد هم اعتراف می کنند که ما نمی توانیم این طوری زندگی کنیم! حالا نوبت به امثال بنده که می رسد، دیگر واویلاست! بحث سر این نیست که من یا شما بخواهیم این طور زندگی کنیم؛ نه، آن زندگی، زندگی این قلّه است؛ این قلّه را نشان می دهد. معنای نشان دادن قلّه این است که همه باید به این سمت حرکت کنند. البته چه کسی هست که به آن بالا برسد؟! در همین حدیث هم می خوانیم که امام سجاد فرمود: من قادر نیستم این طور زندگی کنم.

✦ انتخاب سخت ترین ها توسط امیرالمؤمنین

«و ما عرض له امران قطهما لله رضي الا اخذ بأشدهما عليه في دينة»؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار می گرفت که هر دو مورد رضای خدا بود - نه این که یکی حرام، یکی حلال باشد؛ نه هر دو حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشد - علی آن یکی را که برای بدن او سخت تر بود، آن را انتخاب می کرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست تر را انتخاب می کرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست تر را انتخاب می کرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت تر را برمی گزید. ببینید؛ این صحبت یک گوینده معمولی نیست که حرف بزند. طبق این حدیث، این امام صادق است که می گوید؛ یعنی دقیق است. ببینید این سختگیری بر خود در زندگی دنیا و در تمتعات دنیوی، چه قدر مهم است!

پیشتازی امیرالمومنین در فرمایشات پیامبر

«و ما نزلت برسول الله صلی الله علیه و آله نازلة قط الا دعاه فقدمه ثقة به»؛ هر وقت مسأله مهمی برای پیامبر پیش می آمد، پیامبر او را صدا می کرد و جلو می انداخت؛ به خاطر این که به او اعتماد داشت و می دانست که اولاً خوب عمل می کند؛ ثانیاً از کار سخت سرپیچی ندارد؛ ثالثاً آماده مجاهدت در راه خداست. مثلاً در «لیلة المبيت» - آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد - یک نفر باید آن جا در آن رختخواب می خوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگها، امیرالمؤمنین را جلو می فرستاد. در کارهای مهم - هر مسأله اساسی و مهمی که پیش می آمد - علی را جلو می انداخت: «ثقة به»؛ چون اطمینان داشت و می دانست که او بر نمی گردد؛ نمی لرزد و خوب عمل خواهد کرد. ببینید؛ صحبت این نیست که امثال بنده - آدمهای حقیر و ضعیف - ادعا کنیم که می خواهیم این طوری عمل کنیم؛ نه. صحبت این است که ما باید در این جهت حرکت کنیم. انسان مسلمان پیرو علی، خطش باید این خط باشد و هر چه بتواند، جلو برود. بعد فرمود: «و ما اطاق احد عمل رسول الله صلی الله علیه و آله من هذه الأمة غیره»؛ هیچ کس از این امت طاقت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، مگر او. او بود که مثل پیامبر در همه جا می رفت. هیچ کس دیگر نمی توانست به دنبال پیامبر و پا جای پای آن حضرت حرکت کند.

«وان كان ليعمل عمل رجل كان وجهه بين الجنة والنار»؛ با همه این کارهای بزرگ و خداپسند و مؤمنانه، رفتار او، رفتار یک انسان بین خوف و رجا بود؛ از خدا ترسناک بود، کانه او را بین بهشت و جهنم قرار داده اند؛ در یک طرف بهشت را می بیند، در یک طرف جهنم را می بیند. «یرجو ثواب هذه و یخاف عقاب هذه». خلاصه این جمله این است که به این همه مجاهدت، به این همه انفاق، به این همه عبادت، مغرور نمی شد. ما حالا دور رکعت نافله و چند جمله دعا که بخوانیم - و اگر دو قطره اشک بریزیم - فوراً مغرور می شویم که بله دیگر: «این منم طاووس علیین شده»! اما امیرالمؤمنین با این انبوه عمل صالح، مغرور نمی شد.

بدهکار دانستن امیرالمومنین به ذات مقدس احدیت

البته این که چرا شخصی مثل امیرالمؤمنین، شخصی مثل پیامبر، شخصی مثل امام سجاد - که خدا اصلاً بهشت را برای خاطر این طور انسانها آفریده - باز از آتش جهنم می ترسند و به خدا پناه می برند، این خودش بحث جداگانه ای دارد. ما کوچکیم؛ دید ما قاصر است؛ ما نزدیک بین هستیم؛ ما عظمت الهی را نمی فهمیم؛ ما مثل بچه کوچک و غیرممیزی هستیم که در مقابل یک شخص عظیم علمی بازی می کند؛ می آید و می رود و اصلاً عین خیالش هم نیست؛ چون نمی شناسد که این شخص کیست؛ اما شما که پدر او هستید و عقلتان صد برابر اوست، در مقابل آن شخصیت خضوع می کنید. ما در مقابل خدای متعال وضعیتمان این است. ما مثل بچه ها، مثل آدمهای غافل، مثل آدمهای پست، عظمت الهی را نمی فهمیم؛ اما آن کسانی که از مرحله علم، به مرحله ایمان رسیده اند؛ از مرحله ایمان، به مرحله شهود رسیده اند؛ از مرحله شهود، به مرحله فناء لله رسیده اند؛ آنها هستند که عظمت الهی در چشمهایشان آن چنان جلوه می کند که هر عمل صالحی

از آنها سر بزند، به نظرشان نمی آید؛ اصلاً می گویند ما کاری نکرده ایم. همیشه بدهکار ذات مقدس احدیتند.

ساده زیستی امیرالمومنین

«ولقد اعتق من ماله الف مملوک»؛ بتدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ «فی طلب وجه الله والنجاة من النار»؛ برای این که رضای خدا را جلب نماید و از آتش جهنم خود را دور کند. «مما کد بیدیه و رشح منه جبینه»؛ این پولهایی که می داد، پولهایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت می گوید: «مما کد بیدیه»؛ با کدّ یمین و عرق جبین و با کار سخت، پول به دست آورده بود. چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت - که از بعضی از آثار فهمیده می شود که امیرالمؤمنین در زمان خلافت هم کار می کرد - آن حضرت کار می کرد؛ مزرعه آباد می نمود، قنات می کند و پول در می آورد و این پولها را در راه خدا انفاق می کرد. از جمله مرتّب برده می خرید و آزاد می کرد؛ هزار برده را این طور خرید و آزاد کرد. «ان کان لبقوت اهله بالزیت و الخل والعجوة»؛ غذای معمولی خانه امیرالمؤمنین اینها بود: زیتون، سرکه، خرما متوسط و یا پایین؛ که حالا مثلاً در عرف جامعه ما نان و ماست، یانان و پنیر است. «و ما کان لباسه الا کرایس»؛ لباس معمولیش کرباس بود. «اذا فضل شیء عن یده من کمه دعا بالجم فقصة»؛ اگر آستینش مقداری بلند بود، قیچی می خواست و آستین بلند را می برید؛ یعنی حتی به زیادی آستین برای خودش راضی نمی شد. می گفت این زیادی است؛ این پارچه را در جایی مصرف کنند و به کاری بزنند! آن روز پارچه هم خیلی کم بود و مردم مشکلاتی در زمینه پوشش داشتند؛ این بود که یک تکه پارچه کرباس هم می توانست به دردی بخورد.

امام سجّاد (علیه السلام) شبیه ترین مردم به امیرالمومنین (علیه السلام)

بعد راجع به عبادت حضرت صحبت می کند. آن حضرت، قلّه اسلام است؛ اسوه مسلمین است. در همین روایت فرمود: «و ما اشبهه من ولده و لا اهل بینه احد اقرب شهبها به فی لباسه و فقهه من علی بن الحسین علیهما السلام». امام صادق می گوید: در تمام اهل بیتمان - اهل بیت و اولاد پیامبر - از لحاظ این رفتارها و این زهد و عبادت، هیچ کس به اندازه علی بن الحسین به امیرالمؤمنین شبیه تر نبود؛ امام سجّاد، از همه شبیه تر بود. امام صادق فصلی در باب عبادت امام سجّاد ذکر می کند؛ از جمله می فرماید: «و لقد دخل ابو جعفر ابنه علیهما السلام علیه»؛ پدرم حضرت ابی جعفر باقر یک روز پیش پدرش رفت و وارد اتاق آن بزرگوار شد. «فاذا هو قد بلغ من العبادة ما لم يبلغه احد»؛ نگاه کرد، دید پدرش از عبادت حالی پیدا کرده که هیچ کس به این حال نرسیده است. شرح می دهد: رنگش از بی خوابی زرد شده، چشمهایش از گریه در هم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر اینها را در پدر بزرگوارش مشاهده کرد و دلش سوخت: «فلم املك حين رأيتہ بتلک الحال البکاء»؛ می گوید وقتی وارد اتاق پدرم شدم و او را به این حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زار زار گریه کردن: «فبکیت رحمة له». امام سجّاد در حال فکر بود - تفکر هم عبادتی است - به فراست دانست

که پسرش امام باقر چرا گریه می کند؛ خواست یک درس عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد: «قال یا بنی اعطنی بعض تلك الصحف التي فيها عبادة علي بن ابي طالب عليه السلام»؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی بن ابی طالب را شرح داده، بیاور. ظاهراً از دوران امام علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته ها و کتابهایی در باب قضاوت های آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار آمده بود. از مجموع روایات دیگر، آدم این طور می فهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده می کردند. این جا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته ای را که مربوط به عبادت علی بن ابی طالب است، بردار بیاور. امام باقر می فرماید: «فاعطيته»؛ رفتم آوردم و به پدرم دادم. «فقرأ فيها شيئاً يسيراً ثم تركها من يده تضرراً»؛ مقداری به این نوشته نگاه کرد - امام سجّاد، هم به امام باقر درس می دهد، هم به امام صادق درس می دهد، هم به من و شما درس می دهد - با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت؛ «و قال من يقوى علي عبادة علي بن ابي طالب عليه السلام»؛ فرمود چه کسی می تواند مثل علی بن ابی طالب عبادت کند؟ امام سجّادی که آن قدر عبادت می کند که امام باقر دلش به حال او می سوزد - نه مثل من و شما؛ ما که کمتر از اینها هم به چشممان بزرگ می آید - امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی بن الحسین دلتنگ می شود و دلش می سوزد و نمی تواند خودش را نگه دارد و بی اختیار زار زار گریه می کند، آن وقت علی بن الحسین با این طور عبادات می گوید: «من يقوى علي عبادة علي بن ابي طالب»؛ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله ای طولانی می بیند.

❖ خصلت های کهنه ناشدنی امیر المومنین

علی ای که من و شما عاشق او هستیم، دنیا عاشق اوست، مسیحی عاشقانه برایش کتاب می نویسد، آدمی که به مبانی دینی هم عملاً خیلی پایبند نیست، درباره او زبان به ستایش باز می کند، این علی را شما چرا از دور نگاه می کنید؛ نزدیک بروید. هر کس این قلّه دماوند را از دور نگاه کند، می گوید به به، عجب چیزی است! قدری از این پیچ و خمها بالا برو، ببینم چه کاره ای! باید نزدیک شد؛ باید راه افتاد؛ باید حرکت کرد. امروز بشریت به همین خصلتهایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلتها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فناوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمی شود. عدالت کهنه نمی شود؛ انصاف و حق طلبی کهنه نمی شود؛ دشمنی با زورگو کهنه نمی شود؛ پیوند دل با خدا کهنه نمی شود. اینها رنگ ثابت وجود انسان در همه تاریخ است. امیرالمؤمنین این پرچمها را در دست داشت. امروز بشر تشنه این حرفها و تشنه این حقایق است. راه چیست؟ راه، نزدیک شدن است. مبادا اگر من و شما در جایی حرفی برای حق زدیم، این به نظرمان زیاد و بزرگ بیاید؛ نه، علی این است. مبادا اگر ساعتی از شبی، روزی، نیمه شبی، توانستیم عبادتی کنیم، به چشممان بزرگ بیاید و ما را عجب بگیرد؛ نه، علی این است. مبادا اگر در صحنه خطری وارد شدیم، خودمان را خیلی بزرگ ببینیم؛ نه، علی این است. هر چه می توانید، نزدیک شوید. ای

روزه‌داران، ای نمازگزاران، ای نافلة‌گزاران، ای مجاهدان فی سبیل الله، ای حاضر شونده‌گان در میدانهای خطر، ای زاهدان در دنیا، ای شیران روز، ای عبادت‌کنندگان شب! خوشا به حالتان؛ شما به علی نزدیکترید؛ اما شما هم می‌توانید باز نزدیکتر شوید.

خضوع دنیای بشریت در مقابل امیرالمؤمنین

دنیای اسلام، بلکه دنیای بشریت سالم، در مقابل او خاضع است. اینهاست که در تاریخ اثرش می‌ماند. آن زهدش بود؛ آن عبادتش بود؛ آن شجاعتش بود؛ آن قاطعیتش در راه خدا بود. آن جایی که لازم بود، با شمشیر به جان دشمنان حقیقت و دشمنان دین و دشمنان خدا می‌افتاد و از هیچ چیز باک نداشت: «لا تأخذه فی الله لومة لائم»^۳. آن جایی که آدم منحرف مضرّ مخلی بر سر راه حرکت به سوی خدا وجود داشت، شمشیر او فیصله دهنده بود. آن جایی که مظلومی بود، آن جایی که مصلوب‌الحقی بود، امیرالمؤمنین به رقیق‌ترین انسانها تبدیل می‌شد. در روایتی هست که آن قدر امیرالمؤمنین با دست خودش به دهان یتیمان غذا گذاشت که یک نفر - لابد مثلاً جوانکی بوده - گفت آرزو کردیم کاش ما هم یتیم می‌شدیم تا امیرالمؤمنین این طور به ما لطف می‌کرد! آن قدر ناشناس به خانه فقرا و مساکین و گرفتارها و از راه‌مانده‌ها سرزد که معروف است بعد از ضربت خوردن آن حضرت، فهمیدند آن انسان رحیم چه کسی بوده که می‌آمده است و او را نمی‌شناخته‌اند!

سخن او نهج‌البلاغه است؛ فصیحترین کلام آدمی در میان عرب. «نهج‌البلاغه» اوج هنر و اوج زیبایی است؛ زیبایی لفظ و زیبایی معناست. انسان مبهور می‌ماند! هیچ شاعر بزرگ عرب، هیچ نویسنده هنرمند عرب، نتوانسته بگوید که من از مراجعه به نهج‌البلاغه بی‌نیازم.

به هر حال، دیروز مردم کوفه به عزای این بزرگمرد نشستند. جنازه آن بزرگوار در کوفه تشییع نشد. اجتماع مردم گرد جنازه امیرالمؤمنین به وجود نیامد. شاید امیرالمؤمنین دوران تسلط دشمنان بر کوفه را می‌دید. ده سال بعد از آن، بیست سال بعد از آن، در کوفه چه خبر بود؟ همان کسانی که دختران امیرالمؤمنین را در بازارهای کوفه گرداندند، همان کسانی که سر جگر گوشگان امیرالمؤمنین را بر سر نیزه‌ها کردند، چه بعدی داشت اگر قبر علی بن ابی‌طالب را می‌شکافتند و اهانت و جسارتی می‌کردند؟! لذا قبر آن بزرگوار هم مخفی بود؛ تا بعد از گذشت مدتهای طولانی، آن قبر پیدا شد.

«عدالت» مفهوم برجسته،
در زندگی و شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

- نزدیک شدن عملی به امیرالمؤمنین
- عدالت صفت همراه امیرالمؤمنین
- عدالت شخصی، پشتوانه عدالت جمعی
- توصیه امیرالمؤمنین برای فرمانداران و
استانداران خود
- اهمیت ارزشها و روشها در اسلام
- حکومت صدرصد اسلامی امیرالمؤمنین
- امیرالمؤمنین یک مثال اعلی برای حرکت کردن
- عدالت اجتماعی، امری قابل تحقق
- وظیفه مسئولان، همت برای تحقق عدالت
- مجدوب شدن کشورهای مسلمان به حاکمیت
اسلام و رعایت حدود الهی

«عدالت» مفهوم برجسته، در زندگی و شخصیت امیر المؤمنین (علیه السلام) *

نزدیک شدن عملی به امیر المؤمنین

امروز در خطبه اول راجع به امیر مؤمنان - که امسال به نام آن بزرگوار مزین بود - مطالبی را عرض می‌کنم. این روزها سال امیر المؤمنین به پایان می‌رسد. البته همه سالها، همه روزها و همه تاریخ، متعلق به امیر مؤمنان و به خط و راه روشن اوست. در این سال که به نام امیر المؤمنین موسوم و مزین شد، کارهای فکری خوبی در باب معرفت امیر المؤمنین به وسیله علاقه‌مندان به آن بزرگوار انجام گرفت. از این جهت، این نامگذاری بجا بود و محصول قابل توجهی هم داشت: دلها متوجه امیر المؤمنین است؛ از این امر استقبال کردند و یاد آن بزرگوار در سرتاسر سال، در مجامع و مراکزی که برای آگاهی بخشیدن است و نیز در دل مردم، زنده ماند. این خوب بود. اما آنچه که مهم است و امروز برای ما از معرفت و آگاهیها مهمتر است، عبارت است از نزدیک شدن عملی به امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام؛ زیرا او اسوه است. شناختن علی کافی نیست؛ شناختن باید مقدمه نزدیک شدن به جایگاه امیر المؤمنین باشد. اگر حکومتی خیر و صلاح مردم را می‌طلبد، باید علی بن ابی طالب علیه السلام را اسوه و الگوی خود قرار دهد. این جاست که انسانها احساس خواهند کرد که سعادت در زندگی آنها حضور دارد. هم امروز این طور است و هم در آینده تاریخ همیشه همین گونه خواهد بود. اگر جامعه‌ای در انتظار سعادت است، راه عملی آن است که حکومتها، زندگی و حکومت امیر المؤمنین را اسوه قرار دهند و به آن سمت حرکت کنند. حرف و عمل ریاکارانه حکومتهای غربی - که امروز تبلیغات دنیا در دست آنهاست - نمی‌تواند انسانها را سعادت‌مند کند و جامعه را از طعم واقعی عدالت شیرین کام نماید.

عدالت صفت همراه امیرالمؤمنین

در زندگی و شخصیت امیرالمؤمنین، واژه و مفهوم «عدالت» برجستگی خاصی دارد. بسیاری از خصوصیات در آن بزرگوار بود، اما یکی از برجسته‌ترین این خصوصیات - که همیشه با نام آن بزرگوار همراه است - مسأله عدالت است. مفاهیم گوناگونی که شعب مختلف عدالت دارد، در وجود امیرالمؤمنین در هم تنیده است. امیرالمؤمنین مظهر عدل الهی هم هست. عدل به آن معنایی که ما جزو اصول دین می‌دانیم، اقتضاء می‌کرد که خداوند متعال شخصیتی مثل امیرالمؤمنین را برای رهبری و هدایت مردم انتخاب کند؛ و این کار را خدای متعال کرد. وجود امیرالمؤمنین، شخصیت او، تربیت او، اوج مقام او، و بعد نصب او به خلافت، اینها مظهر عدل الهی است؛ اما در وجود خود او، عدالت به معنای انسانی آن هم به طور کامل متجلی است. عدالت انسانی در دو قلمرو فردی و اجتماعی، خود را نشان می‌دهد: عدالت یک انسان در قلمرو فردی او، و عدالت یک انسان در زمینه حکومت و فرمانروایی او، که به آن عدالت اجتماعی می‌گوییم. هر دوی اینها در زندگی امیرالمؤمنین برجسته است. اینها را ما باید به قصد عمل کردن بدانیم؛ بخصوص کسانی که در جامعه مسؤولیت‌هایی بر دوش دارند و در قلمرو حکومت، صاحب شأنی هستند.

عدالت شخصی، پشتوانه عدالت جمعی

در امیرالمؤمنین عدالت شخصی در حد اعلی بود؛ همان چیزی که از آن به تقوا تعبیر می‌کنیم. همین تقواست که در عمل سیاسی او، در عمل نظامی او، در تقسیم بیت‌المال توسط او، در استفاده او از بهره‌های زندگی، در هزینه کردن بیت‌المال مسلمین، در قضاوت او و در همه شؤون او خودش را نشان می‌دهد. در واقع در هر انسانی، عدالت شخصی و نفسانی او، پشتوانه عدالت جمعی و منطقه تأثیر عدالت در زندگی اجتماعی است. نمی‌شود کسی در درون خود و در عمل شخصی خود تقوا نداشته باشد، دچار هوای نفس و اسیر شیطان باشد، اما ادعا کند که می‌تواند در جامعه عدالت را اجرا کند. چنین چیزی ممکن نیست. هر کس که بخواهد در محیط زندگی مردم منشأ عدالت شود، اول باید در درون خود تقوای الهی را رعایت کند. تقوا - به همان معنایی که در ابتدای خطبه عرض کردم - یعنی مراقبت برای خطا نکردن. البته معنای این حرف آن نیست که انسان خطا نخواهد کرد؛ خیر. بالأخره هر انسان غیر معصومی دچار خطا می‌شود؛ اما این مراقبت، یک صراط مستقیم و یک راه نجات است و از غرق شدن انسان جلوگیری می‌کند و به انسان قدرت می‌بخشد. انسانی که مراقب خود نیست و در عمل و کلام و زندگی شخصی خود دچار بی‌عدالتی و بی‌تقوایی است، نمی‌تواند در محیط جامعه منشأ عدالت اجتماعی باشد. این جاست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سوره بقره همیشه خودش را به همه کسانی که در امور سیاسی جامعه خود نقشی دارند، بیان کرده است: «من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»^۱؛ هر کس که خود را در معرض ریاست، امامت و پیشوایی جامعه می‌گذارد - در هر محدوده‌ای - اول باید شروع به تأدیب و تربیت خود کند؛ بعد شروع به تربیت مردم کند. یعنی اول خودش را اصلاح کند، بعد به سراغ دیگران برود. می‌فرماید: «ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه»^۲؛ اگر می‌خواهد

دیگران را تربیت کند، باید با سیره و روش و رفتار خود تربیت کند؛ نه فقط با زبان خود. به زبان بسیار چیزها می شود گفت؛ اما آن چیزی که می تواند انسانها را به راه خدا هدایت کند، سیره و عمل کسی است که در محدوده‌ای - چه در آفاق یک جامعه و، چه در محدوده‌های کوچکتر - او را به عنوان پیشوا و معلم و کسی که مردم بناست از او پیروی کنند، منصوب کنند. بعد می فرماید: «و معلم نفسه و مؤدبها احق بالأجلال من معلم الناس و مؤدبهم»؛^۳ کسی که خود را تعلیم می دهد و تأدیب می کند، بیشتر مستحق اجلال و تکریم است، از آن کسی که می خواهد دیگران را تأدیب کند، در حالی که خودش را تأدیب نکرده است. این، منطبق و درس امیرالمؤمنین است. حکومت، فقط فرمانروایی نیست. حکومت، نفوذ در دلها و مقبولیت در ذهنهاست. کسی که در چنین موقعیتی قرار می گیرد یا خود را قرار می دهد، اول باید در درون خود به صورت دائمی مشغول تأدیب باشد؛ خود را هدایت کند، به خود تذکر دهد و خود را موعظه نماید.

توصیه امیرالمؤمنین برای فرمانداران و استانداران خود

امیرالمؤمنین درباره کسی که سزاوار امارت بر مردم یا به دست گرفتن بخشی از کارهای مردم است؛ که البته این از موضع ریاست یک کشور شروع می شود و تا مدیریتهای پایین تر و کوچکتر ادامه پیدا می کند - امیرالمؤمنین این توصیه‌ها را برای فرمانداران و استانداران خود می فرمودند؛ اما برای قاضی یک شهر و مسؤول یک بخش و مدیر گوشه‌ای از گوشه‌های این دستگاه عریض و طویل هم صادق بود - می فرماید: «فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه»؛^۴ اولین قدم او در راه عدالت این است که هوی و هوس را از خودش دور کند. «یصف الحق و یعمل به»؛^۵ حق را بر زبان جاری و توصیف کند و نیز به آن عمل نماید. به همین خاطر است که در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق، یک قدرت ظالمانه و غاصبانه است. روشهایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می شود، باید روشهای اخلاقی باشد. در اسلام، کسب قدرت به هر قیمتی، وجود ندارد. این طور نیست که کسی یا جمعی حق داشته باشند به هر روش و وسیله‌ای متشبث شوند، برای این که قدرت را به دست آورند - همان گونه که امروز در بسیاری از مناطق دنیا رایج است - نه^۴ قدرتی که از این راه به دست آید و یا حفظ شود، قدرت نامشروع و ظالمانه است.

اهمیت ارزشها و روشها در اسلام

در اسلام، روشها بسیار مهمند؛ روشها مثل ارزشها هستند. در اسلام همچنان که ارزشها بسیار اهمیت دارند، روشها هم اهمیت دارند و ارزشها باید در روشها هم خودشان را نشان دهند. امروز اگر می خواهیم حکومت ما به معنای حقیقی کلمه اسلامی باشد، بدون ملاحظه باید در همین راه حرکت کنیم. مسؤولان بخشهای مختلف، قوای سه گانه، مدیران میانی، همه و همه باید سعی شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان، از روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است در جایی ناکامیها و دردسرهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد؛ اما در عین حال این متعین است که از نظر اسلام و از نظر امیرالمؤمنین، تشبث به

۳. همان

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۶

۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۶

روشهای غیر اخلاقی به هیچ وجه صحیح نیست. راه علی این است و ما باید این گونه حرکت کنیم. این مطالبی که عرض کردم، در زمینه عدالت در قلمرو مسائل شخصی علی بن ابی طالب علیه الصّلاة والسلام بود.

حکومت صد در صد اسلامی امیر المؤمنین

و اما عدالت علی علیه السلام در قلمرو جامعه؛ یعنی تأمین عدالت اجتماعی. در این جا امیر المؤمنین نسخه کامل اسلام است. حکومت امیر المؤمنین علیه الصّلاة والسلام یک حکومت صد در صد اسلامی است، نه ۹۹ درصد یا ۹۹/۹۹ درصد؛ نه صد در صد یک حکومت اسلامی است. تا آن جایی که به امیر المؤمنین و دامنه اختیار و قلمرو قدرت او ارتباط پیدا می کند، یک لحظه حرکت و تصمیم غیر اسلامی در او نیست؛ یعنی عدالت مطلق. البته در مناطق گوناگونی از حکومت امیر المؤمنین کاملاً ممکن بود و اتفاق هم افتاد، که کارهای غیر عادلانه ای انجام گیرد؛ اما امیر المؤمنین به عنوان یک فرد مسؤول، هر جا که با چنین چیزی مواجه شد، احساس تکلیف کرد. نامه ها و هشدارها و خطبه های جانسوز و جنگهای امیر المؤمنین، همه در راه اجرای این عدالت بود.

امیر المؤمنین یک مثال اعلی برای حرکت کردن

امروز تکلیف ما نیز همین است. من نمی خواهم این گمان حتی در ذهنها به وجود آید که ممکن است انسانهایی مثل ما، یا حتی بالاتر از ما، بتوانند شبیه امیر المؤمنین شوند؛ نه. امیر المؤمنین یک مثال اعلی و یک نمونه ناب است. این نمونه برای آن است که همه به آن سمت حرکت کنند؛ و الا امیر المؤمنین قابل تشبیه نیست و هیچ کس را نمی شود به او تشبیه کرد. این بزرگوارانی که خدای متعال آنها را انتخاب کرد و به آنها عصمت بخشید - چه انبیای عظام الهی و چه ائمه اطهار علیهم السلام - ستارگان آسمان بشریت و ملک و ملکوتند. اینها کسانی نیستند که افراد عادی - امثال ما - با نفسهای حقیر و ظرفیتهای کوچک بتوانند آن گونه حرکت کنند یا به آن جا برسند؛ اما آنها راهنمایند. انسان، با ستاره، راه را پیدا می کند. بنابراین ما باید در آن سمت حرکت کنیم. امروز وظیفه ما این است. امروز در نظام جمهوری اسلامی هیچ کس حق ندارد بگوید چون ما نمی توانیم مثل امیر المؤمنین عمل کنیم، پس تکلیفی نداریم؛ نه. بین آنچه که ما می توانیم عمل کنیم و آن جا که امیر المؤمنین بود، مراتب بسیاری فاصله است. ما هر چه می توانیم، باید این مراتب را طی کنیم و پیش برویم.

عدالت اجتماعی، امری قابل تحقق

عدالت باید واقعیت خودش را در جامعه نشان دهد؛ و این ممکن است؛ کما این که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بخشهایی از عدالت را که در دوره های اجرای آن در ایران جزو محالات شمرده می شد، محقق کرد. یک روز بود که در کشور ما امکان دستیابی به مراکز سیاسی برای کسانی که وابسته به امریکا نبودند، قبل از آن وابسته به انگلیس نبودند، وابسته به قدرتهای فاسد نبودند، وابسته به آن دربار فاسد نبودند، جزو محالات

بود. مردم عادی کارهای نبودند. کسی به ذهنش هم خطور نمی کرد که بتواند بدون این آلودگیها و وابستگیها، در مجموعه فلک سیاست و قدرت در این کشور تأثیری بگذارد؛ اما امروز همه آحاد این کشور می بینند که اگر بخواهند و اگر شرایط لازم را در خودشان فراهم کنند، به بالاترین مقامات سیاسی این نظام نایل می شوند. یک روز بود که در این کشور عدالت اجتماعی برای کسی قابل تصوّر نبود؛ اما امروز بخشی از آن محقق شده است. پس ما می توانیم. با همت مردم، می شود کارهای زیادی کرد.

🏠 وظیفه مسؤلان، همت برای تحقق عدالت

مسؤلان باید همت کنند تا بتوانند این عدالت مورد نظر اسلام را در همه ابعاد - در ابعاد قضایی، در ابعاد اقتصادی، در تقسیم منابع ثروت ملی و فرصتهای گوناگون و در همه چیزهایی که در کشور برای انسانها اهمیت دارد - اجرا کنند. در هزینه بیت المال، در استفاده شخصی، در عزل و نصب و در همه کارهایی که یک مسؤل در قوای سه گانه - چه در قوه مجریه، چه در قوه قضائیه و چه در قوه مقننه - می تواند انجام دهد، باید هدف، اجرای عدالت؛ و روش، روش عادلانه باشد. اگر این طور شد - که در هر بخشی از بخشهای این کشور و این نظام به تحقق عدالت همت گماشته شد و کسانی دنبالش را گرفتند و عدالت در دسترس بود و مردم طعم آن را چشیدند؛ در همه بخشهای زندگی باید سعی کنیم اثری از بی عدالتی نماند - آن روز است که جمهوری اسلامی خواهد توانست به همه مردم دنیا و به همه امتهای اسلامی، به عنوان الگوی حقیقی اسلام، خودش را نشان دهد.

🏠 مجذوب شدن کشورهای مسلمان به حاکمیت اسلام و رعایت حدود الهی

امروز کشورهای مسلمان، مجذوب حاکمیت اسلامند و آن روزی که تحقق واقعی حاکمیت اسلام را ببینند، این جاذبه ده برابر خواهد شد. یعنی ببینند حدود الهی در جامعه ای رعایت می شود؛ ببینند حقوق مردم در یک جامعه به طور کامل رعایت می شود؛ ببینند هیچ کس به خاطر بر خورداریهای گوناگون، دیگران را در دامان بی عدالتی و ظلم نمی اندازد؛ ببینند هیچ کس به خاطر شخصیت و مقام، از اجرای عدالت حقیقی و واقعی در حق او بر کنار نمی ماند؛ ببینند تخلف از همه کس جرم است؛ ببینند به همه آحاد مردم به خاطر شأن انسانی و برادری اسلامی، یکسان نگاه می شود. اگر ما این طور عمل کردیم، این امانت الهی را که در دست ماست، پاسداری کرده ایم؛ اما اگر این گونه عمل نکنیم، آن گاه امیر المؤمنین قضاوت سختی دارد: «علم یا رفاعة ان هده الامارة امانة»؛ امیر المؤمنین می فرماید: این ریاست و مدیریتتی که در اختیار من و شماست، یک امانت است؛ «فمن جعلها خیانة»؛ هر کس این را به خیانت تبدیل کند و به هوی و هوس آلوده نماید و در خدمت مطامع شخصی و وسیله اجرای مقاصد غیر الهی و غیر عادلانه خود قرار دهد، «لعنه الله الی یوم القیامة»؛ تا روز قیامت لعنت خدا بر او خواهد بود.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹